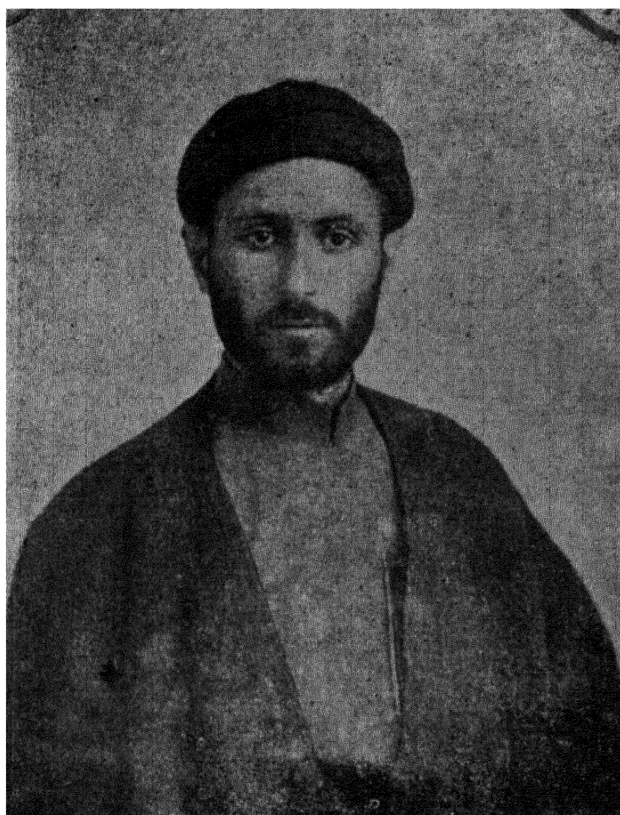
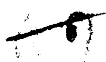


آقای آقا سید جعفر اصفهانی نجفی

نگارنده کتاب طبایع زنان و کتاب [زن در دیانت اسلام] و [زنهای مشهوره در اسلام] و [زن و خانه داری] که مهیای طبع است و قریبا بطبع خواهد رسید

کتاب

٭(طبایع زنان)٭



از تالیفات

٭محمد جعفر الحسيني النجفي٭

است

مطبعه «باقرزاده» طهران

کلمه ناپلیون

کسی که با دست راست خود گهواره را حرکت میدهد
با دست چپ عالم را تکان خواهد داد

یکی از فلاسفه می گوید

اگر زنان را تربیت کردید اهتمام بتربیت مردان نکنید
برای آن که آن ها مردان را تربیت خواهند کرد

از حکیمی سؤال کردند که چه چیز ترا باین درجه
از کمالات رسانیده است (میگوید) زوجهٔ من مرا باین درجه
رسانیده است زیرا که مرا منصرف از امور خانه داری نموده
و خود بوظائف عائلی قیام نموده و با فراغت بال مشغول تحصیل
شده از این جهت برجسته شدم

مقدمه

این عصر نورانی بدو حرکت اختصاص پیدا کرده است و
پیشرفت آن دو حرکت را کسانی که مراقبت در سیر آن دارند به
خوبي بر آنها معلوم شده

حرکت ..

حرکت نسائی

بواسطه عدم موافقت با محیط حاضر از بیان حرکت اولی
صرف نظر نموده و مطلعین بر اوضاع حاضره دنیا به خوبی
آنرا تشخیص می دهند

و اما حرکت نسائي

اولین غرض و مقصد از این حرکت بلند کردن مقام زن
و آزاد کردن اوست از قیود عبودیت و بندگي و ترقی دادن
تمام شئون مادیهٔ و معنویه او

تا اینکه از زینت و متاع بودن بیرون رود بلکه یك مخلوق
مستقلي شده که غرض مخصوصی بر او مترتب است

و ابطال نمودن تفاوت بین آن دو جزئی که عالم اجتماع
را ترکیب مي نمایند و گویا دست قوي روز گار بلند شده
است مگر برای تائید و تقویت این دو حرکت و بر کسي مخفی
نیست که عالم پا بدوره و عصر انقلابات عظیمه‌ی که متکفل نظام
اساسی که مدتها است بشر انتظار آن را دارد گذارده است

و هر طور باشد این مسائل در نزد ما شرقیها آن عظمت و اهمیتی که در نزد غربیها دارد نداشته و حالت اجتماعی و اقتصادی ما اجازه بی جوری از این امورا چنانچه در دو عالم اروپائی و امریکائی میتمایند — نمیدهد پس آنچه برما لازم است مراقبت در سیر این مسائل است تا آنکه از حل نمودن آنها استفاده نموده در وقتی که نوبت بما میرسد وبدیهی است که یك وقتی بما هم خواهد رسید ودرنظر من روز دوری نیست

و لازم است که نویسندگان در این مسئله عنایت تامی نموده و در اطراف تربیت و اصلاح حالات زنها با حفظ مرتبه دیانت و شرف و ناموس آنها و موافق با مقتضیات محیط از نوشتن خودداری ننمایند

و بدیهی است که تربیت مایه سعادت بشر است زیرا

که دانشمندان و عقلاء بزرگترو بالاترین اسباب انحطاط یك جامعهٔ را سوء اخلاق و جهل آن شمرده اند واگر فی الجمله دقت نمائیم بخوبی بر ما معلوم خواهد شد که یگانه علت و در حقیقه علت العلل سقوط و پستی همان سوء اخلاق است و سبب نزدیك و یگانه مؤثر و موجد بد اخلاقی فقدان ترتیب و جهل باثار او است

بلی تربیت که اصل و ریشهٔ اخلاق و علت بی تخلف از ترقی و تعالی است در ما ملت ایران — همان ملتی که استعداد هر گونه تعالی و ارتقارا داشته بکلی مفقود و درعداد

خیالات و موهومات شمرده شده است و اولیاء بهیچ وجه اعتنائی باصول آن نداشته

آری مؤثر در اخلاق تربیت است .زیرا آن که انسان با مادهٔ استعداد و توأم با قابلیت خلق شده است و استعداد صلاح و فساد را دارا است بهر طرف که تربیت او را کشانید می رود و بهر سمتی که تربیت او را هدایت کند سیر خواهد نمود

تربیت صحیحه است که ملت را عالم بحقوق خویش در جامعه و حقوق جامعه بر او و به وظائف خود نیز آگاه مینماید

تربیت صحیحه است که حس سرشاری و نشاط را در امت تولید و بوسیلهٔ آن به بعضی از درجات ترقی نائل خواهند شد

تربیت صحیحه است که در مردم ایجاد اخلاق زیبا و ملکات فاضله مینماید تربیت صحیحه است که مردمرا باتحاد و یگانگی دعوت و از ذل سقوط و پستی نجات خواهد داد

و بدیهی است چنانچه حقیقة نویسندگان نظر اصلاح داشته باشند — اثرات خوبی در جامعه خواهد بخشید

و این نکته بر آنها مخفی نماند که امروزه شرقیها خاصه ما ایرانیان که مراحلی از تمدن دور افتاده در قسمت حق انتخاب داشتن زنان ما امثال آن از مسائلی که حل آن از ما خواسته

شده است نباید وارد شویم

بلکه فقط نقطهٔ نظر ما تعلیم آنها است بعلوم متینه که ملائم با حالات آنها است و تربیت صالحیکه ذاتیات آنها را بروز داده و شان و اخلاق آنها را شریف و عالی نماید

و اگر اباشد شرق بقسمت خود یکروزی بسعادت برسد لامحاله از این طریق خواهد بود

خوب است در این جا عقاید خود را نسبت بزنان شرق خاصه ایران [illegible] فوئین محترم برسانیم — زن شرقی

زن شرقی دارای عادات و اخلاق تاریخیه [illegible] که [illegible] قدیمشان در آن ها بطور [illegible] گذارده ولکن مرور زمان و فترتیکه در عزت و کیان شرق عارض شد آن اخلاق [illegible] آن ها باطل و بفقدان آن عزت ملکه ادب چه [illegible] در آن ها مفقود [illegible] بچه دارای اخلاق دینیهٔ بودند که در حقیقة [illegible] قدیم ترین اخلاق بشمار می آمد ملکه بذا وعطوفت و [illegible] بفساد این اخلاق کریمه دینیهٔ فساد غیر نهائی بر عادات آن ها وارد [illegible] از جهات و جهات دیگری که باین مختصر [illegible] فکارش [illegible] باطن و ظاهر زنان شرق مریض گردید بقسمیکه [illegible] مقایسه با خواهران خودشان بنهائی آن ها را [illegible] دیدو چنان چه نظر استقلالی [illegible] نهائی آن ها را عاری از هر چیز خواهی یافت و تسلط مردان بر آن ها از حد اعتدال خارج و تا یك اندازهٔ آن ها را از

آن چه انتظار می رود از جدیت بجنس باز داشته و بیشتر از وظیفهٔ متممیت نوع از آن ها در خواست مینمودند و در نظر من چنانست که اگر حفظ مردان شرقی و حمیة طبیعی وعصبیت دینی آن ها و اگر حجاب که یك دهر طولی بان عادت کرده کرده اند نبود هر آینه عصمت در آن ها منقطع و این بقیهٔ صالحهٔ که بطور ارثیه در آن ها موجود و در حقیقة اساس ملکهٔ حیا و عفت است در آن ها باقی نمیماند مرد شرقی است که این اخلاق را بجاد نموده و او است حافظ آن ها و ببهترین طرق قیام بان نموده است و چنان نیست که حجاب فقط پرده ئیست که بر روی آن ها زده شده و مانع از دیده شدن جسم آن ها است بلکه ساتر ضخیم و سد عظیم و حدی است بین زن و اختلاط اخلاق فاسده یا ملکات فاضله متعددهٔ در نها ده و در حقیقة آن چه مؤدی است باین غایة شریفه آن را حجاب نامیده همان است که زن را بوظائف عائلی خویش در دائره خانه اش موظف و فقط آن را الساعی در خارج ز این دائره معرفی خواهد نمود پس اگر تبدلی در اخلاق مرد عارض شود البته در اخلاق زن نیز تبدلی پیدا خواهد شد (بواسطه غلبه و تسلط او) هر شده شلك عارض بر مطلق عادات آن ها از طرق مردان خواهد بود بهر اندازه مواده یك مثالی ایراد که في الحقیقة اطماني که از پرده دری و اختلاط زنان با مردان در جامعه وارد خواهد شد بخوبی شان مي دهد من یکنفر متعلم اشانی را می شناسم که زمام امر زوجه اش را بخود واگذار و او را بمفاسد حجاب آگاه و بهمخابه مظلومه

شرقیه است اظهار می کرد که حجاب عاری است که بزنان شرق عارض و تهمة و ننگی است که بان متهم شده اند و او را همیشه نهی می کرد از شرکت با زنان و اقران او در عادات شرقیه و مقتضای منشاء و محیطش او را منعطف می ساخت و طرق آزادی را باو نشان داده و بانچه دلخواه خویش بود باو تبلیغ نموده تا انکه آن طبع نازك سریع الناثرشرامنقدح و کم کم حجاب که پرده عفت و عصمت خود بود دریده و برحسب میل و دلخواه شوهرش آزادانه وبی پرده درمجامع بیرون آمده و در گردش گاهها و جا های دیگربا کمال آزادي و بی پرده گی حرکت مینمودند رفته رفته پس از مدت کمي آن طائر بیگناه و آن معصومه که فقط براي شهوت رانی یکنفر مقلد اروپائی بحیا وعفت خویش خاتمه داد و بالاخره آن مرغ خانگی را که تربیت کرده از دست او پریده و بشاخساردیگری نشست و پس از اندي او رادیده و بمن مي گفت آه چه ظلمی که برضجیعه خود روا داشتم اخ چه قدر بدبخت بودم که فرمان شقاء و بدبختی را بدست خودبرای عزیزه ام گرفتم من در جواب آن مظلوم جهل و اسیر شهوت و نادانی گفتم آیا آرزوی تو آنستکه ایکاش حجاب پرده های ضخیمي بود که زن در موقع بیرون آمدن می پوشید و دیوار های متعددی از سنك بود که در موقع استقرار و ثبات او را احاطه مي کرد گفت ایکاش (وآیا این آرزوي من فایده دارد)

این است نتایج بي پرده گی و رفع حجاب پس آن چه بر زن شرقیه لازم است و از وظایف مهمه ایست که طبیعت

الونيت .ز او ایجاب می کند و اولین اقدامیکه باید نماید
شناختن فرق بین خویش و زنان غرب است در آن چیز هائیکه
طبیعت و مزاج و اخلاق محیط ایجاد .فرق نموده زیرا که زنان
شرق در اقتباس از غربیات در علم بهر دوجه که برسند با جهل
بخود و با نشناختن جهات امتیاز و فرق بهیچوجه من الوجوه
برای آن بیچاره کان مفید نیست و درصورتی که اطلاع برفرق های شرق
وغرب پیدا نمایند البته تقلید درعلم از غربیات برای آنکه ماخذ آن معلوم
است خیلی سهل وآسان خواهد بود پس آنچه باالفطره و لطبیعه
تحفظ آن برانها لازم است سه چیز است حیاء صادق عفت صحیح
وخضوع نیکی که او است مظهر حب کسیکه واجب است دوستی
با او واین اخلاق وبقاء این ملکات قیامش بسه چیز دیکر است

خود داری از مخالطه با مردان مکردر مواقع ضرورت و ناچاری
حرص شدید بتمسك بهر دینی که متدین است باو
صبر قوی به مکاره خانه داری

وتهاون واهمال این خصال مورث سقوط وبزرکترین اسباب
بوار ونیستی آنها خواهد بود

واما چیزیکه اقتباس ان از غربیات لازم است [علم
است وبس] علم است که از نتایج آموختن آن تدبیر حزم و
بینائی در امور زندکانی وحسن تصرف درآن میباشد ودر صورت
مراجعه بتاریخ معلوم میشود که شرقیات قدیما دارای این صفات
ومزایای اخلاقی بوده اند وبکلمات ابراهیم سندی وزیر که یکی
از بزرکان حکماء وخطباء است در قسمت زنان مراجعه نمائید

بلـه چیز دیگری که اقتباس آن از انها لازم است و در حقیقة نیز
از نتایج و آثار علم است دارا بودن فنون ادارهٔ حیاة و معیشت
منزلي و بعبارة اخري علم تدبیر المنزل که انهام فضیلة انها است و در
بهترین و نیکوترین اشکال تاسیس و انشاء نموده اند و بدرجات
رفیعه این سنم حیات مرتقی شده‌اند پس در هر چیزیکه موّدی
باین رویه شود متابعت شرقیات از انها لازم و پیروي از انها علماً
وعملاً واجب است زیرا که آموختن این علم از وظایف انسانیت
زنان است عموما در عالم انوثیت اما درغیر این صفات از قبیل تبرج
واظهار زینت و خود سازی اتباع از ایشان موجب انحطاط و از دست
دادن ملکه حیا و عفت که اساس تشکیل عائله و حفظ جامعه عادات
خواهد گردید و باین توجه معلوم شدکه زنان شرق باید اری داشت
در بنه دینیهٔ و طبیعیه خویش باقی و در علم تدبیر المنزل از
خواهران غربي خود متابعت نمایند و تحصیل این نحو از علوم که در دو بهیچ
منافاتي ندارند و مانع رسیدن شوارع و مجامع نیست پس بنابر این مقدمات هر
چیزیکه در عالم تصور و یا آنکه در خارج موجود باشد از خلاف جهت
دارای حسن و قبحی خواهد بود که اگر حسنش غالب باشد آن را نیك
و چنانچه قبایحش زیاد تر باشد آن را بد میدانند و از این جمله است
متعلقات شؤون زنان شرق و غرب و عادات آنها و ما متکفل بیان آنچه
واجب است بر زنان شرق احتفاظ آن از اخلاق حسنه و آنچه از
آنها است اقتباسش از زنان غرب شده و می گوئیم از این صفات
و نخستین صفتیکه بر زن شرقی لازم است حفظ آن ملکه (عفت
است) که در راس ملکات فاضله خاصه در این جنس بشمار

و گذشته از این همه، تا یك اندازهٔ فواید این عزیزه و خصلت
وجدانی است بلاد شرقیه ما بلادی است حار و رشد انسان در
آن قبل از بلوغ و رشد در ممالك غربی که از بلاد ما سرد
تر است خواهد بود و اگر دختران این بلاد در حال کوچکی
حب پاك دامنی و عفت و کراهت از آلایش را نیاموزند و با
این حب و کراهت نشو و نمای مادی ادبی داخلی و خارجی
نفسی و جسمی نمایند اندی نگذرد که عوامل فسادیکه در اطراف
خود دیده و می شنوند در آنها کارگر و آنها را بزندان
شرور جایگزین خواهد نمود و خود را آلت ضرر خویش و اضرار
در غیر قرار خواهند داد و گل سفید شفاف عفت در نفس آنها
نمو صحیح و طراوت پیدا نخواهد کرد مگر آنکه غارسین آن
بتقوی و عبادت و اعتقاد بخلود و آنچه در آخرت موعود است
از ثواب و عقاب آبیاری نمایند هر دختری که گل عفت در گلستان
نفس او پژمرده و این خصلت نیکرا از دست داد عزیزترین
خصل خویش و گرانبها ترین مایه های سعادت خود را برایگان
داده است و خود را فریسه و شکار شهوات خود خواهد نمود
و بهترین عامل بقاء این صفت در نظر من دیانت وتقوی است که پنجه های
آهنین شهوات را در هم می شکند دیانت است که با طبع سریع-
الانطباع زن مقابله می نماید و چنانکه ممکن است گفته شود و
گفته اند آنستکه اگر طفل را (پسر یا دختر) در حال صغر
و کوچکی ممارست باخلاق حسنه و مکارم زیبا بدهند بر روی آن
زمینه و اخلاق جوان و پیر خواهد شد چه در حجر دیانت و

معهد تقوی رشد کرده باشد چه در ... و در حقیقت اعتیاد قائد او است بخیرات و یا بشرور

بلی تا یك اندازه عادت بملکات فاضله و یا ردیهٔ مدخلیت در عفت و بی پرده‌گی آنها دارد و لکن تجربه صد ها از امثله بما نشان داده است و دیده ایم کسانیکه خاصهٔ دختران که از ابتداء طفولیت آنها را عادت بعفت و پاك دامنی داده بودند و در حجر عفت بزرگ شدند موقعیکه فرصت بدست آورده ضعف نفس و عجز از مقابله با او آنها را بعمیق ترین گوداهای نیشتی و بی پرده‌گی ساقط نمود و گرفتار چنگال شهوات خود گردیدند و عفتی که بهترین هدیه طبیعی است از دست داده و جایگاه من در خلطه و آمیزش با مردم این حقیقة را برای من کشف و مصدق مقالم خواهد بود پس یگانه علت ابقاء آن ملکه فاضله (عفت) و رادع حقیقی از فرو رفتن در شهوات و سقوط در مهلکه بی پردگی تقوا و دیانت است که در حقیقة بمنزلهٔ پلیس عقلی خواهد بود

(۲) احتفاظ و از خصائص زنان شرقی که لازم است آن را حفظ نموده و در خود ابقا بدارند خصیصهٔ احتفاظ است برای آنکه زن شرقی منزلت و مقام خود را در مجمع شرقی شناخته و فهمیده است که محتاج ببعضی از تحجب و پردهٔ پوشی است و دانسته است که نباید قیام کند مگر بکارهائی که لایق مقام او است و معنی احتیاج ببعضی از تحجب آن

استکهٔ اختلاطش با مردان بدون رابط و قیدی مل اختلاط
مردان با هم نباشد بلکه در یك حال قید و ربطی باشد که
بر آداب خویش مامون و منزلهٔ کریمه خویش را در مجتمع
محفوظ بدارد و ضرری از ناحیه اختلاط به شرف حماسش نرسد
و مراد از احتفاظ و تحجب نه آن احتجابیستکه حاکم
و قاضی باشد بر او بر حبس ابدی در چهار دیوار خانه و نشناسد
از عالم مگر اهل خانه خویش را و بس و از اسباب وجود
خویش چیزی را نداند مگر بودنش آلت تمتع مرد و یا ماشینیکه
از برای ازدیاد بشر او را نصب کرده اند و کسانیکه زنان
را در چهار دیواری خانه حبس نموده و گمان می کنند
که باین قصر و زجر انهارا ازهر چیزیکه بشرف انها لطمه وارد
ویا عرض انهارا هتك ویا انکه ازفضیلت انها بکاهد حفظ کرده اند
و حال انکه اخبار وتجربه برما ثابت کرده است که آن دسته از
زنانیکه اینطور باانها معامله میشود ناچار باعمالی خواهند شد
که مخالف باسنن طبیعه است اعمالیکه تولید امراض درانها خواهد
کرد که ناشی ازان احتجاب شدید دائم است اعمالیکه مخل است
باداب اعمالیکه انهارا بمنکراتی سوق خواهد داد که قلم عاجز
از اشاره بانهااست فضلا ازتصریح (و لا ینبئك مثل خبیر) که
برایشتر از آداب شرقیین در اکثر ازبلاد شرق واقف باشد و
علت انکه شرقیه فهمیده است که وظیفه اش قیام بکارهائی است
که لایق مقام اواست برای انستکه درجامعه کارهائی است که

موافق نیست با مقام و منزلة وجنسیتش از قبیل تحمل اعمال شاقه وشؤنیکه اورا مجبور بخروج ازخانه وغیاب ازآن در مدت زیاد می نماید و از این جهت لازم است براو که معاطاة نکند مگر با چیز هائیکه که حفظ صحت و ابقاء بنیه و چیزی که باو تقویت عنصر ثانوي اوست

[٣] واز عاداتیکه شرقیات قسمها بان معروفند (عدم تبرج انها است) و مراد او تبرج اظهار محاسن است بطوریکه زینتهرا کعبهٔ آمال خود ومنتهای آرزو قرار دهند که در نتیجه اش تغییر زي و مبالغه در تزیینات خارجي بحیثیتي که اوقات عزیز شان فقط صرف در ان شده و مالیکه موارد انفعی برای صرفش داشته باشند بان تخصیص دهند و این صفت در زنان شرق بکلی نبوده است ولکن در این سنین اخیره بواسطه اختلاط دختران ما با دختران غرب این اوصاف در انها سرایت کرده و باین مرض مزمن مبتلا شده اند وگمان کرده اند که تمدن قائم است بر ارکان تزین – و تبرج – و تفنن در صرف و خرج کردن مالیکه تحصیل نمیکنند انرا مرد مگر بفدا کاري و تحمل گرمی آتش کارخانها و کثافت عرق ریزي بدن و انواع مشقهاي دیگر باانیکه حضارة وتمدن صحیح قیامش بتهذیب نفس و عادت دادن آنست بمکارم اخلاق معلوم است و نومیدانی که مال و تحصیلش برای هرکس میسر و در هروقتي فراهم و حاضر نیست و دراین حال اکر زن مستغنی از تبرج و زینت باشد باانکه یکاه ارزوي او

است ناچار بکسب از طرق خفیه خواهد شد (آیا پس از این بی ناموسی محدود خواهد بود) بنا بر این واجب است بر زن شرقی پیروی از عادات قدیمه خود از عدم تبرج وزینت نماید تا آن که حاجت بزینت آورا باتیان منکرات و فحشاء برای نیل بمقصد سوق ندهد

واما چیزیکه بر شرقیات لازم است از خواهران غربی خویش اقتباس نموده و اتباع از آن ها بنمایند علم و صناعتی است که مخصوص زنان است (علم) مراد ما از علم و لزوم آموختن آن بر زن شرقی نه هر علم و نه لزومش بحد تخصیص و تجرد در او است بلکه مقدار لزومش بر شرقیه شناختن لغة قومی خویش و یك لغة غربی است که بمطالعه آن واقف شود بر چیز هائی که برای خود و اولادش معرکهٔ حیاتی این دنیا نافع و مفید باشد و همچنین لازم است بر او مبادات و نوشة ایز بر علوم عصریه •• ادب — •• حساب •• — تاریخ •• — جغرافیا •• — علم طبیعی و شئون تدبیر منزل از طبخ و تنظیف — و خیاطه — و اشباه این ها از قبیل مریض داری و شناختن عوارضات جسمی اطفال تا دو سال و غیر اینها از چیز هائیکه صحت عائلی توقف بر آن ها داشته باشد بر داشته تا آن که کاملا بوظائف خانه داری که از خصائص او است قیام نماید و الا زن جاهل بزرگترین بلائی است که بر جامعه وارد برای آن که معرض انواع مخاطر خارجی و داخلی جسمی و نفسی و مهالك دین و دنیا است و اما زنان عالمهٔ متنوره اگر حصن حصینی نباشند حصن امینی خواهند بود

دختر جاهل شبیه است بغرفه و حجره تاریکی که هیچ تنفذ و راه اطلاعی نداشته ممکن است پاکیزه و ظریف و ممکن است در نهایت قذارت و کثافت باشد و در هر حال داخل در آن حجره نمیشود شخصي مگر بکریا نهایت تحفظ و تحرز و اما دختر عالم و منوره شبیه است بحجره که راه اطلاع داشته و شخص با یک حالت امنی در آن ورود خواهد نمود و از اینجهت است که مرد اقدام در تزویج جاهل تر نمیکند مگر با اضطراب قلب و ترس از آتیه و در قلب او چیزیستکه اثبات می کند ترس را در این اقدام و از قبیل کسی استکه بر روی یک دریای متلاطمي حرکت و انتظار صدقه و اتفاق را میکشد با غرق یا نجات * صناعت مراد ازصناعت صناعات یدي است از قبیل خیاطی و زربافی و چیزهای دیگر بر حسب مقتضاي محیط خویش و فائده اش آلستکه گذشته از این که رفع احتیاجات شخصي و عائلی خود را می تواند نماید تکیه گاه قوي و پشتیبان محکمي است از براي او در شدائد و عوارضات و در حالیکه رفتار چرکال فقر شود پناه بان برده منبع امید ه و راه نجاتی داشته باشد و فقط بضاعت و مایه ادبی او در این حال برای او مفید نیست و نمیتوان بااین متاع (ادب) مقابلهٔ با واردات زمانه نمود و البته منافع صناعت و فوائدش و آثار حسنه او چه در فقر و چه در غنا و بینیازی محتاج بیان و اثبات نخواهد بود — حالت امروزي زنان ما ایرانیان در قسمت تبرج و زینت و خود سازی و بی تدبیری آن ها در امر

خانه داری و علم تدبیرالمنزل و بی بهره کي از مطلق علوم و و صناعات بکلی مارا مایوس می نماید از اینکه در آتیه ما در ان پاك دامن عالمهٔ در جامعه ایرانی ایجاد نمایند

مدتها بود که مشتاق مطالعه این کتاب که شرح و بعضي از فراز هاي آن را در مجله شریفه الهلال دیده بودم — بوده و موفق باین مقصود نمیشدم

تا در دهم ماهٔ گذشته — ذی قعدهٔ ۱۳٤٤ بآن بر خورده و پس از مطالعه فوق العاده در نظر من جلوه کرد و در نفس من موقعیتی پیدا کرد

و با اینکه کتابهای نفیسی که سزاوار ترجمه و نقل بفارسی است زیاد ولي چون این کتاب معانی نزدیك بفهمي داشت و در نظر من با این حالت حاضره و این مالیخولیائی که در دماغ بعضي از جوانان در قسمت آزادی زن ها رسوخ کرده بود — مبادرت بترجمهٔ آن با اضافات و تصرفاتي نموده که در حقیقة از عناوین او خارج نشده ایم

أما مؤلف این کتاب (هاتری ماربون)

سابقا استاد و معلم بود در دار الفنون پاریس — و از متخصصین در علوم تربیت خاصه تربیت دختران است

و مادهٔ این کتاب موضوع نطقهائی است که در ان کلیه و دارالفنون نموده است و این کتاب پس از وفات او انتشار یافت ٠

واین از خوشبختی ماشرقیها است که شباهت تامی در اخلاق

واطوار اساسی بافرانسویها داریم و تقریبا تطبیق بر حالات ما
می شود

واز خانمهای محترم عذر میخواهم از اینکه در این کتاب
ذکر اوصافی شده است که راضی نیستند بانها نسبت داده شود

وباید بدانند که کمال از برای خداوند متعال است و بس
وانسان فطرتا ضعیف خلق شده

گذشته ازاینکه فضیلت و منقصة باهم مرتبط و منشاء آنها
در حقیقه یکی است وبی شود چیزی از یك جهت فضیلت باشد
و از جهت دیگر منقصة و این کتاب فوق العاده قابل تقدیر و
تقدیس است

وچون مطالب این کتاب باهم مربوط و بکرشته است
نمیتوان یکقسمت راطرح وبقسمت دیگرش متمسك شد

واز خوانندگان محترم متمنی است که از لغزشهای من
صرف نظر نموده و اگر نقص یا عیبی داشته باشد بنظر عفو و
اغماض ملاحظه نمایند   جعفرالحسینی النجفی

فی ٨ شهر ذیحجة الحرام

فصل اول

بسم‌الله الرحمن الرحیم

چنانچه در مقام آن باشیم که تربیتهاي ملائم باهرمخلوقی را بیان نموده ناچار باید اولا در صفات و موهبتهائی که در او بطور ودیعه ویا بطور صفت و خلق فطري است نظر داشته باشیم و بعبارت دیگر در عادات فعلی او ویاآنچه را که امید است بعد ها بان معتاد و متصف شود باید ملاحظه نمود پس در مقدمه هر سعیي که نتیجه اش ترقی زن و اصلاح شئون اوست مطالعات عمیقه لازم است و درسهای وافي در اخلاق و اطوار فعلي آنها و آن اخلاقیکه ممکن است بعد ها بان متخلق شوند ـ باید خوانده شود ـ و در حقیقت غرض ما از تالیف این کتاب خواندن آن دروس و مطالعه در آن مقدمه است

مباحث کتاب

پس از تأمل و نظر داشتن در مباحثی که سزاوار است در ابتداء ملاحظه نمودن آنها میگوئیم

اخلاق زن بطور عموم و یا بطور خصوصي در هر زمان و مکان مبتنی توقف دارد بر دو عامل اساسي

(اول) حالت اجتماعی انهاست درزمانهای پیش . براي اینکه قسمت اعظم از عادات و اطوار آنها بر گشتش بطریقه تربیت و نوع زندگاني آنها در ازمنه سابقه است

(دوم) بحث در تکوین و خلق جسمی آنهاست . یعنی ترکیب اعضاء و آنچه وظیفه حیاتی آنهاست در مزاج زن و آثار لازمه او والبته این عامل اثرش شدید تر و بیشتر قابل توجه و اعتناء است

اما عامل اول ـ که حالت اجتماعی آنها است در زمانهای گذشته نظر و ملاحظه نمودن بتبدلات و تغییراتی که بر حالات آنها درآن عصرهای مختلف عارض شده بود . بخوبی تخصصات این دو جنس را تدریجا در وظائف اجتماعی ـ و جدا شدن وظائفشان از هم ومحدود شدن مناطق عمل را بین آنها برما معلوم خواهد نمود . وشاید این نظریات و مطالعات مارا بیك حقیقتی هدایت کند ـ که تا کنون بر آن واقف نشده ایم ـ و در دعوای اشخاصی که میگویند بین زن و مرد مماثله تامه است تشکیك نموده ـ برای اینکه پس از وارسی وتحقیق واضح خواهد شد که این تشابه و مماثله مخالف است با قواعد طبیعت و مانع بزرگی است در راه تقدم بشر

و با اینکه زن متمایز شده است از مرد در وظائف و اعمال همیشه مترصد است که خود را دل ترقی بپایه مردرسانیده با او در شان ومقام هم رتبه گردد حتی اینکه در نظر خود در نظر شرع وعرف نظیر او شناخته شده است و بعد این کلام تصور مناقضه نشود برای اینکه تمیز در عمل دلیل بر تفاوت در مرتبه نیست چنانچه تساوی در مقام کاشف از تماثل

در وظیفه نمیشود

و چنانچه این تا یك اندازه مسلم و معلوم شد دشوار است بر ما انکار چیزی که یکدسته از زنها مدعی و متجاهر بان هستند و میگویند فرقهائی که بین این دو جنس دیده میشود اگر چه باعث ممتاز شدن وظائفشان گردیده ولی اگر بدقت ملاحظه شود عین این امتیاز و جدائی در وظیفه اسباب فرق شده است و الا درواقع فرقی نیست حتی اینکه بعضی از آنها غلو نموده و گفته اند که طبیعت بزن و مرد مواهب و عطایای مماثلی بخشیده و این فرقها منشاش عادات و شرائع است با اینکه بمختصری فکر و تامل بر معلوم میکند که نمیتوان باین جمله اعتراف نمود برای اینکه بقاء عادات و وضع قوانین بی سبب و علت طبیعی نبوده — و تا اینکه یك مصدر طبیعی در عادات و یك اساس محکم و متینی در شرایع نباشد — عادات باقی و شرایع تاسیس نخواهد شد ـ بلی فرقهائی که از ناحیه طبیعت موجود است عادات و شرایع آنها را ضخیم تر و مساعد اختلاف بین این دو جنس را دور تر مینماید و بنظر باینکه غالب از قوانین و شرایع از بدایع افکار مردها بوده میشود فی الجمله تسلیم بصحة قول یکنفر زن که در مقام دفاع از جنس خود میگوید «نزدیك است که تمام معایب ما جزایاتی باشد که مردان مرتکب شده اند» و بقول یکنفر غربی [۱] از اهل قرن (۱۸) که میگوید بیشتر ازنقایص و معایبی که در زنان دیده میشود ـ

از نتایج اعمال هیئة اجتماعیه و تربیت فاسده است اعتراف
نمائیم

اما عامل دوم که عامل جسمانی (فیزیولوژی است)

ناچاریم که پرده از روی این حقیقت برداشته و تحقیقا
در او وارد شویم — بعضی از نویسندگان در این موضوع
بی انصافی نموده و خطاهای بزرگی مرتکب شده الله
و زن را معرفی کرده اند بچیزیکه تطبیق بر واقع نمیشود
مثل (میشله) گفته است «زن فطرة مریض و خلقتا ناقص
است و البته معلوم است که این موضوع که فعلا در مقام
تحقیق آن بر آمده ایم موضوع مهمی است که حالا باید در
اطراف آن دقت نمود — و بایستی همیشه فرقهای مهمی که طبیعت
بین این دو جنس قرار داده در نظر داشته باشیم — پس جنسیت
در هر کدام اصیل تر است از تربیت چنانچه مودسلی — میگوید
(ممیزاتی که طبیعت برای زن ایجاد نموده است ثبوت و بقائش
بیشتر از صفاتیستکه بتربیت ایجاد میشود — برای آن که تجاوز از
حدودیکه طبیعت معین نموده است بسیار امر مشکل صعب الوصولی
است)

و چنانچه احاطه پیدا کنیم بمؤثرات اساسیه که در
خلق و ملکات زن تأثیر است عمیقه داشته است — از عهدهٔ
کشف این موضوع بر امده — اگر چه بعضی ها باقدام در
کشف این مسئله جرات فوق العاده تصور نموده الد —
واز این جهت سئوال مینمایند که آیا ممکن است ممیزات زن را

تحدید نمود؟ آیا میشود اخلاق و ملکات زن را ظاهر ساخت؟
با وجود صفت کتمان و تقلب که در آنها محرز است. ولیکن جواب
آنها اینست که کشف حقیقة و اسرار و ملکات یك نفر زن
با آن صفت که در او محرز است البته بسیار امر مشکلی بنظر
میآید و وقوف بر آن چندان سهل نیست ولی اگر بنظر اجمالی
در — نوع زنها ملاحظه کنیم بواسطه مقابله بین آنها و مردان
— اگر ممیزاتی از حیث زکاوت و شعور و چیزهای دیگر
داشته باشند بخوبی معلوم میشود و بمناسبت اهمیت این موضوع
قسمت اعظم این کتاب متکفل بیان آن خواهد بود — برای
اینکه گذشته از اهمیت خود این بحث — اساس اعتماد و تکیه گاه در
تهذیب و تربیت زن در این قسمت حل خواهد شد — و پس
از این مقابله میتوانیم پیش بینی در عاقبت زنها نموده و آن
کیفیتی که ممکن است از روی او مشی نمایند تعیین نمائیم و
البته پس از تعیین مقصود زن و دانستن ترتیبی که در طریق
آن مقصود است اختیار وسیله از برای زندگانی خود خواهد نمود
— و معلوم است که اختیار وسیله توقف بر شناختن
مقصود دارد

ناچاریم در اثنا این بیان توجهی بحرکت زنها در عالم اجتماع
نموده — برای آنکه این جنبش و حرکتی که می نمایند در راه
ترقی و برابری با مردان فوق العاده. طرف اهمیت و قابل
توجه است و شاید ایجاد انقلاب عظیمی در جامعه بشر نماید

و بشان و مقام رفیعی که در عصرهای گذشته نداشتند نائل شوند و البته از حرکت در تزاید و نزدیک است مقامی را بخود بگیرد — خاصه با این تائیداتی که ازطرف نویسندگان و فلاسفه در این موضوع میشود مثل (جون ستیورت میل)

مصادر کتاب

و قبل از شروع در مطلب برای اعتماد قارئین محترم به محتویات این کتاب ناچار بذکر مصادر و مدارکی که ازاو نقل نمائیم خواهیم بود — مؤلفانی که در این موضوع و و نویسندگانی که در این باب قلم فرسائی نموده اند زیاد و لکن بمناسبت اینکه بطور تشتت و تفرقه وارد شده اند ما از قسمت مهم آن صرف نظر نموده و بیشتر اعتماد ما بر نویسندگان اخلاقی مثل (لاروبیر) ۱ و (لاروشفوکو) ۲ و پاسکال ۳ و مخصوصا کسانیکه طرق تربیت دختررا الکاشته اند مثل (فملون) ٤ و (مادام نکردسوسیور) ٥ و مادام و (دوربموزا)(٦) و بلاحظ کلمات آن دسته از نویسندگان و فلاسفه که بواسطه تجربیات زیاد و جهدهائی که در کشف این معما کرده اند و تا یک اندازه موفق بکسب اطلاعات مهمی از مکنونات قلبی زنان گردیده اند مثل «میسنور» و «یالمو»(۷) اعتماد مینمائیم

---

۱ یکنفر نویسنده فرانسوی مصنف در علم اخلاق ۲ از نویسندگان معروف فرانسه در طبایع زنان ۳ فیلسوف در حساب وفزیك ٤ یکنفر مولف فرانسوی و معلم دختران ٥ یك خانم مربیه فرانسوی ٦ یك خانم مربیه فرانسوی ۷ یکنفر فیلسوف فرانسوی که درمعرفة النفس اطلاعات کاملی داشته است

و اما آثار ادبیه متداوله مثل رومانها نوعاً کم فایده — و اگر کسی در مقام استفاده از آنها باشد — شاید در زوایای آنها بر یك فایده مطلع گردد و با این وجود این قبیل از آثار برای عبرت بهتر از آن قسمتهائی است که اختصاص بمدح یا ذم دارد بدون اساس صحیح علمی مثلا (بوسویه) (۱) که یکنفر نویسنده فرانسوی است بدون مدرك و اساس می نویسد (۲) که زن خلق شده است از پهلوی مرد از یك استخوان زیادی او * با اینکه کسانی که طرفدار جنس لطیف هستند عین این مقاله را دلیل بر تفوق زن بر مرد دانسته — و میگویند خداوند متعال در بدو خلقت پست ترین مخلوق هر جنسی را ایجاد و متدرجاً اورا تکمیل نموده و باوج ترقی رسانید و چنانچه آدم برتری پیدا کرد بر سایر مخلوقات حوا بر او تفوق جست برای اینکه بعد از او خلق شده و البته اتم و نزدیك تر بکمال خواهد بود — گذشته از اینکه از — استخوان خلق شده و استخوان محکم ترین اجزاء انسانی است ـ بلکه از پهلو استخراج شده و پهلو شریف ترین جوارح است برای اینکه قلب که مرکز قوای انسانی است در همان جهت است : و از این قبیل استشهاد بعضی بتجسد عیسی (ابن الله) در نزد نصارا — در شکل مرد نه در شکل زن — وجواب از او وچیزهای دیگری که

---

(۱) یکنفر نویسندهٔ مذهبی (۲) چنانچه مدرك طبیعی نداشته باشد مدارك دیگری دارد که متاخرین از قدما نقل کرده‌اند و در هر حال امیشود انکار نمود زیرا که راهی از برای انکار این امور نداریم و صحت این کلمات از مقصود ما را دور نخواهد نمود

در مطالعه اش لذت فکاهی برده میشود . و معلوم است که این قبیل از مطالب اساس یك بحث جدي مفید علمی نخواهد بود و پوشیده نیست که آنچه در موضوع زن و عادات او نوشته شده است — نویسندگان مردان بوده اند و اگر زنها در این موضوع وارد شوند — البته بر خلاف خواهند نوشت

و کم قیمة ترین چیزی که در مطالعه از نظر من گذشته است — کلمات و نصیحتهاي — مقدسین خشکي است که با زن مخاصمه نموده و دشمني خودرا ابراز و نهي از معاشرت با آنها نموده اند چنانکه است که یك مخلوق نجس هولناکي را معرفی می نمایند بلکه در این کلمات عظمت شأن زن و اعتراف بتفوق و سلطنت اوست مثلا توصیف زن را بشیطان و نامیدنش (به چراغ شیطان) و (در جهنم) و موافقت (ترتولیان)(۱)

با این مسلك و گفتن و « دیدن زن شر است و شنیدن اسمش شری است شدید » و ترجیح دادن صدای گفتار را بر صوت زن و قول « سیپیریان » ۲ که میگوید تلخ ابراز مرگ زن است برای اینکه خودش شبکة و قلب و دستهایش زنجیر و قید هائیست که شخص را مغلول و محبوس مینماید تمام اینها دلالت بر اقتدار و سطوت زن داشته و ابدا دلالت بر انصاف گوینده های این کلمات و صحة نظر ایشان ندارد و چنانچه زن ایجاد خستگي براي مرد نماید، مرد هم ایجاد مثل آنرا براي زن مینماید زیرا که همیشه تاثیر و تأثر بین این دو جنس متبادل

بکنفر رومان نویس و دکتر در کارتاژ (۲) بکنفر کشیش

است پس شرور و خیرات آنها مقابله مینمایند و باین جهت واجب است برما که این قسم از اقوال را دورانداخته چنانچه از آثار ادبیه نیز استفاده نخواهیم کرد واگر استشهادی از آثار ادبیه شود فقط برای تشریح وتائید موضوع بحث است وآراء آن از طرف اعتماد نخواهد بود

اما مدارك و مصادر حقیقیه ما در این کتاب طبیعت است و علم و تاریخ خاصه حیات اجتماعی که هر روزه طرف مشاهده و حس ماست و بعبارة دیگر « تجربه » که بهترین مدارك است در هر امری

روح کتاب

علي رغم طبیعت و تاریخ وفیزیولوژي آنچه نواقص در زن دیده میشود یا متصف است باو منافات با استقلال شخص او در عالم حیاتی و همدوشي او با مرد نداشته و بر وجودش آثار شریفه مترتب است که کمی از آثار وجودیه مرد نداشته و چنانچه بفرقهای جسمی و عقلي بین زن و مرد اعتراف و تسلیم نمائیم در قیمت این جنس تفاوتی پیدا نخواهد شد و اختلاف در موهبتهای عقلي وجسمي مانع از تساوی در منزله آنها نیست برای اینکه طبیعت کارهاي این دو جنس را از هم متمایز نموده و حدودي از برای هر کدام معین نموده است

با اینکه یك توافق اساسی بین آنها موجود است که در حقیقت جامع بین آنهاست و الا ممکن نبوده اتحاد و ائتلاف شان برای آنکه این دو جنس همان دو جزئی هستند که عالم انسانیت از آن دو مرکب شده پس باین اعتبار در آنچه لازمهٔ انسانیت

است بصفت انسانیت هر دو شریك و سهیم میباشند از حقوق وواجبات اولیه

و چون از این نقطه نظر و باین چشم بزن نگاه کنیم چیزی بر او وارد نساخته و از مقام وشانش چیزي نکاسته‌ایم و شکي از برای ما باقي نخواهند ماند که باید تکمیل بشریت و انسانیت آن نموده تا آنکه بقسمت خویش از لذتهاي حیاتی جسمی و عقلی بهره مند شود و اگر تسلیم علوم حدیثه اجتماعیه شده و بگوئیم که تقسیم عمل یگانهٔ چاره تقدم و ارتقاء این جنس بشر است کمال است من باکمال تادب بصفه آنکه یکنفر اخلاقی صمیمی هستم مقیاس بهتر و میزانیهٔ صحیح تری از برای علو مقام و بلندي شان مرتبه و نهایت

درجه ایرا که از احترام میتوانستند نائل شوند — میدانیم واو تساوی محتوی آنهاست — که عادات وشرائع و راي عام ان را امضا و تصحیح نموده و در این مبدء نتایج عظیمه ایست در متعلقات شئون زن از حیث — تربیت برای آنکه آنهارا باید مهیای استفاده و تمتع از زندکانی کامل آلعیاري نمود تا انکه واجبات خویشرا شناخته و مسئولیتی در حیاة خویش و موالیدش فرض نماید — و بعبارت دیگر باید اورا تربیت وافی نمود نه آنکه اورا فقط عادت داد بکیفیت ارضاء مرد و خضوع باو — و اگر از واجبات زن اطاعت مرد هم باشد — اطاعتی است که ازروي رضا و رغبت و میل است نه ازروي قهر و اضطرار و چنانچه ضعفي نیز درزن قائل باشیم آن ضعف را حجت و دلیل محرومیتش از لذت و

حقایق نمیدانم و نباید اکتفا کنند باینکه خودرا موافق اهواء و امیال مرد قرار داده

و سزاوار اینست که (بفناون) بگوئیم هر چند آنها ضعیف باشند باید انهاوا تقویت نمود وبهترین طرق تقویتش — کاشتن مبادی صالحه است در زن وعادت دادن اوست .بر حکم و تمیز بدون کمك از آراء دیگران بلکه خود متصرف در امور شده و احکامش از روی متانتی باشد که شخصاً تحصیل کرده است — خداوند شعور و ادراك باو عنایت کرده است که از آنها استفاده نماید (مادام دوری موزا) میگوید ممکن نیست عقل امینی در زن تصور نمود تا وقتیکه قفلهای — محکمی بر او بسته شده است — و راهي از برای نفوذ افکار عامه در او نیست — و چنانچه زمانی بر او بگذرد که سلطنت عادت و تقلید [همان سلطنتي که تا کنون اورا حفظ نموده) در نفس او نفوذش کم و متزازل گردد پس تکیه گاه او در حفظ خود و تعیین طریقه — رفتار خویشرا از روی چه معین خواهد نمود و بچه وسیلهٔ پس از رفتن عادت و تقلید متمسك شود در حالیکه یکاه طرفدار و حامی او بودند]

و این کلماتیکه این خانم دانا و بصیر گفته است چقدر مناسب بازمان ما است که ارکان عادات قدیمه متزازل و روح حریت و آزادی عمومیت پیدا کرده است و در زن ها نیز سرایت نموده و البتة می دانید که اطلاعات زنها بواسطه خواندن روز نامجات و مجلات زیاد و آن چه در اطراف آن ها گفته میشود

همه را شنیده و جزیاتی که در پیش چشم آن ها است دیده — و بعبارت دیگر — تمام هوا هائی که در این عصر است استنشاق می نمایند چه فاسد باشد — چه صحیح — چه مردما راضی باشند چه نباشند — و از چیز هائیکه امروزه متعذر است سلب آزادی آنهاست بلکه چیزیکه سهل و ممکن است عادت دادن اوست باینکه آزادی خود را با حکمت و بصیرت استعمال نماید پس راه خلاصی از برای ما و او منحصر است باینکه اورا وقور و متین تربیت نمود تا رشدش بحد کمال برسد و این یك حقیقتی است که قابل نقض نبوده و نیست و البته تاسف بر گذشته بیجا و باید در مقام اصلاح آینده بر آمد و عنایتی که در حق مردان در تربیت میشود در حق دختران نیز مراعات نمود

و از خطاهای واضح آنست که مدنیت را اختصاص بمردان داده و آنها را از فیض جامعه محروم و چنان است که تمدن از مصنوعات مرد هاست فقط و حال آنکه زنان با اینکه در تحت در تحت حکومت و نفوذ رجال هستند تاثیرات شدیدی ر هیئت جامعه داشته و شرکت با مردان در این مدنیت دارند وچقدر خوب گفته (شربدان) ما مردان در هر صورت محکوم عواطف زنان هستیم پس خوب است انهارا تکمیل در تربیت نموده تا استفاده ما بیشتر شود و مصالح ما ناچار توقف براصلاح حالات و تربیت آنها دارد). بلی خیلی عجب است مرد چشم پوشی از مصالح خویش نموده و از تربیت کسیکه صلاح وفساد اولادش

توقف بر او داشته و متصرف در شئون اوست اهمال نماید
آیا بر کسی مخفی است که فصل بین شرف خود و شرف عائله
اش ممکن نیست و آیا میتوان شان و مقام خویش را حفظ نموده
بدون آنکه آنها حفظ نمایند و آیا میشود سر بلند شد در
حالیکه او سر بزیر است و آیا ممکن است که تمام واجبات خود
را ادا کند بدون اینکه مرد بااو مساعدت نمد و یا خوش سلوکی
کند و چنانچه این معنی را در زندگانی انفرادی تصور نمودیم در
زندگانی اجتماعی نیز تصور خواهیم نمود (فنلون) میگوید که
رجال اگرچه صاحبان قدرت و علو سیاسی هستند و لکن مقرر
است و احکام آنها جاری نمیشود مگر به مساعدت زنان یا آنها .)
و این کلام تمام نیست مگر باین مقدمه که رجال وضع قوانین
و موادی که متکفل اصلاح بشر است نموده و زنها دامنهای خود
را از آلایش عادات و تقالید موهومه پاك و موالید خود را با
طهارت و استعداد ترقی و تکمیل تربیت و پرورش نمایند
« ادجار کینه » میگوید « سینه های زنها جامعه را تربیت میکنند
نه اطفال را بنا بر این برما لازم است که فوق العاده اهتمام بامر
تربیت دختران داشته و برای زینت و نمایش آنهارا سطحی تربیت
نکنیم برای آنکه جامعه احتیاجش بآنها زیاد و بواسطه تربیت
و عدمش ضرر ونفع کلی عاید جامعه خواهد گردید پس هرقدر
دختران ما متانت و استحکام اخلاقی تربیت شوند خواهران و اولاد
و شوهران نیز بهمان متانت خواهند بود — و اگر قیام بوظائف

واجبه خویش ننمایند تکالیفی که از ناحیه جامعه بانها متوجه میشوند از عهدهٔ ایفاءِ آنها بر نیامده و جامعه را باضمحلال سوق خواهند داد پس اولین تکلیفی که بزن متوجه است در مرتبه اول آن است که مقام خود را در خانه خویش دانسته و بذل تمام جهش را در اصلاح آن و تهیه سعادت و سرور و خوشی ونظم و هر چیزیکه عائله را متحد و سعادت وشرفت را برای آنها جلب مینماید نموده این است بالخصوص وظیفه نیك و مبارك زن در حیاط اجتماعی و البته قیام باین وظیفه نمیتواند بنماید مگر بابینائی و بصیرت در امر خویش تا آنکه واجبات خود را شناخته و بداند چه مقام بزرگی را در جامعه احراز نموده است و وطن را یادگار عائله و جامعه بزرك را یادگار و جانشین جامعه کوچك بداند

باتفاق آراء تمام عقلا و دانشمندان لازم است جوانها را مهذب و جدی و متین تربیت نموده تا آنکه خدمتگذاران حقیقی و صمیمی وطن شوند و این معنی ممکن نیست مگر از راه تهذیب و تربیت مادران و اصلاح برگرام اولین مدرسه او که دامان مادران است

جوانی که در صدد بجامعه است و در اصلاح شئون عامه اشتغال دارد چقدر احتیاج بیك معاون تربیت شده مهذبی دارد و معلوم است زن حامله متنوره چقدر از احتیاجات او را رفع نموده و از برای او معاون بسیار مفید نافع خواهد بود زن و

مرد دو جهت اینکه آنهارا باید تربیت کرد و شعور و ادراك آنها را باید تقویت نمود تا بنده روح تعاون و کمك بیکدیکر در آنها تولید و در طبقات اجتماعیهٔ اتحاد و یکانکی جاری و با یك روح پاکی جامعه را ترقی دهند مساوی هستند هر موضوع مهمی که دیکر میشود در اول ومقدمه او حقوق زن مطرح و مورد بیان فلاسفه و نویسندکان است و معلوم است که تربیت دختران برای فائده ظاهری او فقط نیست بلکه برای فائده اش بخود و وطن و جامعه بشری است و البته در این جهت تمام طبقات یکسان هستند و جائز نیست زن را از هر طبقه باشد مخلوقی از برای زینت و نمایش فرض نموده برای اینکه این عقیده مضر بسعادت زن و نظام اجتماع خواهد بود و مکرر گفتیم که اصلاح جمعه و تهذیب عادات و اخلاق انها ممکن نیست مکر بتربیت مادران صالح و ترقی و آبیاری کردن شعور و ادراك آنها

حالت اجتماعی زن در روزکار گذشته

طبیعهٔ زن چنانچه در مقدمه گذشت از نتائج دو عامل اساسی است که یکي از آنها حالت اجتماعیه زمانهاي پیش است و دیکري تکوین جسمی آن هست

عامل اول

غرض ما در اینجا بیان حالات زن و بشر فتي که از زمان قدیم تا کنون نموده است نیست برای اینکه دخول در

این رشته بی فائده است گذشته از اینکه مبدء ترقی انهارا تحقیقا نمیتوان معلوم نمود زیرا که علامت حقیقی که من باو بر خورده ام آن است که هرچه پیش آمدم و هرچه عمر کردم اعتقادمن بترقی یکسان متصل در هر چیزی خاصه در بشر ضعیف تر گردید پس ارتقاء بنا بر قول (لیبن تز) ناچار در بین او واسطه فاصله خواهد بود مثلا مصر را ملاحظه کنیم از روی مؤلفات قدیمه و آثاریکه جدیدا کشف شده است میتوان استدلال کرد که زن در جامعه مصریه قدیم شان و مقام عالی را دارا بوده است و فرق زیادی بین حالت فعلی آنها و حالات قدیمشان معلوم میگردد در قدیم اشتغالشان بمهمات امرخانه داری و مصنوعات یدی فوق العاده بوده و یا مردانشان شریك در لذائذ از قبیل حضور در مجالس مردها ومهمانیها و اجتماعات دینی بوده اند اگر جوان بود خودرا بکل مزین نموده و مردم را بجمال خویش مسرور می نمود وچنانچه پیر بوده وظایف مادری قیام ومثل پدر در احترام اولاد باو وتکریم او میکوشیدند و زن و مرد در آن عصر بطور همدوشی زندگانی میکردند — واز وظائف معنویه نیز بی بهره نبودند مثل [کهانه [١]] واما حالات فعلی آنها هیچ شباهتی به زنان قدیم مصر ندارد و بنابر این نمیتوانیم بگوئیم که بطور اتصال و بدون فاصله در جاده ترقی بوده اند و در هر صورت احتیاج بذکر حالات قدیمه زنان و اینکه در زمانهای پیش دارای عزت و شأن فوق العاده بودند نداریم

---

[١] دانستن اسرار و غیب گوئی

قیاس ترقی

از بیانات سابقه معلوم شد که هر ملتی که نزدیك تر بمدنیت شدند امتیازات بین مردان و زنانشان زیادتر گردید و در جائیکه امتیاز و تخصص او کمتر است در قبائل وحشی و اهالی بادیه و دهات است که تقریباً اعمالشان مخلوط و باهم زندگانی می کنند مثلا در صید در جنك شرکت با مردان دارند — بلکه تمام قبائل بشری در اول امر بایك حالت تساوی و برابری زندگانی نموده و بار اجتماع را میکشیدند و از وقتیکه پا در جاده مدنیت گذاردند امتیازات و تخصصات بین این دو جنس زیاد و از حالت اختلاط بیرون رفتند (و شاید زواج) هر دوقسمش (۱) باعث این اختلاف و تمیز گردید وبعد از آن تمایزات شروع بزیادی گذارد و کم کم اعمال تقسیم و هر جنسی از دیگری جدا گردید مخصوصاً بعد از استقرار امر زواج بصورت اختصاص یك زن بیکمرد — زن دارای وظیفه مختصی گردید — خانه داری و تربیت اولاد خویشتن — و وظیفه مردان عمل در خارج خانه برای تحصیل روزی از قبیل صید و زراعت و غیر اینها از اعمالیکه بمردان تدریجاً اختصاص پیدا کرد — وباین مقیاس میتوانیم تمیز بدهیم بین مراتب تمدن دول دنیا — مثلا اگر بامتهای مختلفه اروپا و یا در مقاطعات مختلفه در یك امة ملاحظه کنیم می بینیم هرچه تمدن در آنها

---

۱ تعدد زوجات و تعدد ازواج

بیشتر تمایزات جنسی بین آنها زیاد تر — و اعمالشان از هم جدا و تقسیم شده است

و اما در بادیه و دهات اشتراك بین زن و مرد در اعمال جاری و وجه شباهت بین این دو جنس در نهایت درجه کمال رسیده حتی اینکه در وضع لباس نیز کمتر تفاوتی بین آنها دیده میشود — — بلی گاهی در بعض ملل متمدنه دنیا که نهایت درجه مدنیت را سیر نموده اند — از زیادی رفاهیت و تمدن فوق العادهٔ اشتراك و تساوی در آنها جریان دارد و نزدیك است فرقهای طبیعی بین این دو جنس از بین برود حتی آنکه زن ها بدرجه مردان رسیده و مردان نیز خود را شبیه تر به زنان مینمایند — زن ها با مردان شریك در ملاهی شده و مردها نیز خود را شریك با آنها مینمایند در نرمی و سستی — و البته این زندگانی مخالف است با قواعد طبیعت و بشارت میدهد عالم اجتماع را (بقهقرا و اضلال

و بعلاوه اختلاف در اعمال دلالت بر ارتقاء ندارد مگر بضمیمه تساوی در مقام — بقسمیکه هیچ کدام بنده دیگری نشده — بلکه بطور معاونت با یکدیگر مقصود مشترکه بین خویش را که سعادت خود و اولادشان باشد انجام دهند

اگر در احوالات زن بنظر انصاف بنگریم خواهیم دید که مردان آنها را فقط یك وسیله که هیچ غرضی براو مترتب نیست و بخودی خود هیچ فایده ندارد — تصور نموده اند — و باین جهت است که آنها هم ناچار بکسب اخلاقی هستند که طرف میل

مردان باشد و نیز این اخلاق علاوه شده است فرقهای دیگری که از تقسیم عمل ناشي شده وچنانچه یکنظر اجمالي بتاریخ گذشته نمائیم تمام این مراتب را تصدیق خواهیم نمود

استشهاد بقانون

پس از تمیز دادن بین عادت وقانون واینکه عادت مقدم بر قانون است میگوئیم قوانین غالبا از موالید عادات متعارفه هر امتي است نهایت بایك تهذیب و اصلاحي لباس قانونیت بآن پوشانیده اند و چون وقوف بر عادات قدماء کاملا نداشته و این مقدار کم را نیز از آثار آنها بدست آورده ایم ناچار اعتماد مینمائیم بر قوانین مدونة در آن زمان در حالات زنها پس براي تحقیق این موضوع بهترین وسیله همان قوانین است برای آنکه حالات زنهارا در زمانهاي مختلف و طبقات مختلفه را بدقت معلوم مینماید و سزاوار اینست که قبل‌ازمراجعه از این اشاره صرف نظر ننموده و بگوئیم زن در هر امت وقبیله بواسطه جمال و جاذبیت خویش عاطفه محبت را که بهترین عواطف بشري است در مرد ها تحریك مینماید و این عاطفة منشاء ومصدر عواطف مهمه دیگری شده است ازقبیل مدارات ورآفتي که از ناحیه مرد ها بآن میشود پس از گذشتن دورحیوانیت مردان

هند

(۱)حضارة قدیم هند منشاء حضارة یونان وروماٰن بوده و چنانچه آن درتربیت زن موادی وضع نموده آنها نیز در آن مواد و سایرشئون دیگر اقتباس بهٔند نموده بودند در شریعت ﴿ مانو ﴾ « ۲ »یك ماده دارد که خلاصهٔ نظر قدما را در امر زن معلوم می نماید — میگوید زن تابع پدراست در طفولیت و تابع شوهر است در جوانی وتابع اولاد خویش است در صورت مردن شوهر وچنانچه اولاد نداشته باشد تابع نزدیکان شوهر خویش خواهد بود و در هر صورت تابع است

یونان

حالات زنهای یونانی عین حالات زنهای هند بوده و چنان ود — که ابدا تصرفی در شئون خویش نداشتند — و مالك ر نفس خود نبودند و همیشه ناچار از داشتن یك آقائی وده که آنها را اداره ودر کارهای آنها تصرف نماید — یا پدر و یاشوهرویا اولاد و یا بسته گان شوهر — بان کیفیتی که در هند معمول بود و ازدواج بیش از یك غرض که حفظ عائله باشد نداشتند و هیچ رابطه و علاقه بین زن و شوهر نبود — مگر زنا شوئی و آنهم موقوف بر اراده مرد بود بتنهائی ولی من باب الاتفاق گاهی مردمان با ذوق منصفی در آنها

---

۱ مقابل بدویة وصحرا نشینی است ۲ کتاب و قانون بهمن

پیدا میشد — که با زنش برأفت و مهربانی و خوش سلوکی معامله مینمود — و این قبیل از زنان گاهی — بر حسب عادت و مزاج — غلبه بر مردانشان مینمودند

و بنا بر این میتوانیم بعضی از مناظر و صورتهائی که از آثار یونانیین باقی مانده و دلالت بر خوبی زندگانی عائلی آنها می نماید — تطبیق نمائیم

ولی در تمام شریعت و قوانین یونان فصلهائی که زن را از قید بندگی و بازیچه مردان بیرون آورد نبود و در حقیقه زن در جامعه یونانی مقامی نداشت مگر اینکه مادر یا ناظر امینی در خانواده .

و بین زن وغلامان شوهرش اینقدرها مسافتی نبود — و تقریباً امر زواج آنها درتحت اختیار و باستشاره خودشان نبود و چنانچه اولاد پیدا نمیکرد یا در چشم مرد جلوه نمینمود — با کمال سهولت اورا طلاق گفته در حالیکه اگر جرأت بر طلاق خواستن مینمود فوق العاده طلاق دادن او دشوار بود و مرد میتوانست در حیات خویش زنش را بهر کدام از دوستانش تقدیم کند و چنانچه این حکم بر او میشد ناچار به قبول بود و زن اختیار خرید و فروش برای خود بیش از اندازه و قیمت پنجاه (لیتر) جو نداشت گذشته ازاینکه هیچ عمل مشروعی را قیام بان نمیتوانست بکند و کلمائیکه از (تمیستوکل) معروف است که پسر من مقتدرترین افراد یونانیست برای آنکه من بر تمام یونان حکومت مینمایم و

مادرش حکومت بر من دارد و او حاکم بر مادر خویش است نمیشود با این مقدمات تصدیق نمود و مختصر اینکه در یونان سلطنت و اقتدار و اختیاری از برای زنها نبود مگر مقداریکه مردها تجویز میکردند و این یك حقیقتی است که قابل انکار و مجادله نیست و گاهی میشد که مرد با زن غیر شرعی ومعشوقه خود مسامحات زیادی مینمود که با زن شرعیه اش نداشت و دائره اختیارات اورا وسیع تر مینمود و یا آنکه بگوئیم زن غیر شرعي مختار بود زن شرعي همدوش وبرابر با خدمه خوانه بود و جهل آنها دراو تاثیرات فوق العاده نموده و از صفا اورا می انداختند و بالاختصار زن یا معشوقه بود یا خادمه علاوه بر همه اینها در امتیازات هم یك حد معلومي داشتند برای آنکه در نظر عموم یونانیها و در مقدمه آنها حکماء و فلاسفه معروفشان زن مخلوقي بود ناقص و فضیلتي نداشت مگر طاعت و خضوع از برای مرد اینست (ارسطوا) که میگوید حکمت مرد غیراز حکمت زن است برای آنکه طبیعت نظر خاصي بزن و غلام داشته و یك طریقه مخصوصی را براي آنها معین کرده است و در هر صورت چنانچه این مسئله را زیرو رو کنیم فاصله بین این دو جنس را تاریك تر خواهم دید وبرماسهل است درك کردن سبب و علتی که یونانیها درمواود بسر چقدر خورسندو مشعوف گردیده و قندیسلي که از برك زیتون درست میکردند براي بشارت

بمردم .ر سردرهای منازلشان معلق مینمودند

نصرانیه

نصارا در رفع شان و مقام و کم نمودن تاسف .ر
زن علاقه مند بوده اند اگر چه گاهی تردید داشتند در اعتراف
بمقامی که سزاوار اوست بعلت اینکه دیانت نصاری ارتباطش
با دیانت یهود از یکطرف شدید و با مدنیت رومان هم
نزدیك بود و مقل و شان زن نزد رومانیها بیشتر از مقام
زنها در نزد یهود که زنرا مراحلی از مرد دورتر میدانند نبود
و مخفی نماند که درمجمع ماکو که در قرن پنجم میلادی
تشکیل گردید بحث میکردند که آیا زن دارای نفس هست یانه
در هر صورت غرض ما اینست که فی لجمله نصرانیت مسا عدت
با بلند نمودن شأن زن و مقامش نموده برای اینکه مرد
هارا تا یك اندازه دلیل و از مقامشان کاسته است و آنهارا با
زن مساوی نموده در قسمت توبه از گناهان وقانون زواج
درکنیسه زن و مرد را مساوی در واجبات قرار داده وشرایط
خلاصی را توام دانسته است

فرانسه وامم غربیه دیگر

غالب آنها که سکنه اصلی فرانسه هستند زن در نزد آنها
کوچك وذلیل و پست بوده و امرحیات وممات آنها بدست مردان

چنانچه حق طلاق نیز بدست آنها بوده است ۱ و لکن حالات آنها تدریجا روبجوی‌یا نگذارد حتی وقتیکه قیصر ها ئند رومانی در بلاد فرانسه حکومت کرد قانونی وضع نمودند در تزویج که دلالت بر تساوی زن ومرد مینمود و او این بود که عروس با خود پولی از طلا دو ته همراه داشته و مرد معادل آن را او اضافه میکرد واین رویه در ازدفرنگی ها ئی که هجرت بفرانسه میکردند جاری بود بلکه زن در اول امر در نزد آنها خرید و فروش میشد مثل سایر امتعه ولی چیزی نگذشت که این عادات مضمحل گردید حتی در عهد تاسیت مؤرخ یونانی اثری از آن عادات باقی نماند مگر کم از قبیل تبادل هدا یا بین زن ومرد و شاید رمزی بود از تساوی وهدایای معموله امروزه در فرنگ بقیه از همان عادات قدیمه است و مختصر آنکه زن فرنگی ملك شوهر خود نمیشد که دو او هرقسم تصرفی بتواند بکند بلکه با هم شریك و از هم ارث میبردند چنانچه دو زمانهای پیش این شرکت را داشتند و بر روی این اساس مدنیت افرانسه در قرون وسطی تاسیس گردید و بواسطه نظام جاری در آن زمان که بعنوان ملوك طوایفی اداره میشد و قیامشن بوظیفه و خدمت نظامی بود از این جهت زنها از حق ملوکیت در

---

[۱] طلاق بدست مرد باشد مصالحی بر او از نقطه نظر جامعه و شخصی زن مترتب است که در اینجا گنجایش دکر آن نیست و شاید بعضی از صفات خاصه زنان که در این کتاب اشاره بان شدة است ایجاب میکند که طلاق بدست مرد باشد گذشته از اینکه احکام شریعة مقدسه اسلام کلیتاً بر وفق مصالح عامه و نظام اجتماع تاسیس و تشریع شده است

اول امر محروم بودند و دیگر آنکه در آن زمان از برای اولاد ذکور در ارث امتیازی بود بقسمیکه مملوکیت حقی بود از برای پسران و منتقل میشد از بکر ببکر آنها و اگرچه در آن دوره شهرت داشت که زنها بمقام شامخی در جلال و کرامت حائز شده اند و لکن یك صورتی بود بدون حقیقت و بهترین چیزیکه دلالت بر حقیقت این مطلب دارد صریح قوانینی است که تکالیف و وظائف اجتماعی زنانرا معین مینماید یکی از نویسندگان آن عصر تشبیه میکند حالت زنرا در آن زمان بدور نماهای هیکل های عیظم مصر که از خارج خیلی فخیم بنظر می آیند ولی در داخل آن غیر از گربه و میمون چیز دیگری نیست ولی عادات رفته رفته از خشونت بنرمی مبدل گردید تا زمان ثوره فرانسه که در آن انقلاب اعلان تساوی بین زن و مرد در مسائل مدنیت داده شد ابریل سنه ۱۷۹۱ و از آنجا تساوی در ارث ناشی گردید و امتیاز ذکوریت وبکارت برداشته شد (*) واز آنوقت زنها دارای مقام ارجمندی که

(*) بطور اختصار فلسفه آنکه در شریعت مقدس اسلام تفاوتی بین زن و مرد در ارث تشریح شده است و آیه شریفة (للذکر مثل حظ الانثیین) متکفل این حکم است بر حسب ظاهر و آنچه بنظر حقیر میرسد و در آخر کتاب اشاره بآن مینمائیم اینستکه چون در این شریعت احکامی است که کاملا مراعات حالات زنها در آن شده است از قبیل وجوب نفقه و کسوت و مسکن و حق همخوابه گی ودر صورت تعدد زوجات حق قسم

خامن سعادت واستقلال آنها بود گردیدند و زن تا شوهر نکرده بود در اموال خویش همه نوع تصرف میتوانست بکند و پس از تزویج ناچار بود که یك مقدار از سلطنت خودرا واگذار بشوهرش نماید ولي امر زواج باختیار خودش بوده و سلطنت شوهر بر زن پس از اینکه بحدي بود که هیچ حقی از برای زن فرض نمیکردند و او را قاصر و ناقص می ادانستند — تغییرات اساسي پیدا نمرد و بر خلاف آن تربیت باندازه رسید که مقام رفیعي درجامعه به همرسانیده و طرفداران آن ها زیاد گردید — بلکه فقط چیزی که باقي مانده است امتیازی است که بین دختر و زن موجود و چنان است که دختر احترامش بیشتر و از منزله و مقام او پس از شوهر داری کاسته میگردید. و تا یك اندازه تحت الحمایه تي زن وزیر بار مرد رفتن برای سلامة عائله و خانواده ضروری است — اگر چه این قسمت هم راه چاره واصلاح براو بسته نشده است

که از حقوقي است که زن نمیتواند ببخشد و چیز های دیگری که مراجعه بقران کریم و کتب فقهیه خوانند کانرا بی نیاز میکند از اینکه در مقام شرح آن برآئیم این مشکله را حل مینماید زیرا پس از تحقیق واضح خواهد شد که طرف زن را حج و بانسبت مرد در ارث کمتر برده است چنانچه در مقام موازنه برآئیم گذشته از اینکه شرع مطهر بروفق نظام اجتماع تشریع شده است انتهي

تاثیر حالات گذشته در اخلاق زن

باید خلاصه کنیم آن آثاری را که زن از حالات گذشته اش استفاده نموده و از تقلبات احوالیکه در آن قرون گذشته بر او عارض شده است چه نتیجه عاید او گردیده

بدیهی است که احوال گذشته زن تاثیرات عظیمه در نفسش داشته است — برای آن که نا چار کسب اخلاقی شد که مقتضی حال و طبیعتش بود (غیر از فطریات خویش) و این قرن هائی که بر او گذشت آن احوال را در او تحکیم نمود — و چیزی که آن اخلاق مکتسبه را بیشتر در مقام بروز و ظهور رسانید (تربیت وانتخاب جنسی بود) بتربیت دارای صفات نیکي شد که جالب توجه و اسباب زیادی مقامش در جامعه گردید و بامتحانات عدیده آن اخلاق در او تقویت و ثابت گردید و بانتخاب جنسي آن صفاتیکه نظر مرد را جلب و در چشم او جلوه مي کند نموی پیدا کرد — برای آنکه مرد تزویج نمیکند با زني مگر آنکه آن صفات را دارا باشد و پس از این التزام البته آن صفات بطور توارث باعقاب رسیده و رفته رفته جزء فطریات آن ها گردید چنانچه به همین جهت اوصافیکه اسباب انزجار و دوري زن مي شد از حیات جامعه تدریجاً زائل گردید

براي اینکه مرد از زنی که دارای آن اوصاف ذمیمه است دوری مینماید و مراد از انتخاب جنسي این بود بعد از

این مقدمه آن صفاتی که زن از حالات گذشته اش کسب نموده است چیست؟ اما از جهت جسمی غیر از ضعف – عضلات و بدن چیز دیگری استفاده ننموده برای آنکه نتیجه آن زندگانی ساکن و پست غیر از ضعف نخواهد بود اما از جهت معنوی صفاتی که در او بروز کرده و کسب نموده است – میل بزندگانی خانوادگی – عنایت به مهمات امر خانه داری حیا و ترس و تحمل و صبر و اهتمام بجزئیات هر کاری و سعی در جذب نمودن مرد و راضی کردن او (و باین صفت اخیر همه چیز توقف دارد) و اطاعت و فروتنی در مقابل مرد و صاحب خانه (و باین جهت است که نسبت بزیر دستان خویش با خشونت رفتار می نمایند گویا انتقام می کشند) و مهارت غریبی در جستجو کردن از میلهای مرد برای انجام آن و تسلط در گمراه کردن مرد چنانچه قاسی و نامهربان باشد و زیرکی در پوشاندن عواطف خود چنانچه مضطر شود و اینها از صفاتیستکه کسب نموده و ناچار است که از آن ها نگاهداری نماید تا آنکه بتواند با مرد زندگانی کرده و سعادت خویش و اولاش را تامین نماید

و هیچ جای توقع و انتظار نیست از زنیکه گوشه انزوا را در خانه خود گرفته است دارای آن اقتدار عقلی که مرد در اثر کشمکشهای روزگار و اهتمامش بکار های عمومی و خصوصی تحصیل کرده است باشد – برای آنکه زن یا بطور تحکم با او – مقاملة شده است و یا بتملق و هر دو دارای اثر واحد که ضعف نفس باشد هستند و نتیجه این دو قسم از مقامله این شد

که زندگانی کنند زن در یك گوشه با جهل به همه چیز و با اکتفا کنند به مواهب سطحیه که جلوه اش بیش از حقیقت است. و معلوم است که رجال از زنهای عاقله متینه و صاحبان اخلاق و قوی الاراده دوری می نمایند

چرا زن کوساله مطیعی نباشد ؟ چرا استقلال ذاتی ومعنوی خود را از دست ندهد؟ با آن فشار هائی که از رای عام تحمل نموده آن رأیی که دائره اقتدار ات مرد را هر جا توسعه داده و زن را در نهایت قید نگاهداشته است آن رائي که او را ازنعمت حیات و لذائذ او محروم نموده و البته پس از اینکه مانع زن از فرو رفتن در شرور و مفاسد حرفهای مردم باشد نه عقل و شرافت در گودال های بی ناموسی غوطه ور خواهد گردید (آیا در این حال مي شود او را ملامت کرد)

و عقیده ندارم که مرد ها از این امتحاناتی که زن ها در زیر بار فشار و ظلم دادند مي توانستند به این سلامت خارج شوند گفته اند که اگر فکر در حالات گذشته زن ها نموده و انصاف دهیم از آن ها بد گوئی نکرده و فطرت آن ها را بر فطرت مردان ترجیح می دادیم و در هر صورت باید تسلیم نموده که دز زن قوای مخفیه ایست که او را اهلیت اصلاح حال خویش مي دهد چنانچه فرصت نماید و از عدل و انصاف دور است با آن همه ظلم که بر او شده است باز هم احکام سختي بر او بار نمائیم

فصل سوم

حالت جسمانی زن و وظیفه حیاتی او و آن چه را که از این ناحیه کسب نموده است بطور اختصار حالت زن را در زمان های پیش و آن تاثیراتی که در عالم اجتماع از آن حالات در خلقت زن بروز کرده بود بیان نمودیم

آن تاثیرات با آنکه شدید بوده است ممکن است تعدیل شود — برای آن که هر چه را زمانه ایجاد نمود خودش او را محو خواهد ساخت

باید معلوم شود که آن حالات گذشته زن و خضوعش از برای مرد و دوریش از ترقی تمام منشاتش طبیعت زن و تکوین جسمي و وظیفه حیاتی او است و در پیش گفتیم که (مودسلی) می گوید زنیت زن در نفس او تاثیرش بیش از تربیت است پس الوثیت زن آن عامل اساسی است که وارد در بحث آن شده ایم

و البته شکی نیست که زن بودنش او را ناچار بفروتني از برای مرد مي نماید زیرا اوقات و احوالي بر او می گذرد که او را مضطر باستمداد از مرد مي نماید با آن که بزرگترین وظائف اجتماعی را در آن حال ادا نموده و لهذا لزوم ندارد که ما در این بحث واقف بر طبایع حیوانات شده و برای مقابله و مقارنه بین آن ها و انسان در موضوع بحث بذل جهدی بنمائیم چنانچه بعضي از خانمهاي مشهوره براي اثبات تساوي بین مذکر و مونث حیوانات بلکه برتری مونثشان بر مذکر جهد خاصي مبذول

داشته اند زیرا که این عنایت در موضوع ما بیفا یده و عبث شمرده مي شود برای آن که تساوی انث و ذکور حیوانات خاصه اهلي آن ها که بتراییت طبیعي تربیت لمیشوند معلوم نیست بلکه تخلف اناث از وحوش حیوانات از ذکورشان مسلم است و بر فرض اثبات تساوی بین آن ها اثبات تفوق یا تساوی اناث بر ذکور جنس بشری نمینماید بعلت آن که اناث از بشر ممتاز است بسنگینی باریکه طبیعت برو واجب نموده است

و طفل اناث بشر ضعیف تر است از اطفال حیوانات و احتیاجاتش بمراتب بیشتر است بمادر و رعایت مادر از آن ها از وحش زیاد تر است

فرقهاي تشریحي بین زن و مرد

تا کنون اتفاقی از علماء تشریح در فرق بین زن و مرد دیده نشده است فرق های مسلمي که بین آن ها است اثر مهمی بر او مترتب نیست

و فرق هاي مشکوك اگر ثابت شود آثار عظیمه واحکام مهمه را اثبات مي نماید اما آن چه علماء قدیم و جدید اتفاق بر او نموده اند این است که زن تکوینا و خلقتا داراي نقص هائي است که مرد آن ها را داراست صبر زن کمتر ومقاومتش در سختیها و شدائد ضعیف تر از مرد است این یك صفت عمومی است که بر تمام اعضاء و جوارح زن تطبیق می شود و تفصیلش این است

قامت زن در تمام اجناس بشري کوتاه تر است از وقتیکه در گهواره است و پسر دو حالت ولادت بزرگتر از دختر بدنیامی آید معدل ومیزان فرق بین قامت زن و مرد پس از کمال نمو مقدار (ده سانتیمتر) میباشد و در وزن آنها نیز گفته شده است که از روز ولادت تفاوت این آن دو واضح خواهد شد و در هیکل های جسیم وضوح این فرق بیشتر است و هیکل زن سبکتر از هیکل مرد است با ملاحظه نسبت و اما استخوان زن علاوه بر اینکه جسمش کوچکتر است از استخوان مرد معتدله و استحکامش نیز حتي در ترکیب کیمیائی کمتر است بعلت اینکه سرهای استخوان که مرکز عضلات است در زن بروز وظهورش کمتر از مرد است گذشته از اینکه ترکیب هیکل زن قدرت بر استقلال و حرکت را در او تخفیف داده است نظر بعادت ماهیانه او

اما عضلات زن ضعیف تر از عضلات مرد و حجم آن بمقدار ثلث کمتر چنانچه نشاط آن نیز کمتر خواهد بود وبهمین جهت نحیف ولاغر از مرد و بطئي تر در حرکت و ضبط و لیاقت میباشد بلکه دریك چیز زن برتری برمرد دارد و اوماده ایست که گروی بودن صورت و لطافت جسم زن از اواست و یکی از موهومات است اعتقادباینکه قدم زن نازکتر و لطیف تر از قدمهاي مرد است بلکه بعکس اوست براي اینکه پهني او بیشتر و پیچش کمتر و شبیه تر بقدمهای شعوب و طبقه پست میباشد و اما احشاء زن قلب زن کوچکتر است از قلب مرد و سبکتر از اوست از اینجا معلوم میشود حجم و اندازه این

نو بمقدار عواطفی که در اوست لیست وزن قلب در زن ۲٤۰
در مرد ۳۰۰ گرام تحدید شده است و اما نبضات زن
یع تر از نبضات مرد و عدد شن در هر دقیقه بین ۱۰ و ۱٤
مرد زیاد تر است چنانچه در حیوانات بزرگ نیز بین مذکر
مؤنث آنها تفاوت دارد مثلا در شیر نر ۶۰ و در ماده ۶۶
گاو نر ٤٦ و در ماده ۶۶ در گوسفند ۶۳ و در میش
۸ در هر دقیقه نبضهای آنها میزنند و اما اختلاف بین
ون زن و مرد هم در مقدار است وهم در ترکیب برای اینکه
ك و هموگلبین اودر زن کمتر از مرد است باه کلبولهاي خون
مر در خون زن بیشتر و سفید در مرد زیاد تراست اما جهاز
فسي آنها وسعة سینه زن کمتر از مرداست وقرقش رابقریب
ف لیتر معلوم نموده اند و از این جهت تنفس زن سریعتر اگر
ه از جهت کیمیائي یطیئی است زیرا که مرد اکسیژن را زیاد
مکیده و کر بونرا زیاده از زن دفع مینماید وبعبارة دیگر طول
ن کشیدن مرد بیشتر است بمناسبت وسعة ریه و بائی واسطه
جه حرارت زن کمتراز مرد است اما جهاز هضمی زن
تیاجش بغذا کمتر ازمرد اگرچه احساس گرسنگی در زن
متر است اما سر و دماغ زن شکی نیست که جمجمه و کله زن
چکترم است از زن و هرچه انسان در تمدن وحضارة ترقی
این فرق بین مرد و زن واضح تر خواهد شد زیرا که نمو
در مرد بیشتر خواهد شد ۲ و درزن بحال خود باقی است

برای آنکه مرد برای ورود در سیاست و کشمکش ...
ر سر او ورزش نموده و البته ورزش او دارترقی و کامل التماو خواهد بود

(کوستافلبون)

مینویسد فرقی بین سرهای زنان حاضره و این عصر با سرهای زنان سابق و عصرهای گذشته تاریخی دیده نشده است مگر خیلی کم و نسبت کوچکی سر زن بمرد بنسبت ۸٥ است در ۱۰۰ و بدیهی است که حجم مخ و مغز تابع حجم سر است و البتة در زن کوچکتر و سبکتر خواهد بود وزن جمجمه در زن بین ۱۱۰۰ و ۱۳۰۰ و در مرد ۱۲۰۰ و ۱٤۰۰ میباشد و معلوم است که اعتبار وزن مخ بنسبت وزن جسم است نه مطلقا پس بان ملاحظه آراء باحثین در این باب تفاوت میکنندو لکن راي غالب اینست که زن از این جهت نیز با مرد اختلاف دارند برای آنکه مخ زن معادل است بایك چهل وچهارم ازوزن تنش و مغز مرد معادل بایك چهلم و زیاد ترنخواهد بود ودر شکل مغز و لفافه های او نیز تفاوتی بین زن و مرد دیدة شدة است و بدیهی است که لفافه های دماغ که مرکز قوای عقلیه استدر زن نموش ضعیف تر و پرورش کمتر از لفافه های دماغ مرد است این است آراء غالب این علماء و اینجامقام مناقشه در صحت آنها نیست اگرچه توقی این نتائج اجمالا برده میشود در هر صورت داعی از برای استهجان و تضعیف انها نداریم بلة چیزیکه میتوان گفت آنست که تمام آن نقائصی که در زن شمرده اند از ضعف ترکیب جسمی وعقب ماندن او از مرد در وزن و در زیادی خون و حرکت و تنفس بلکه در رشد و نمو دماغ نیست مگر نتیجه زندگانی او درقرون سابقة و آنچة تحمل نموده است از فشار و از آنچه از کوشش

کبری و آنرا باو رسیده آیا عجب است زن از مرد عقب بماند در قدرت بر عمل در وقتیکه تمام قوای او ساکن و خاموش بوده ؟ در مدتهای طولانی و مدید و البته با اهمال بدن و عدم عمل اعضاء کوچك شده و از نشاط و حجم و وزن کم خواهد شد و این یك سنه جاریه است در عالم حیات و میشود این جهاتي را که گفتیم علت آن فرق ها دانست و البته اینها فرقهاي ثانوي هستندکه طبیعی زیرا که در رتبه ثانیه از اهمیت میباشد چنانچه ثانوی هستند در اینکه منشاء اینها همان فرقهاي بزرك اولي میباشد

وظیفه زن و خطرات متوجه باو

در مقام آن هستیم که فرقهاي اساسی بین زن و مرد راکه مرجع تمام فرقهااست بیان نمائیم و آن ظاهر میشود باین کلمه که (او زن است) یعنی خلق شده است بیك کیفیت خاصي برای اداء وظیفه مادری وکنه حیات او همین وظیفه است — و بعبارت دیگر اجزاء وصفت تشریحیه وفیزیولوژي و نفسانی زن که از او ترکیب شده تمام قائم باین وظیفه یا مربوط است باو و اینست آن حقیقة اساسی که در این موضوع میتوانیم بگوئیم وتقدم و تخلف او قائم است بر این حقیقت —چرا لام کسی را که متکفل چنین وظیفه مهمی است (مادری) با وقار وتجلیل نبریم ؟ و چگونه در مساوات همچه کسي با مرد توان شك نمود ؟ بلکه در وظایف اجتماعی کدام وظیفه است که اهمیت آن بیش از بقاء عائله وامة و جنس باشد

در عالم اجتماع علاوه بر اینکه وظیفه مادري یك بار سنگین
است که مشغول میکند زن را از دنیا و بی نیاز نمیکند
او را از مساعدت وهمراهي مرد ولی بعضي از زنها مبالغه
میکنند در سختیهای حمل و مادری و اعتماد شان بر اینست که
التفات مرد و عتنائشان بامر آنها زیاد اثر کردن — و لازم
است آنها را آگاه نمود که این وظیفه وظیفه عادي طبیعت است برای
زنان و در صورت صحت مزاج شخصی و صحت عائله باسان
زنان صور انجام پذیر خواهد شد . و در وصف (میشله) باینکه
زن در ابتداء سن بلوغ مریض است مبالغه و غلو ظاهري است
و همچنین آنچه را که دوکتر (سیکاد) شمرده است از اقسام
اختلالات عقلي وجسدي که از لوازمات طبیعت زن است مبالغه واضحی
است . بله ممکن است تصدیق نمود دکتر را در یك صورت و آن
در وقتي است که یکی از وظایف حیاتیش کم و زیاد شود و البته
در آن صورت حالات عقلی او اختلال پیدا خواهد نمود از
اضطراب بسیط تا درجه جنون و مسئولیت را تخفیف داده و
در بعضی اوقات خالی از مسئولیت میشود — بله در ایام زندگانی
زن خاصه در عوارض ابتدائی بین سن (۱۲) و (۱٤) و
عوارض نهائی در اطراف ﴿٤٥﴾ یك سلسله خطرهائی است که
زن را در معرض هلاکت یا مشقتهای فوق العاده قرار میدهد
و باز هم تکرار نموده و میگوییم این عوارضی که در اثر زندگانی
در شهرهای بزرك ضخیم شده است با کمال سهولت در یك حیات
صحی منظم و در یك احوالی که ملائم با طبع او باشد ممکن است

— و بیشتر از اوقات میشود که زن بتفاوت سنش صبر و نشاط و تجلدی ظاهر مینماید که درحقیقت اسباب دهشت و تعجب خواهد گردید و چنانچه از سن خطر گذشت با مرد در صحت و عمر برابری خواهد نمود و این کلام منافات ندارد با آنکه زن اگرچه در بهترین دور حیاتیش باشد حتی با عقل و متانت ترین آنها و قوی‌ترین آنها جداً معرض همه نوع مشقتها و شدائد هستند و گویا در سر نوشت آنها روز های مشقت وخسته گي ثبت شده است که در اوقات معین متحمل شوند و تاثر و انفعال آنها شدید و از هر سببی اگر چه کوچك وجزئي باشد و اینکه همیشه معرض غصه و اندوه و مصیبت باشد این است آن عهدي که قبول کرده است براي حفظ جنس و از نتایج این عهد — و میثاق اینست که غالباً معرض مرض و موت میشوند در سن جوانی و از احصائات چنین معلوم میشود که مخاطرات دختر و تعرضاتش براي مرض و مرگ کمتر است از مخاطرات زنیکه بحد نهال نمو رسیده یکی از شرنتهائی که عنایت کاملی بامر کار گران دارند حساب کرده اند که زنها در سن (٤٥] یك برابر و نصف مردان معرض مرض واقع خواهند شد و متوفیات آنها سه برابر مردان است (هکسلی] میگوید ما دامیکه مادري در حصه زن ست یکبار سنگین را در این مسابقه که اسمش حیاة اشت کشیده پس بر مرد لازم است که ان بار را سبك کند ویا لا اقل بسوء اخلاق و بد رفتاری اورا سنگین تر ننماید

نتائج زنیت از وجهه نفسانی

غرض ما از عقد این فصل این نتیجه بود که آیا آن ممیزات جسمانی تأثیری در صفات زن نموده است (سبنسر) میگوید (طبیعت رشد و نمو زنرا در حال بکارت نگاهداری می نماید — برای آنکه او را مستعد وظیفه مادری نماید — و چنان است که برای خود مخزنی برای حفظ قوای خویش تهیه نموده تا بتواند دفاع از گرفتاریهائی که در پیش دارد بنماید پس طبیعت گویا نمو اورا توقیف نموده برای آنکه بتواند جمع آوری لوازم دفاعیه خویش از غذا و نشاط نموده و در هنگام اداء وظیفه مادری از عهده انجام آن بر آید) یکی از آثار این استکه عقل دختر بدرجه کمال میرسد قبل از کمال و پختهگی عقل جوان - و چنانچه مقابله نمائیم بین دختر در سن (٢٥) و پسر در همین سن فرق زیادی بین آن ها از حیث فهم و ادراك خاصه در امور حسیه دیده می شود و زن برتری دارد بر مرد بمراتب در مالك بودن نفس خویش و شناختن آن چه را که سزاوار است در مواقع گرفتاری عمل نماید برای دفع از گرفتاری — آیا کسی هست که این تعجب را در حال دختران ننموده باشد؟ بلکه عین این وقوف ورسیدگی عقل نقصی است در زن برای آنکه مانع از نمو اوست و دماغ و سایر اعضاء به همان حالت وقفه میمانند

و بعبارت دیگر زن نموش تمام می شود قبل از نمو

مرد – این یك حقیقة اساسی است که دشمنان زن او را تعظیم نموده و بزرك مي شمارند (شاهفور) مي گوید « زن ها اولاد بزرکي هستند که برای معامله با جنونها خلق شده اند نه عقل ما » (شبنهور) مي گوید « عقل زن تکمیل مي شود در سن ۱۸ و عقل مرد قبل از ۲۸ نیز نمو تامي پیدا نمي کند – وگویا عقل زن تجاوز از آن سن نکرده و در تمام مدت عمر با همان عقل ۱۸ سالگي زندگاني خواهد نمود و همیشه دختر بزرکی است » یکنفر رومان نویس در براعت دختران مي گوید « دختران در اول جواني کار هاي بر جسته می کنند که اسباب حیرت وتعجب است ولی دفعة کار هاي آن ها وقفه پیدا کرده و بروزاتی ندارند و سبب را نمیدانم چیست که یکقدم بالا تر نمیروند » بلکه ما سبب حقیقی را یك چیز می دانیم – و او مهیا شدن دختر است براي انجام وظیفهٔ مادری و طبیعت نخواسته است که از همه جهت از مرد بگذرد و معلوم است که این تخلف آنها را از ایفاء وظیفه خودشان باز نمیدارد – و آن غرضی که از جنس بشر خواسته شده و انتظار می رود در حصه خودشان انجام پذیر است بطریق خود آن ها چنانچه مرد هم از راه خود خدمت خود را بجامعه مي نماید – و از حماقت است که آنچه در پیش گفتیم دلیل بر اینکه زن نیست مگر یکمرد ناقص قرار داده شود و اگر ما استهزا کردیم آن جنس را که در مدت حیاتش بچهٔ بزرگی است – ولي در مقابل ناچاریم به تسلیم نمودن اینکه در او خصائصي است که در مرد نیست – گرم تر

از مرد — حرارت قلبش بیشتر — احساساتش رقیق تر — و عواطفش زیاد تر از مرد است و باین جهات است که قابلیت عظیمی در تاثر و انفعال دارد اینها است اسباب تمیز بین زن و مرد که خیلی واضح و آشکار است

و معلوم است که حفظ نوع تمام نمیشود به وظائف اعضاء مقدمه آن بلکه باید در اطراف آن اسباب خصائلی باشد که در موقع حاجت معین آن اعضاء باشند مثلا می بینیم غریزه و طبیعت پدر در حمایت از اولاد خویش بطور تساوی است و همه را به یک چشم نگاه کرده و طبعاً یکی را بر دیگری ترجیح نمی دهد ولی مادر عنایت خاصی نسبت بکوچک ترین اولاد خویش داشته برای اینکه احتیاج کوچک تر بتکیه گاه و حامی بیشتر است و بعلاوه بر آن غریزه صفات عقلیه ایست که موافق با لوازم تربیت است — مثل ادراک طبیعی زن احساسات بچه و فهمیدن حاجات او را و بالاجمال نفوذ و سلطنت مادری از زن خیلی فوق العاده است حتی آنکه گفته اند — زن در مقام دوستی حقیقی یکمقدار از حب مادری نسبت به محبوب خویش در آن دوستی خلط می نماید و لکن زنیکه در مقابل طفل توانا و قوی است در مقابل مرد ضعیف و ناتوان است و ناچار بتحت الحمایه گی و زیر بار او رفتن خواهد بود — برای آنکه در تنازع بقاء زن هائیکه صفت جاذبیة مرد را دارا و عنایت می نمایند بچیز هائیکه اسباب فرح و دلشادی مرد است گوی سبقت را ربوده و سعادت مند شده اند برای آن که این صفات اورا در چشم مرد بزرگ و عزیز مینماید و زن هائی که دارای استقلال فکری و

آزادی هستند چون زیر بار وبال و تحمیلات مردان نمیروند در
جنگ با مردان و جذب آن ها غالب نخواهند شد چنانکه است
که طبیعت انتخاب می کند صفاتی را که توافق زن و مرد در او
است و البته این دسته از صفات بتدریج ظهور پیدا خواهد کرد
و دستهٔ دیگر که بر خلاف توافق جنسی باشد نابود خواهد
شد ، این است مراد از انتخاب جنسی که یکقسم از انتخاب طبیعی
است پس زن کمال جستجو از میلهای مرد و آرزوهای او داشته
برای آنکه سعادت و شقاوت او منوط باین اطلاعات است ،
البته پس از مراقبت و جستجو طبیعت اورا راهنمائی کرده ،
صفتی بی جوری از چیزیکه شادمانی مرد در اوست در فطرتش
نمو پیدا خواهد کرد زیرا کاهی سعادت و شقاوت زن توقف به
یك اشاره یا یك حرکتی مینماید که غضب یا سرور و فرح مرد
در او است و از اخلاق زن که ناشی از حالت جسمانی ا
است بزرگ شمردن قوه است و بدیهی است آن قوه که ا
را کوچك می نماید مختلف میشود باختلاف درجه تمدن
و تربیت زن — و شکی نیست که مرد مزین است بیك قسم
از اقسام قوهٔ جسدی و معنوی که چشم زن را بر کرده و ا
را بطرف خود جلب مینماید و از انصاف دور است که زنرا بو
واسطه این خصلت (مجذوب قوه) سرزنش نموده — زیرا که از
روي این اصل تربیت و پرورش شده است — و تا یك اندازه
هم معلوم شده که این خصلت از شروط زندگانی و حیات

و است – بله – جای آن است که بگوئیم لازم است زن
ربیت شده متنوره این خصلت را تهذیب نموده و از
بهات جدی مرد منتقل شود بجهات معنویه او و
شاید در آن وقت علت اینکه بعضی از زنها تحمل
و اخلاق مرد را مینمایند فهمیده و بدانیم زیرا ممکن
ست بواسطه جهات نیك معنویه که در مرد است قبول این
وع از زحمات را متحمل شده و دیده شده است که زنها
لاقه بمرد های مستبدیکه با آنها بد اخلاقي مینمایند پیدا
رده و اینها را بر مردهائی که همیشه با نرمی وسستی و بطور
لاطفت با آنها رفتار مینمایند شامه چنانچه بدانند که آن استبداد
شي از غیرت و علاقه مندیست و آن ملاطفت ناشي از بی
عتنائی باحوال اوست (هربرت سنبسر) نسبت میدهد خضوع و
حجاب زنرا بقوه – بزیادی و نمو شعور دیني در آنها و این
مور همیشه ظهورش در زن بیشتر است تا مرد و عقیدهٔ من
ست که ظهور این شعور بواسطهٔ دقیق بودن احساسات زن
شدت تأثرات اوست از هر چیزی یا آنکه بگوئیم بواسطهٔ
ست که میخواهد حاجات خود را از هر دو جهت بر آورد
مادي – وان بي) و این شعور و عادت ترس و تامل را در
ن تقویت مینماید و بهر جهت عاطفهٔ دینی در زن اصیل وجزو
لربیات اوست و از شواهد این مدعی آنستکه زن همیشه خضوع
بکند از براي سلطنت وقوه و احترام مینماید هر صاحب
ركت وجلالیرا وخود را در نزد بزرگان جمع مینماید و حریص

است بر هر قدیمی – که با او مأنوس بوده ! (زن در غالب حافظ القائیه خانواده کي واجتماعیست) واما در مسائل سیاسی زنها بحکومت مقتدر شدید بیشتر – مایل هستند تا مرده او شکی نیست که این امتیازات در اثر تبعیت از عادات قدیمه ایست که سالهای مدید با آن عادت داشته اند وباین جهت خاضع میشوند برای سلطه و اقتدار وسعی او در رهائی از شکنجه و فشار کمتر است و البته از این قیود نمیتواند آزاده شود وقتیکه معناي حق و عدالت را نداند فقط وفقط امعي را که میتواند تحصیل وخیریرا که توانسته است جلب نماید – راضی کردن مرد است در عالم حیاتي – و زندکاني در نظر او نیست مگر رعایت حقوق و بدست آوردن امیال مرد

نظري باتیه زن بنمائیم

تاا اینجا قدم هائی برای حل این موضوع برداشته دانستیم که باعث اساسي در خضوع زن به مرد چیست – این خضوع چه تاثیراتي در حالات او نموده – و در فصل سا حالت پستي زن را در قرون پیش معلوم نموده – و در ای فصل سبب طبیعی (و فیزیولوژی) او را درك نموده – پس ما خوب واضح و روشن شد که چرا زن خضوع از برای مر داشته و علت وجوب این اطاعت تا یك اندازه معیني چه بو است و چنانچه این اطاعت نبود نظام بشری مختل بالکه ا بشر مایل بعدم اطاعت زن ها مي شدند باین مقصود موفق ن

دیدند — برای آنکه در خلقت و ترکیب و مزاج زن
و بزبستگی ایجاب می کند بر او اطاعت از مرد را بلکه خضوع
زن به مرد امر مکروهی است چنانچه در اثر خشونت و بد
رفتاری مرد باشد — و طبیعی و امر محبوبی است چنانچه تقسیم
اعمال او را تعدیل نموده و روح عدالت و انصاف او را
لطیف نماید — و در قسم دویم اهانت و ذاتی بر زن وارد
شود چنانچه ضرورت پیدا کند توافق و دوستی با یکدیگر
آن تفاوت و اساس وحدت عائله توافق و دوستی است —
کوین جمعیت بشری در ابتداء روی این دو اصل بوده و به
له یك جسم است که توافق اجزاء و اعضاء آن در بقاء و
شدت آن لازم است
پس اگر حرکت نسائی غیر از این رنك را بخود گرفته
دعوای تساوی مطلق را با مرد بنمایند اسباب تلاشی و از
پاشیدن عائله که رکن عالم اجتماع است خواهد گردید
زن را بجائی برت خواهد نمود که ابدا بسعادت نائل
خواهد شد و بنا بر این ناچار بخضوع هستیم در مقابل
احکام طبیعی و آن وظائفی که برای زن معین نموده است
نهایت لازم است آن احکام را تعدیل نموده و سنگین تر
نمائیم پس از تشخیص اندازه و حدی که طبیعت برای زن معین
کرده اشت میتوانیم خط مشی و سیر اورا در آتیه بقسمیکه اسباب
ترقی مقام و بلندی رتبه او و ضامن سعادت و موجب تقویت

صفات و طبائع نیك او شود — معلوم نمائیم بدون آنکه از روز
و جمالش کاسته شود والبته ممکن است زن را در ترقی هم رتبه با
مرد نمود و سزاوار باحترام کرد و از احترام مرد هم کاسته
نشود ـ و این نکته را نباید از ذهن دور نمائیم (که زن دارای
ضعف و عیوب است) ـ نه برای سرزنش او بلکه برای اصلاح
شئون و تتمیم نواقص او و نباید ترس از تقویت او داشت —
زیرا که در تقویت او تقویت عائله و شخص او خواهد بود و
تصور آنکه اعلاء و بلند کردن مقام زن اسباب انحطاط و پستی
شان مرد خواهد شد از جهل و کوچکی انسان است چنانچه
زن نیز نباید بمساعدتهای مرد را در غیر قسمت اصلاح حال خویش
بکار زند و تصور نکند که طبیعت احکام خود را از او برداشته
— زیرا که طبیعت حصه و قسمت معینی را در زندگانی تخصیص
بزن داده است که پست تر از زندگانی مرد نیست بشرط اختلاف
در زمینه توافق نه تساوی مطلق بلکه تساوی ممکن بین زن و مرد از
جهت توافق خواهد بود برای اینکه — تساوی مطلق زن را فاقد
تمام ملکات و صفات حسنه نموده و او را بگودالهای نیستی
پرت خواهد نمود

فصل چهارم

مقابله بین اخلاق این دو جنس قبل از بلوغ

غرض از این کتاب شناختن طبایع زنان است در
واضح ترین مظاهر آن صفات یعنی در مدت متوسط بین

نهايت – طفوليت – و ابتداء پيري و بعبارة ديگر در اول سن بلوغ ١٣ و ١٤ تا آخر سن كمال (٤٥)

فرق بين زن و مرد در قبل از اين مدت شروع مي شود – سن بلوغ باختلاف شعوب مختلف ميشود مثلا در مصر اطراف ١٠ سالگي دختران بالغ ميشوند و در اسوج قبل از ١٨ سالگي بالغ نخواهند شد و هرچه در سن بلوغ تاخير بيفتد عهد جواني و ميوه دادن زن طول خواهد كشيد و اين عهددر بلاد گرم سير بيش از ٢٠ سال دوام نداردر حاليكه در بلاد شمالي بيشتر از ٣٠ سال خواهد بود پس آرزوي بلوغ دختردر در سن كم خطا است بلكه بايد بذل جهد نمود در اجتناب از چيزيكه تعجيل در بلوغ مينمايد اگر چه استطاعت دراين باب خيلي كم است و سزاوار آنست كه قدري تامل نمائيم در حال دختر قبل از سن بلوغ يعني قبل از آنكه صفات زن بودن در او بروز نمايد زيرا فوائد كه مهمي براي تربيت كنندگان بر او مرتب ميشوداما زمان پيري يعني آن زمانيكه آن صفات در او محو ميشود (چون علاقه بان نداريم از او صرف نظر مينمائيم) اگر چه فرقهاي عقلي و معنوي بين دختر وپسر در اين سن كم است ولي سزاوار ذكر هست و خوب است دراينجا اشاره كنيم بكلمه (ولد) در معظم لغات كه اطلاق بر هر دو ميشود چنان است فرقي سزاوار ذكر بين آنها نيست و لكن حقيقة آنست كه طبيعت تميز بين زن و مرد را در عقل و قلب از گاهواره قرارداده و اين تميز آشكار تر مي شود هر چه سن آن ها بالا تر

میرود علاوه بر اینکه تربیت خانواده‌گی طبیعترا تائید نموده زیراکه معاملهٔ ما با پسران و دختران معاملهٔ سازن ومرداست چنانچه از لباس و بازیهای آنها معلوم میشود و از — نشان خانواده کیست فرقهائی که طبیعت گذارده است بزرگتر نموده یا چیز های دیگری بر او اضافه نمایند و لذا دشوارست تمیز بین فرقهای طبیعی و اضافی — و — فرقهای اضافی پسر را از سن (۵) سالگی بطرف مردی سوق داده و دختر را بطرف زینت میکشاند — ودر مقابله با زیبهای آنها این مطلب واضح و معلوم خواهد شد اسباب بازی پسر طبل — نی — شمشیر — وتفنك — و توپ — و جهاز رعسکر — واز برای دختر غیر از عروسك و فرش و اسباب پخت وپز و لوازم خیاطی و آئینه و اسباب زینت چیز دیگری تهیه نمیاید واز این جهت نمیتوانیم بگوئیم که بین صفات اصلی دختر و صفت کسبی او فرقهای اساسی است خاصه اگر قسم دوم از زمانهای متمادی ناشی شده باشد —و در اثناء این بحث صفاتیکه در زن بطور اکتساب باقی — ویا تربیت او را ضخیم کرده است بیان نموده و در ضمن اشعار میشود که تمام صفاتیکهٔ در پسر هست در دختر نیز موجود نهایت درجهٔ ظهورش در دختر کمتر است .

(حرکت)

اجمالا دختران در این صفت شباهة تامي بپسران داشته د ادوار

معلومه از حیاتشان مثلا در دوره بازی خودرا شریك با پسران مینمایند

(۱)*(مادام کیزو)* میکوید دختری نیست که اگر بتواند بمیل خویش رفتار کند بازی پسران را بر بازیهای لطیف خودشان ترجیح ندهد و این نیست مگر بواسطه نشئه کی بحرکت که در هر دو جنس فطری است و کمتر پسری است که میل نکند با خوهر خود عروسك بازی نمود. برای آنکه صفت انس مثل طبیعة حرکت در هر دو طبیعی است و با وجود اینها در بازی تفاوت دارند — و چنانچه ملاحظه نمائیم اختلاف نوعی در بازی های آنها مشاهده میشود پس منطقه حرکت پسران وسیع تر است و میلشان بحرکتی که مجال زیادتر داشته باشد مثل راه رفتن وجست‌خیز نمودن بیشتر — در حالیکه دختران میلشان بحرکات ملایم و محدود و حرکات تمثلی زیادتر است

و اجمالا پسران حرکات خشن و زد و خورد و چیز هائیکه مظاهر قوت و سیطره است بیشتر دوست میدارند و دختران بعکس — یکی از دوستان من نقل کرد که در یکی از باغهای *(استراسبورغ)* قفس بزرکی است که حیوانات مختلفه در اوست موقعیکه دختران در اطراف آن قفس می آمدند با صداهای نازك و رقیق آنها را صدا میزدند و قطعات نان برای آنها می انداختند اما پسران با آنها معامله خشن نموده و با سنك ریزه آنهارا میزدند و قریب بیست مرتبه این منظره را دیده و اورا

(۱) ؤلف و مربیه دختران ـ فرانسویه

یکی از فرقهای فطري بین آنها میداناست. * کلام * عادة دختر قبل از پسر بسخن آمده بلکه زیادتر از او اینحرف میزنداگرچه عادت اطفال زیاد حرف زدن است برای اینکه حاجت فطری بحرکت در اطفال بصورت حرف زدن تبدیل میشود و لذا حرفهای آنها اول و آخری ندارد چنان است که برای لذت شنیدن صوت خود صحبت مینمایند ولي این حال در دختر بیشتر از پسر ظهور دارد و معلوم است که غرض ما ان نیست که زنرا متهم بحرص برالفاظ بي معني یا بدون قصد بمعنی بنمائیم

حس تقلید

اگر چه این حس در هردو موجود و لاکن دختران تقلیدشان بیشتر است برای آنکه هرچه پیش روی آنهامیگذرد از عادات و رسوم بدقت آنهارا ملاحظه نموده و التفات بخصوصیات و نکاة او داشته تا بتوانند از عهده اعاده و تمثیل او برآیند بلکه بهتر از صورت اولی آنچیز ایجاد نمایند بلکه حس ابتکار و اختراع و استنباط در آنها کمتر دیده میشود دختر با عروسك خود الفاظی که مادر باو گفته کلمه‌کلمه خطاب مینماید و بنا بر این خیلی از امور خلقیة اورا مستند باین صفت میدانیم پس تقلید است که با نرمي و اطاعت و قدرت بر رنگارنگ شدن موافق کیفیتهاي محیط خود سازش داشته و از اینجا درك میکنیم که حس تقلید زنرا متمکن از اعاده و تمثیل هر آسانی یا چیزیکه ابتکار لازم نداشته باشد مینماید چنانچه استعداد او در ساختن

خود مطابق مقتضیات احوال عارضهٔ راو مستند باین حس است و ببرکهٔ این حس آنچرا که نمیداند یاد خواهد گرفت و ازطرف دیگر تقلید اثرات سوئی در او باقی خواهد نگذارد از قبیل انقیاد واطاعت کورکورانه نسبت بحالات قدیمه و عاداتی که با آنها مانوس بوده است و زود بزود دوستی و محبت پیدا کردن و حالات دیگری که ازنتائج حس تقلید است

و میتوانیم زیادی اشارات و حرکات و اطوار دخترانرا از روی حس تقلید بدانیم و از این جهت است که درفن تمثیل واعده بر جستگی خاصی پیدا کرده حتی از دو رطفولیت یعنی دوسن (٥) (٦) سالگی — و غالب بر جستگان دراین فن دختران تازه جوان هستند؛ ومعلوم است که مهارت دختران در ادراك مقاصد غیر ومطلع شدن از افکار مردم بیشتر از پسران است خاصه اگر مصلحتی هم برای آنها در این بی چوری باشد — و بدیهی است که این موهبت رازن بمرور زمان کسب کرده است و جزء اخلاق او شمرده میشود و همین اوست در جنگهای زندگانی (احساس)

اجمالا دختر احساساتش شدید تر ورأفت ومهربانیش بیشتر است میبینیم که با بازیچه وعروسك خود چگونه ملاطفت ومهربانی نموده و با یك رافت وحنانی — او را سینه چسبانده و با چ کلمات شیرین دلپذیری با او صحبت مینماید — و این عاطفه و حس از آثار غریزه وطبیعت مادری است که ظهورش سابق بر مادر شدن اوست و غریزه مادری عالی ترین خصال و

و صفات زن بشمار میرود (میشله) میگوید زن مادر است
حتی از گاهواره و عاشق این خصلت است بحدیکه هر چیزی
که امرش موکول باو شود — او را بمنزلهٔ اولاد خود فرض نموده
اگر در حالات دخترهای کوچک مراقبت کنیم می بینیم که
چقدر اظهار مهربانی و رعایت می نمایند از برادران و خواهران
کوچک تر از خود چنانچه امر آنها موقتا باو تسلیم بشود
و چقدر بذل جهد و سعی می نماید در اینکه آنها را راضی نماید
بلکه از آنچه او را منع کرده اند او هم آنها را منع می
نماید — و تمام اینها دلیل است که زن خلق شده است
برای اینکه مادر باشد و تربیت کند

دختر بطور عموم تاثر وانفعال و اضطرابش بیشتر است
اگر چه نوعا اطفال از حشرات اضطراب دارند ولی این ترس
و اضطراب در دختران بیشتر اثر مینماید و همچنین استعداد
گریه در کلیهٔ اطفال هست ولیکن اشک دختران زود تر
سرازیر میشود میگویند یکی از ممیزات زن در تمام دورهای
زندگانی او گریه است آنچه را میخواهد از گریه میگیرد وبتوسط
گریه معجزاتی از او صادر میشود و علت زیاد بودن
این صفت در او شاید این باشد که چون پسر در اثر انفعالات
نفس خویش بکارهای دیگری پرداخته و ظاهر می نماید آن
انفعالرا در چیز های دیگر و لیکن دختر بواسطه کمی حرکت
و سکون و آرامی که دارد ناچار است بکتمان از انفعال
[illegible]

دختران اصرار زیادی بگریه کردن دارند حتی آنکه بعضی را که میشناسم برابر آینهٔ گریه میکنند برای آنکه لذت گریه نمودن آنها مضاعف گردد (امیال) (منسیور دوپانلو) و این نویسنده معروف نسبت میدهد محبت ذاتی را بدختران ولی امتحانات شخصی من مرا وادار میکنند باین اعتقاد که پسران در این صفت کم از دختران نیستند بلکه میخواهم بگویم دراین صفت شاید پسر برتری داشته باشد بر دختر و لکن مظاهر این عاطفه تفاوت دارد بین این دو چنانچه مظاهر غضب و غیرت و بخود بالیدن و چیز های دیگر درانها تفاوت داشته مثلا دختر حرصش در چیز های زهید و کم قیمت زیاد ولی پسران درسماحت نفس بهتر از دختران هستند پسران بکار های خودشان بیشتر اهمیت میدهند تا کار های غیر و دختران در جلب انظارمردم بیشتر کوشش مینمایند و بر مادر ان لازم است که ان صفت را در دختران تقویت نمایند برای آنکه خود انها فوق العاده باین صفت علاقه مند هستند و احتیاجی بتائید ندارند و تمام اهتمامشان در تزیین و اظهار ز میباشد حتی آنکه گاهی بحدی خود سازی نموده که مورد سر زنش و توبیخ خواهند گردید و چنانچه کسی بانها اعتنا نکنند گریه خواهند کرد تا طرف توجه واقع شوند بلکه کیست که ندیده باشد دختران در وقت بازی چقدر التفات بخودداشته و مراقبت مینمایند از اطرافی های خود و بزیر چشمی در مقا بی جوری از رای آنها بر می آیند اگر پسران هم جدیت در خود نمائی و تظاهر داشته باشند ولی دختر ان اهتمامشان در

این قبیل امور زیادتر است و در حال بازی خود را بزحمت انداخته و میل دارند تمام انظار را بخود جلب نمایند وتائید میکند این حال را خجالت آنها و در حقیقة بردلفریبی انها افزوده و اورا بیشتر مهیای دام گستری وجلب انظار مینمایدو بروز این صفت بعد از سن بلوغ خواهد گردید و مانع از سلاسة افکار اوست و دشوار است بر زن استقامت بر فطریات خویش از مهارت و براعت و همیشه او را آگاه بر حرکاتی میکندکه تاثیرش در نفوس زیادباشدومراقبت میکند در اعمالی که جلب قلوب باو بیشتر میشود وازآن تاریخ تصنع درحرکات و اطوار واشارالشان برای جلب انظار بیشتر میشود « منسنیور دو پانلو » نقل می نماید که یك دختری با مادرش در یکی از باغستان هابرایتفریح و تفرج قدم میزدند یك مرتبه مادرش را نگاه داشته و گفت خانم خوب است از همین راه که آمده ایم بر گردم — برای چه — برای اینکه در این راه یك خانمي بود که گفت [من خوشگلم) بر فرض که آن خانم یکروزي براي دیدن بخوانه مادر این دختر میآمد بایستي که این دختر ز فرط حیا وخجالت ازاو دوري نماید —و در اثر این حالت فوق العاده از استهزاء و سخریه مشمئزشدهٔ یعنی از استهزاء غیردر پیش خودي میل نیست ولي اورا در پیش غیر سخریه نمودن فوق العاده متاثر وملول میشود بلکه داني عبارت یا حرکتی که کاشف از استهزاء او باشد اهانة بزرگي برای خود تصور می نماید و و از صفات واضحه درزن صفت منافسه و رقابت است یعنی در

جلب انظار و رضایت غیرها هم دیگر رقابت مینمایند و غالبا مادران
این صفت را در آنها تقویت نموده و زیاد می نمایند — و این
میل دلیل داشتن صفت غیرت و حسد که بآنها نسبت میدهند
نیست — اگر چه منافسه در بعضی امور منشائش یکی از
این دو صفت است [دوپانلو] میگوید در اثر ممارست رتعلیم
و تربیت دختران بر من معلوم شده است که این صفت در دختران
بیشتر از پسران است و باتفاق علمای تربیت استقامت دختران
کمتر از پسران ولیکن در حیله و عذر تراشی و سیاست
مداری و حسن تخلص و پیش هم اندازی مهارتشان
بیشتر از پسران است

و میلشان باغراق و مبالغه زیادتر وگاهی ملتجاء میشوند
بمبالغه گوئی برای اضطرار و گاهی برای لذت و حب تفنن
و چنانچه بخواهند دروغ بگویند حاضر جواب و مهیای آن
هستند و چون این بحث را در باب اراده مناسب تر بود به
گوئیم ناچار چند کلمه در موضوع اراده نیز بیان می نمائیم

(اراده)

این صفت در زن جلوه نمیکند در بلند ترین مظاهرش
مگر پس از گذشتن مدت ها از سن او — زمانهائی بر او
می گذرد که ترس بروی مستولی است و ابدا مالک اراده ونفس
خویشتن و تسلط بر او نداشته — ولی نمیشود گفت فاقد الاراده
است — نهایت اراده اش ضعیف — و زود زائل میشود و در

غالب ارادانش سلبي و دفاعي است — و بیشتر صورت عناد و لجاجت بخود می گیرد

(ذکاوت)

شکی نیست که در میدان ذکاوت و صحنه سرعت انتقال دختر بر پسر تسابق جسته و بر او برتری پیدا میکنند — سخت ترین دشمنان زن و آن هائی که قائلند بتخلف او از مرد اعتراف می نمایند که تمام فرقهائی که بین این دو جنس است بعد از سن جوانی ظاهر میشود و قبل از آن زیرکی دختران معلوم میشود و ذکاوت آن ها بیشتر از پسران است — و قوهٔ ذاکره آنها قوي تر از ذاکره پسران خواهد بود و لکن آنچه از امتحان شخص خود بدست آورده‌ام آن است که ذکاوت آن ها سطحی است و از این جهت میل آن ها بمطالعه کمتر و قوه فکریه و قوهٔ اختراع در آن ها ضعیف تر از پسران است و چنانچه بعضی از این حکم بیرون باشند از نوادر حساب شده — مثل آن که دختری در سن (۸) ۹) سالکي قوه عجیب فوق لعاده در امور عقلیه داشت و میل زیادي داشت در اطلاع از امور نفسانیه و روحانیه مثل مبدء حیات (و مشکله مرگ) و ابدیت) و لانهایة) و چیز های دیگر از این قبیل

پس اگر اعتماد بر این حوادث مشکل باشد و این ها را دلیل قرار ندهیم — این اندازه را برما ثابت می نماید که زن بودن مانع از نمو عقل و ادراك نیست و در هر صورت

زکاوت زن زود تر از مرد بروز و ظهور مینماید برای آن که طبیعت این بخشش را عوض از وقوف عقلش از نمو باو مرحمت نموده است —

پس از آن چه نگاشتیم معلوم شد که درزن طبایع و صفاتی است که او را از مرد عقب نمیگذارد و بطور خلاصه از این فصل و دو فصل سابق بدست آورده ایم قسمت مهم آن خصال و صفات را و بعد از این در مقام آن هستیم که چنانچه نمو زن کامل شود این صفات در او چه تاثیراتی دارد و بچه کیفیت صفات تامه زن بودن در او جلوه گر خواهد شد

فصل پنجم

(احساسات زن بطور اجمال) (دور انتقال)

قبل از تشریح نفس زن سزاوار است مختصری از دورهٔ انتقال بچه‌گی او بجوانی ذکر نموده و معلوم است که این زمان فتره و سکون اثرات عظیمهٔ در حیاة زن داشته پس در این زمان صفات زن بودن در او ظاهر و طبیعتهای فطریهٔ او کم کم واضح و آشکار گردیده و بعبارهٔ دیگر زنی می شود بعد از اینکه دختر بود چنانچه گل پس از ضعف غنچه گردیده و باز می‌شود ودر اطراف این سن غالبا خطرهای زیادی موجوداست ولی دختر کمترمتوجه باین نکته شده واطراف خویش راملاحظه نمیکند و بجای او بر بستگان و اولیاء او لازم است که مراعات این جهت را در دختر نموده و علی الدوام مراقبت نمایند شاید آن اضطرابات

در او تخفیف پیدا کند و بدن خود او لازم است طریقه آرامی و سکونت و متانت را پیش گرفته تا دورهٔ انتقال سپری شده و عاقبت بدی پیدا نکند و البته این تغییرات در دوره انتقال منحصر در حالات جسدی او فقط نیست بلکه در حالات عقلیه او تغییراتی حاصل خواهد شد برای اینکه مواهب مستودعه در آنها دفعة نمو کرده و درجه نهائی خود را سیر مینماید و بعبارة دیگر اخلاق و صفات حقیقهٔ او بصورت واقعی خود بروز خواهند نمود - چنانچه ذکاوت او نیز با کمال سرعت وقفه پیدا خواهد کرد — و فرق بین این دو جنس از این جهت خیلی زیاد است و تفاوت غریبی دارند مثلا دختر در این سن - متانت خویشرا دارا و در نهایت رشد ووقار زندگانی مینماید - در حالیکه پسر سالهای دراز دیگری لازم دارد تا عاقل گردد بلکه آثار بلوغ - خجالت رادر او زیاد و تاملش در حرکات واطوار خویش فوق العاده گردیده و میلش بانفرا دوتنهائی بیشتر خواهد شد (شدة احساس زن) باجماع و اتفاق کسانیکه اخلاق زنرا نوشته اند چه دشمنان و چه دوستان او زن در میدان عواطف گوی سبقت را ربوده و در این صفة قدر و منزلة مهمی دارد حتی آنکه او (غسن کنت)

لفظ جنس حساس را بر آنها اطلاق نموده و مراداز کلمه حساس در این مقام قابلیة تاثر و انفعال و استعداد از برای التذاذ و تالم و خوف و حب و بغض است و این قابلیت واستعداد بروزش در زن بیش از مرد است بلکه قسمت اعظم از زندگانی

زیرا این دو — مشغول مینمایند — و میزان شدت عواطف آثاری است که در جسد انسان بروز میکند از تغییر رنگ صورت اضطراب در تنفس — اختلال دوره خون — و تغییر صوت — کیفیت خنده و گریه — و ناله و فریاد — تمام اینها از آثار آن چیزیستکه در سینه او است از عواطف باختلاف اقسامش و برای اثبات این صفة و طبیعة در زن مراقبت از او کافی است برای اینکه قلب زن هیچوقت خالی از عاطفه نیست یا مسرور است یا مهموم یا گریان است یا خندان یا نفرت دارد یا میل یا متکبر است یا متواضع در تمام حالاتش یکی از این عواطف قلبش را اشغال کرده

(اعتراض لومبروزا) (۱)

چند نفر از علماء با این رای مخالفت کرده اند ودر مقدمه آنها است لومبروزوا و عقیده‌اش اینستکه زن احساساتش کمتر از احساسات مرد است خاصه در آن چیزهائیکه متعلق است بحواس او و میگوید تجربه و حس — برما معلوم کرده است که حاسهٔ ذائقهٔ و شامه و مخصوصا شامهٔ خشونت آن در زن بیشتر است تا مرد و خشونت او را تقدیر کرده اند بین (۲) ارار و (۵) ترابر در مرد و علت خشونت او را در زن زیاد استعمال نمودن عطریات دانسته و پس از آن شهادت جراحین رانقل نموده و میگوید صبر و تحمل زن در عمل جراحی بیشتر است حتی آنکه بعضی ازدکتر ها گفته اند که عملیات جدید را بطور تجربه

(۱) یکنفر دوکتر و عالم اجتماعی مشهور ایطالیائی و مخالف القرائنه ... [illegible]

اولا در زن باید امود ارای آنکه حساش تمتر است و بیش از مرد تحمل داود و این کلمات تائید میکند قول (بلزاك) راکه میگوید زن اضطراب و ترسش قبل از وقوع الام بیشتر است تا وقت ورود و از چیزهائیکه لازم است ذکر نمود اقتدار زن است در مریض داري و با کمال آرامي و سکونت و نرمي و بر حوصله تی از مریض نکاهداري نموده . ولی من تمام اینهارا بواسطه اقتدار زن در تکیف بهر کیفیتي میدانم . اما چیزي که (لومبروزوا) و تابعین او میخواهند اثبات نمایند مناعت و خود داوي زن است در آلام جسدیه که باین صفت امتیاز بر مرد دارد برای آنکه طبیعت آلام زن را بیشتر از مرد قرار داده و در مقابل تحملش را نیز زیادتر نموده است — و اکر اعتراض بر این قول کنیم و بکوئیم که زن در موقع انفعال و تأثر — آثار و علامات او در او بیشتر بروز میکند — خواهند گفت که دلالت برشدة احساس ندارد بلکه بواسطه سرعت هیجان او است و اقتضي نسبت میدهند آثار ودلائل انفعال را در زن با قتداری که در تمثیل و اعاده در حرکات خویش و بازي نمودن با خود دارند خاصه آن دسته که بر گریه کردن اقتدار عجیبي دارند و هر وقت بخواهند گریه میکنند ، و غرض ما انکار این موهبت در زن نیست بلکه در عداد صفاتیکه زن را از مرد تمیز میدهد ذکر کردیم و چون علیت در تمام مظاهر زن ندارد باین جهت اعتراض را رد مینمائیم . بلکه علت معقول در این باب همان

قابلیت تاثر و انفعالي است که در او است زیرا افعال جسمانی ترجمان افعال نفسانی هستند

(استشهاد بعلم خطوط)

ما تردیدي نداریم که زن دارای عواطفي است که تفوق بر مرد داشته و ظاهرترین خلقیکه در او بروز مي کند تیز هوشي و شدة احساس است و از ادلهٔ که در این موضوع میشود باو اعتماد کرد علم خط است که درآن جا مسلم وثابت شده است که خط زن دلالت بر شدة احساسش دارد و یك نفر از کساني که اعتناء کاملی در باب علم خط دارد سه هزار رساله بخط زن وهمین برابر خط مرد را با هم مقابله کرده و و معلوم نموده است که احساس ضعیف در زن بنسبة (۲) در صد و معتدل بمقدار ۷۱٫۹ در صد و شدید ۷۳٫۶ در صد و احساس را نزدیك بمرض دیده است در زنان بنسبة ۶٫۵ درصد اما در مرد ها احساس ضعیف بمقدار ۸ در صد و معتدل به نسبت (۶۶) در صد و شدید (۲٤) در صد تعیین نموده است

(شدت عواطف درقلب زن)

شخصی که با یك خانمی دوست بوده است از او سئوال مي کند که اشتغال تو بچیست و درچه فکر می کني در جواب می گوید فکری ندارم ولی همیشه احساس می کنم و این کلمه تا یك حدي بر زنان منطبق میشود برای آن که احساس قلب

آن ها را علي الدوام مشغول نموده و در هر چیزی که فکر
می کنند در اثر عاطفه ان هاست ولي انفعال در مردان
تدریجي و بطئي است و در زنان فوری و دفعي است — کتب
اخلاقیین در این موضوع پر است (فنلون) می اویسد ارصافی که
در زن انتشارش بیشتر از سایر صفات اوست — سرعة انفعال
ان هاست از هر چیز واز هر سببی و همیشه یا دوست میدارند
یا دشمن و هر که را دوست بدارند هیچ عیبي در او ندیده وهر
که را دشمن بدارند هیچ فضیلتی در او ندیده و باز میگوید
زن در هرچیزی متطرف است چنانچه در خیر متطرف است
در شر نیز همین حال را دارد در دوستي و دشمنی نیز چنین
است و بعضی از مورخین نوشته اند که در اضطرابات عمومی
در راس انقلاب زن ها هستند و کیست که ندیده باشد انتقال
زن را دفعة از دوستي بدشمنی و بعکس و اجمالا عواطف زن
حالت استقرار و توسط بخود نخواهد گرفت یا در طرف افراط
است یا در طرف تفریط و از انفعالاتش لذت برده و ترجیح
می دهد تاثری که از مصیبت باو می رسد بر حالت آرامي وسکون
و حقیقة این انفعال و تاثر همان روح تمثیل است که در
زن موجود و منظره هاي حزن آور را دوست میدارند — و
من مردان زیادی را در اسپانی میشناسم که طاقت بر مشاهده
سلاخ خانه نداشتند در حالیکه زني را ندیدم که آن جا را
ندیده باشد و بچشم خود میدیدم زنهائی که خیلي ضعیف البنیه

و لطیف الشعور بودند از دیدن ها و کشی صرف نظر ننمود .
اگر چه گاهی با ماد زن و دستهای خود صورت را گرفته ویکی
از آن خانمها بمن گفت آقا خیلی بد منظره ایست من
خودم بیش از چهل مرتبه این منظره را دیده ام وبیش از این
احتیاج ببسط کلام در این موضوع ندارم برای آنکه باتفاق
همه زن دارای این امتیاز است چنانچه اتفاق کرده‌اند که درهر چیز
که زن آرزو کند تمام جوارحش را متوجه او خواهد نمود
« مادام دورییوزا » میگوید محروم شدن از لوازم زندگانی بر
ما آسانتر است از نا امیدی » بلی صبر و تحمل زن در مقابل
شدائد زیاد و مایه تعجب است ولکن در صورت آرزو کردن
بچیزی با تمام شدت او را تعقیب و اگر میل بچیزی پیداکرد
تمام قوای خویش را صرف در او مینماید و هیچ چیز را مانع
از وصول بان آرزو نمیداند و دشوار است قانع نمودن او
« باینکه این آرزو محال است » و ترس او نیز در همین پایه
است و چنانچه از چیزی ترسید غلو در ترس نموده و از
طبیعتهای عجیب زن آن است که گاهی احساس ترس در خود مینماید
در حالیکه موجبی برای او نیست چنانچه ما در ساعات مرض
احساس رعب در خود مینمائیم و هیچ علت ندارد زن ها
غالبا این احساس را نموده و باین صفت آشنا تر هستند تا مردان
و چقدر آن شاعرخوب گفته است — که زن خلق شده از برای
ترس و الم (و دیدوا) ۱ میگوید حب و بغض در زن

بدرجه رسیده است که مرد اساساً خبر از آن ندارد پس از آن سبب اینحالرا ذکر کرده — که مرد بواسطه مشاغل و زدو خود با عالم خیالی از متابعت هوا و هوس منصرف میشود و خیالات در مزاجش چندان نفوذی ندارد ولکن زن بواسطه خالي بودن ذهنش در اطراف خیالات خویش گردش مي نماید واز معظم آنها متابعت نموده » گذشته از انکو بن جسمي زن که او را معرض اینگونه امور مینماید و شکی نیست که انزواء و گوشه گیری زن باعث تسلط هواهای نفسانی او گردیده برای آن که خیالات در تنهائی و آرامی بخته شده و در انسان نفوذ پیدا خواهد کرد بلکه سکون و آرامي هم ن تاثیر را در مرد مینماید — چنانچه امیال نفسي او بیك صورت دیگری ظاهر نشود — و تدریجا در او نفوذ و او را از هر کاری باز خواهد داشت

(وجهه غالب احساسات زن)

آیا غالب اوقات وجهه احساس زن طرف حب است یا بغض — بدون شك و تردید جواب از این سؤال در نزد من این است که حب محور عواطف و احساس زندگانی زن است و در مرد نیز چنین است تا یکدرجه محدودی اگر چه زن خالی از عواطف دگر از قبیل بغض و حسد و کراهت نیست ولی در غالب متابعت از حب نموده و اعمال او مرتبط باوست اگرچه زنها رقیق القلب هستند ولی چنانچه بین آنها و عاطفه حب

مانعي پیدا شود آن رقت مبدل بقساوت شده و قساوتشان عمومیت ندارد و منحصر است در چیزیکه مانع دوستی آنها باشد ولذا قساوت در آن ها صورت محسوسي بخود خواهد گرفت (کراهة یا انتقام) حب بمعنای عام و آن چه بر کششش باو است مصدر تمام فضائل زن است و چنان چه دراین راه صدمه خورده یا بمانعي بر خورد منشاء نقایص او خواهد گردید و بعبارت دیگر محبت منشاء قوت وضعف او است و معلوم است که چنانچه زن چیزی را دوست داشت در نیل بمقصود و محبوب خویش از هر گونه فدا کاري مضایقه نخواهد کرد و گاهي می شود در راه آن بهترین مایه های سعادت خویشرا فدا مینماید (شرافت) خانم نویسنده معروفه فرانسوی (ژورژ ساند) لغزش های زن را که ناشي از عواطف شدیده باشد تخفیف داده و می گوید « گاهي در بعضی از زن های ساقطه اشخاصي پیدا مي شوند که افضلند از حکما و از آن هائیکه آن ها را سنگ مي زنند بجهة تمام لذات زن است لذت از هیچ چیز نمیبرد مگر آن که اورا بیکي از رشته های محبة متصل نماید و لذا زنان شوق مفرطی دارند بمطالعه رومان های عشقی برای آن که رومان در چیز هائیکه قلب آن هارا مشغول کرده و لذت میبرند با آن ها صحبت مي نماید بلکه گاهي صبر بر مطالعه کتاب های فلسفی هم مینماید چنانچه موضوعش محبت باشد یکی از نقادین بزرگ می نویسد زن در مطالعه رومان در صدد است که تطبیق کند حالات خودرا

بر موضوع رومان و در انظر من لازم نیست که زن اسراری داشته باشد که در مطالعهٔ رومان اطبیق نموده بلکه در لذت بردن همان قضایای عشقی برای او کافیست — دوستی زن اکر بنهایت درجه رسید عناصر مختلفه در او داخل شده و یك مرکب (صعب التحلیل) خواهد شد و در نظر چنین میرسد که اختلاف بین محبت زن و مرد در اینستکه زن دوستی را با یك مقداری ترس ممزوج نموده ولی مرد ممکن نیست محبت ممازج با خوف درقلب او جایکیر شود و چنانچه در ابتداء محبت باشد اورا بتدریج خواهد کشت برای اینکه یکی از شرائط محبت در مرد سیطره وسیادة است وآن باترس جمع نخواهد شد و اما زن دوستی غیر مما زج با قلق و جزع کمتر قلبش را کرفته و او را فریفته مینماید خانم نویسندهٔ معروفهٔ انکلیسی (ژورژ آلیوت) میکوید زن علاقه بمردیکه بخ اهد با او هر طور رفتار نماید پیدا نخواهد کرد » و علتش اینستکه میداند اعتماد نمیشود کرد مکر بر کسیکه سخت و متین باشد بنا براین اکر کوچك شمارد کسیرا که بازیچهٔ خویش است عجب نیست و از ممیزات منسوبه بزن (جاذبیة ثمرهٔ محرمه است) یعنی چیزهائی که دوستی زن باآنها حرام است زنرا جذب و بطرف خود میکشاند اکرچه این طبیعت مشترك است این زن و مرد و انسان از هرچه منع شده است حرص دارد و ممنوع مرغوب است — و علت اینکه ممنوع مرغوب است —

همانا جاذبهٔ اوست و از این جهة منع شده و الا داعی از برای منعش نبود ولی چون عقوبت و مجازات رغبت را زیاد مینماید چنانچه فشار آب زیاد میشود اگر سدی در پیش او بسته شود و با وجود اشتراك این صفت زن افتنان و گول خوری او در مقابل محرمات بر خواهش از مرد بیشتر است و چون زن نفس ضعیف تر است از مرد چنانچه علماء نفس نوشته‌اند بواسطه کم کاری مقاومة او در مقام امتحان و تجربه کم تر از مرد خواهد بود — بلکه خود جلو گیرئی از او را وادار میکند بفکر کردن در آنچه بر او حرام است

(یك قاعده تهذیبی)

و بنابر این یك قاعده اساسی بر ما کشف شد که در مقام تربیت دختران محرمات و منهیات دختران را حتی القوه کم کنیم برای آنکه زیادی منع و نهی آنها را بطرف محرمات بیشتر می کشاند و از فوائد این درس این شد که باید در مقام تربیت دختر بیشتر بر آمده و آن صفاتی که او را بعنایات و مهربانی هیبرد تقویت نموده تا آنکه غریزه انفعال و تاثر در آنها مخلوط با تعقل گردیده — و البته از لطیف تربیت آنکه حب زن را ممزوج با عقل نموده و بر متانت مرد حرارت عاطفه و شعور را زیاد نماید

(فصل ششم)

احساس زن [تابع] امیالی است که مرجعش حب ذات است

در فصل سابق اقتصار کردیم بر درس احساس زن بطور اجمال و بیان قابلیة تاثر و انفعال که در اوست و لازم است که این موضوع را بطور تحلیلی و تفصیل ذکر کرده و بدانیم در قلب زن از امیال و عواطف بنا بر اختلاف مظاهر آنها چیست تا مقابله بین او و مرد نموده و معلوم است که در مقابله کاملا واضح و روشن خواهد گردید و غرض از این فصل و دو فصل دیگر همین است — در آخر فصل سابق گفتیم که محبة و آنچه براو مترتب است از فضیلة و منقصة قسمت اعظم زندگانی زن را اشغال میکند در حالیکه مرد زندگانیش بفکر است و عقل اگر چه این حکم تقریبی است و اعتماد براو در تمام احکام و و اوقات نمیشود نمود بلکه اگر محبة را بمعنی اصلی و عالی او او اعتبار کرده او را مجرد از مظاهر رقت و حب ذات بنمائیم خطاء در هدف نموده برای آنکه بر روی زمین مخلوق بشری خلق نشده است که حب ذات نداشته باشد — و غلبه بر نفس بواسطه جهد و تمرین است که این غریزه را مغلوب می نماید

حب ذات

میل فطری در هر مخلوقی این است که خودش را دوست بدارد — و زن نظیر مرد است در این جهة اگر چه مظاهر

این میل در آنها مختلف و تفاوت ندارد — و یك دسته از ویسندکان عقیده آنها اینستکه در این صفت زن بر مرد تفوق داشته [مادام کیزوا) میکوید زن عنایت بچیزی که علاقه به شخص او نداشته باشد نمیکند [و مادام نکر دو سوسیور) میکوید اکر در مقام تفحص از اخلاق خانمهای جوان برآئی خاصه اهل شهرها و کسانیکه در رفاه هستند می‌بینی که تمام اهتمامشان جاب انظار و خیره کردن چشمهاست و دوستی آنها از روی حقیقة واخلاص نیست ـ مکر آنکه طبیعت دریك وقت معین ازآنها تلافی نماید (پس از جوانی) و اکر روایات و رومانهای عشقی را بخوانیم و اخلاق عروسهای آنها را تفحص کرده میبینیم آنها دارای قلب صاف و بی آلایشی نبودند وتمام هم آنها جلب انظار بوده بلکه دلهای آنها غیر از خود چیزی را دوست ندارد [موپاسان) در وصف عروس یکی از رومانهایش میکوید (خود پرستی داشت) وهمچنین (فونس دوده) در وصف زن می کوید مثل بچهٔ می ماند که تمام حالات خود را بروز داده و در وادی خیانت و پستی و دروغکوئی و ترس فرو رفته باشد کذشته از اینکه خود پرستی و خود خواهی او زیاد است و بدیهی است که این اوصاف با قید مبالغه ذکر شده یا اینکه بکوئیم تطبیق نمیشود مکر بر بعضی از آنها ؛ و البته حب ذات در ما فطری است — و محور اعمال ما زن ومرد بر اوست و فداکاري و انکار نفس حسني ندارد چنانچه غلبه بر این خصلت لنمائیم پس بنا بر این حب ذات و منیت

مشترک است بین هر دو جنس — و اختلاف در مظاهر و
جهة او است منیت زن چه جهتی متوجه است و چه صورتي
بخود میگیرد؟ البته، این یك سوآلیستی که سزاوار بجواب
بوده ومي گوئیم که منیت در زن مظاهر پستی دارد و مظاهر
بلند عالي اما مظاهر پست آن یعنی چیزهائي که متعلق
است بحالتحاي جسماني از قبیل شهوت و حیوانیت وچیزهای
دیگر راجع بجسم پس بطور اجمال ممکن است گوئیم که خود
خواهی با آن صورت خشن وقبیح خود که منیت در شهوات
باشد در زن ضعیف تر است ازمرد پس حاجات زن در عدد و
در شدت کمتر از مرد است و این خصلت در او طبیعی است
یا بواسطه عادت او ست بقناعت و انتفاء و اضطرار او
بخوابانيدن میل و خاموش کردن شهوت است در حالتیکه
مرد کمتر اتفاق میافتد که از امیال و شهوات خود
صرف نظر نماید با اینکه صاحب قوه و زورآوری است پس
بنا بر این میتوانئیم مرد را متهم کنیم باینکه در مسائل راجع
بمعده ودهن و حواس زود خاضع مي شود با اینکه این
نسبت را بزن میدهند و میگویند تقاضاهای حاسه شم و
و ذوق را بزودی قبول مینمایند و شاید این نسبت را از روی
میل آنها بعطر و شیرینی داده اند و چنانچه این اعتراف را درمورد
آنها بنمائیم بطور عموم تصدیق ننموده بلکه در خوانواده‌های مخصوص
و در اوقات و احوال معین این حال بر آنها عارض میشود و در

هر صورت چنانچه اسلیم لمانیم پستی و عیب این حال کمتر است از کارهای بدی که مرد مرتکب میشود و شکی نیست که زن بالطبع قانع تر از مرد است در خوراك اگرچه زودتر میل به غذا میکند — و در حقیقة خوراك آنها برای شکستن بهانه است نه خوردن و عادت بمشروبات مهیجه کم پیدا می کنند و در آنها معتاد بدخالیات کمتر از مرد است اما نسبت کسالتی که بزن میدهند در قسمت اراده شرح خواهیم داد و اکتفاء می کنیم در اینجا باین اشاره که لاغری و ضعف زن و زود خستهگی او و شدت تاثرش از انقلابات محیط و شاید بیشتر از این حالات نتیجه عادات و تربیت اوست و این حالات در زنان دهات و آنهائیکه بعمل زراعت اشتغال دادند عارض نمیشود بلکه مثل مردها هستند در همة و نشاط و عمل و قدرت و شاید در بعضی از شهرها زنها اشتغالشان کم از مردها نیست از اعمال خانه داری وواجبات اجتماعی مثل دید وبازدید ورفتن در مجالس جشن و کارهای زیاد دیگری که صبر و زحمت دارد و بالجمله حاجات زن و شهوات او با مرد متفاوت است هم در نوع حاجت و هم در شدت و ضعف آن وشدت در عموم زنان کمتر از مرد است

(مظاهر متوسطه حب ذات)

و از میلهای مرکب از عناصر جسمی و نفسی میل و غریزه مالك شدن و طبیعه دل بستهگی بآن چیزهائی

که شخص با او مأنوس بوده مثل خانه و اثاثیهٔ
خاصه غریزهٔ ملك بحیات که علماء نفس اینرا نیز در عداد
اینها شمرده اند و اگر چه این صفت آخیری از صفات اصلی
بشر و فرقی بین زن و مرد در این جهت نیست و اختلاف
در آن اختلاف فردی است نه اختلاف جنسی ولی شعرا ء
حب حیات را اختصاص بجنس ضعیف داده اند و دل بسته گی
بعالم حیات را از صفات زنان شمرده اند و از اوصاف مرد
نیست و آنچه از مرد انتظار میبرد آنستکه جرأتش از زن بیشتر
و اقدامش زیاده تر و ورودش در خطرها و مهالك از او
بیشتر باشد ؛
بلکه اگر مرد شجاعت خود را در میدانهای جنك ظاهر مینماید زن نیز
میدانهائی که شجاعت خود را بروز دهد دارد ـ نهایت این است که میدان او
گاهی تجاوز از چهار دیوار خانه — یا اطاق مریض نمینماید
بلکه گاهی از حدود نفس خود هم تجاوز نمیکند .
(ویکتور هوگو) (۱)
گفته است که بجوش آمدن نفوس نسبت بهیجان شعوب شدید
تر است » و شاید انتشار این شجاعت — در زنها — بیشتر
از انتشار شجاعت مردان است در خودشان ولي آنچه از احصائات
معلوم شده اقدام بر انتحار در مردان بیشتر از زنان است بنسبت چهار بیك
اما صفت تعلق و دل بستگی باسباب و مکان چنانچه در زن بیشتر باشد
طبیعی است برای اینکه عادت کرده است بزندگانی در خانهٔ

۱ — شاعر معروف فرانسه



که در او منزل داشته واشیائي که در دست او بوده است و در هر حال دیده می شود که الفت زن و دل بستگی او باین قبیل چیزها از مرد بیشتر است بلکه در نظر او این اشیاء بدرجه قدس رسیده ومعلوم است این صفت ناشیست ازمیل واحساس فطری زن بهرچیزیکه دوست بدارد و بهمین علت ضعف این‌صفت‌را در مرد برای اینکه مرد معاشرت و رفت و آمد زیاد داشته‌تشخیص میدهم اما صفت امتلاك و علاقه بمال نیز در زن بروز وظهور دارد اگر چه رومانیها بخل را بصورت مرد تجسیم کرده‌اند و لکن باتفاق‌صفت بخل در زن شدید‌تر از مرد است و از کوچکی این صفت در او ظاهر است و در سن پیري زیاد گردیده و بطور تحقیق‌در‌این صفت معرفی خواهد شد (مادموازل اوریول) که در این موضوع امتحانات زیاد دارد میگوید پسران با همدیگر شرکت میکنند در هرچه دارند‌و اما دختران میلشان در اختصاص و ملك فردی بیشتر است مثلا‌پسران در بخشیدن لباس بیکدیگر امتناعی ندارند ولي همیشه دختران مواظب لباس خود هستند میگوید برای من خیلی اتفاق افتاده است که دیده ام بعضي از پسران شیرینی خریده و بیکی از رفقای خودداده که تقسیم کند ولي دخترانرا دیده ام که از حق خود در تقسیم نمیگذراند و (مادام دو ژیرازدین)

میگوید نادر ترین زنها در فرانسه بعد از زن بی فکر زن کریمه است و این خانم اشاره بتمام اقسام کرم میمایند؛

خصوص انفاق و انچه از تمام این کلمات معلوم میشود اینست که چون زن حالت میلش زیاد است بهر چیزیکه میل کرد افراط در او مینماید و چنانچه طرف بخل برود البته در آن نیز غلو خواهد نمود (فنلون در کتاب تربیت البنات) مینویسد که باید مراقبت نمود که قریحه اقتصاد در آنها تبدیل ببخل نشود و بیان کنید برای آنها پستی این صفت را و اینکه این صفت کم فائده و پر افتضاح است زیرا که اقتصاد حقیقی از ناحیه نظم و ترتیب میاید نه از روی امساك و معلوم است که میل زنها ببخل در غالب منشاش علاقه است که باقتصاد و ذخیره نمودن دارند و بعبارت دیگر بخلشان در زمینه یك فضیلة ممدوحی است و از اینجا درك میکنیم صورتیکه بخل آنها در آن متصور است برای آنکه غالبا زن میل بکسب و تحصیل ندارد بالکلیه بخل و اقتصادش منحصر است ببذل نکردن و انفاق ننمودن و میل ندارد آنچه دارد از دست بدهد — علاوه براینکه ضعف و قصور زن و معرض بودنش از برای علل و امراض و اهتمامش بامر اطفال و مدیری خانه تمام اینها اورا وادار مینماید باحتیاط و ترس از روز فقر و حاجت و در علم (قرائت خط) مینویسند که از خط زن معلوم میشود که در غالب اوقات بخل او سلبي است — و بعضی از زنان هستند که در زینت خود زیاد اسراف مینمایند و بدیهي است که اسراف دلیل کرم نیست

مظاهر عالی حب ذات

صورتهای نفسانی که حب ذات بخود میگیرد زیاد — کدام یك از انها ظهورش در زن زیاد تر است؟ لازم است که تمیز بدهیم بین دو عاطفه بلکه بین دو قسم از عواطف تکبر و خود خواهی از یکطرف — و عجب و میل بظهور از طرف دیگر غالبا قسم اول ظهورش در مردان و قسم دوم بروزش در زنان بیشتر است — (مادام دورموزا) میگوید « احوالی که مرد را غالبا بتکبر وادار مینماید زن را بر عجب وادار نموده وای آن که تکبر منشاءش اعتقاد بقوه وبر تری است و منشا عجب تاثیری است که در غیر ایجاد مینماید — و بعبارت دیگر عجب اشخاصی را لازم دارد که تاثیر در آن ها نفوذ نموده ولی تکبر گاهی از حدود شخص متکبر خارج نمیشود — بلکه یکی از اخلاق طبیعیه زن صفت حب ظهور است و بالطبیعه سعی میکنند که در نفوس تاثیراتی داشته باشد (فناون) میگوید از چیزی مثل عجب دختران و حیشان برای ظهور نباید ترسید برای آنکه خلق شده اند با میل بظهور و تاثیر در نفوس — و جلب انظار اگر چه ما مردان ازین حالات دور نیستیم — از برای من اتفاق افتاد که از یکی از خانمهای مشهوره سؤال کردم از صفتیکه در نظر او ممیز جنس اواست — فورا جواب داد حب ظهور — پس از آن گفت اگر این عیب ظاهر —

در زنان نبود آنها را عتماهل می نمود برای باریك تر بن مراکز سیاسی بواسطه حس کشمان که دارند — ولکن بواسطه عجب و حب ظهوری که دارند آنها را بهر طرف میشود کشانید و اغوا کرد و اتفاقا در چند روز بعد از این اتفاق مصادف شدم با یکی از رجال سیاسة واتفاقی که بین من و آن خانم افتاده بود برای او نقل کردم آن شخص خانم را تخطئه نموده و گفت این صفت در مرد بیشتر است و هیچ نمیشود مرد را ترجیح داد بر زن از این جهة بلکه میخواهم بگویم سعی مرد در ظهور بیش از اوست پس در هر نه مرتبه از ده مرتبه لغزش مرد سبب ان همان حب ظهور است که او را وادار مینماید با فشاء نمودن چیزیکه بایستی اورا مخفی بدارد و بنابر این از روی انصاف میشود گفت که این صفت در زن هست ولی متخصص در ان نیست — گذشته از اینکه صورتش در زن و مرد تفاوت کلی دارد در مرد بصورت تکبر و در زن بصورت غنج و عشوه بروز خواهد نمود

سعی فطری زن در حب ظهور بدرجه ایست که شاید بدون قصد مظاهر این عاطفه در او ظاهر میشود و بدون التفات و تعمد در مقام چشم دزدی خاصه نظر مردان بر امده — این یك حقیقتی است که تمام مطلعین بر احوالات زن بآن شهادت داده اند — بلکه سر زیبا نهاست و کوچك و بزرك در هر جائی این را مید انند

وسو میکوید (۱) ﴿ عشوه اساس مزاج زنان است ﴾ و دیگری میگوید
ممکن است زن بر هوای خویش غلبه پیدا کرده ولی بر حب ظهور
غالب نخواهد شد — و تعجبی در این کلمه نیست — برای
آنکه زن ناچار است از توجه تا دوست بدارد — و محبة
نهایت آرزوی زن است بلکه مضطر باوست برای اینکه حالت
اجتماعی زن ایجاب میکند بر او محبة را — و نفوذ و سلطنتی
ندارد مگر دلربائی از مرد و حربه اش در جنگ حیاتی منحصر
است باین حربه و در حقیقة سلاح وحربه مهمی است که نمیشود
او را کوچك شمرد و از اینجهة لذتی برای زن بالا تر از لذت فوز
و نجاح او در میدان تأثیر در نفوس نیست

(ریتان) در یاداشتهای خود مینویسد تازه تر از هر چیز برای
زن آنستکه بداند در قلب مردم چه تأثیراتی ایجاد نموده — و میل دارد
فریفته گان او زیاد باشند — (فنلون) میگوید چون دری که مردرا
بسطوت و بزرگواری هدایت میکند بروی زن بسته است — عوضی
قرار میدهد از او — لذت عقل و بدن هر دو را و چنانچه
مهارت تامی در گفتگو وصحبت کردن دارد در اقسام زینت و
خود سازی نیز اهتمام فوق العاده دارد بنابراین بستن موی سر
و رنك لباس و برش آن امور مهمی است در نزد زن این جمله
با اینکه مشتمل بر کلماتی بود که شاید روح استهزاء را داشت
و لکن راه هائی که زن آنرا وسیله رسیدن بمقصد خود قرار
میدهد بما نشان داده ولی راه قدیمی و عمومی وصول باین مقصد

جمال و خشکلی است پس اولین منظور زن وچیزیکه باو اهمیت میدهد این است که مرد را بجمال خود فریفته — و چنانچه خشکلی برای او میسر نشد بزیبائی و رعنائی وخوش زبانی و با بزکاوت وایدك قلبی خو درادر دل مرد جای خواهدداد حتی آنکه ماهر ترین خانمها و عاقلترین آنها راضی نیستند که عقل آنها جمالشان را مخفی نماید (مادام دوستال)خانمی‌بود مشهور بفضل وادب و علم و مادام (ریکامیه) خانمی بود زیبا و خشکل اتفاق افتاد یکروزی لاهارب نویسنده معروف ازهردو دعوت نمود و این آنها نشست و بیکی که از دوستانش که در آن اطراف‌بود التفات کرده و گفت من بین زکاوت وجمال نشسته ام فوری مادام دوستال عصبانی شده و اظهار کرده‌که این یك اهانتی است بمن وارد نمودید و آیا من در نظر شما یك حیوانی بودم

زن تعریف را دوست میدارد

و البتة در اثر حب ذات و خود خواهی حب تقریظ و تعریف در زن لامحالة موجود است و لذا فوق العاده تعریف از نکوئی او اگرچه خلاف واقع باشد و در هر درجه از متانت و و عقل هم باشد اسباب خوش آمد اوست بعضی گفته اند عاقل ترین زنان طاقت بر شنیدن انتقاد بر بدنشان ندارند بلکه بیشتر از تعریف بدن را ترجیح میدهند بر بزرکترین تعریفهای اخلاق و صفات عقلیه خویش (مادام ثیزوا)در وجوب آگاه نمودن دختران را بر این حال که دارند اصرار مینماید برای آنکه یك وقتی

معلوم میشود که همه دختر کوش شده است از براي شنیدن تعریفهای خود از مردم وزن با لطبیعه تفضیل میدهد تعریف را بر احترام و عزت و در عهده تربیت است که با این میل مقاومت نموده و او را بجاده اعتدال بکشاند و چقدر خوب کفته است هر که کفت (تملق بهترین وسیله بدام آوردن زنان است) و دلیلی بهتر در این موضوع از نصیحتي که یك خانم بپسرش دو موقع اول جوانی وگردش و رفت وآمد اودر سالونها بوده است — نداریم — میگوید پسر جان یك نصیحت بتو بیشتر ندارم و او این است — «با زنان طوري خوش بر خورد باش که تصور کنند عاشق آنها هستی» و از آن آثار دوست دشتن زینت — (و حب توالیت است) که در زنها نفوذ کاملی داشته — حتی بعضي از نویسندهکان فکاهی این میل را (بشیطان توالیت) نامیده اند — واین شیطانرا مخصوص باین جنس لطیف قرار داده — و می کوید کویا اندام — در نزد زنها یك عضو جدیدي است — و چیزیکه لازم است کفته شود اینست — که زنها خطا میکنند در اندازه تأثیر زینت در نفوس مردان — زیرا که در مرد اینقدر ها زینت تاثیری ندارد و چنانچه تاثیری در آنها نماند — او را اعترافی از زنها در اینکه ساعي هستند بجذب مردان — داسته — بلکه کاهی میشود که مشمئز میشوند از اقسام خود سازي و رنك برك شدن زنان و معلوم است این اشمئزاز منحصر است در مردهائیکه

و تماشا میکنند . و اما آنهائیکه باید خرج این خود سازیها را کشیده سزاوار است خود را ملامت کنند چنانچه کرده اند و بعضی از آنها گفته اند ــ که اگر کسی بخواهد مشقت وهموم بطرف خود جلب کند یکی از دوکار را تکفل نماید (کشتی یازن) و در عالم چیزی مشکلتر از تکفل این دو نیست و در موضوع زنانیکه در سن پیری اصرار مزینت داوند ـ (لا.برویر) میگوید که بد کردن شکل‌هاشان باسانی برای آنها میسر نیست و لذا جدیت فوق‌العاده دارند در اینکه خود را (بتوالت) و زینت بد ترکیب نمایند و این عیب که سعی و جدیت در خود سازی باشد فقط در قسمت تحسین اجسادشان نیست بلکه همین عنایت و جدیت را در قسمت های دیکر از کارهاشان مینمایند از قبیل تفنن در گفتگو وخوش مزه گی و اودگی و معلوم است که خود سازی در این امور شخص را بمسخرگی نزدیك ترمینماید و بلا جمال مقصدی که زن داشته باشد تعمد در نیکی اوراید مینماید (ماریفور) میگوید زن دلربا دلرا است چنانچه دلربائی خود را نداند

حسد

بدترین چیزیکه هم رتبه با حب ظهور است، تنافس تندی است که در بین زنها موجود و هر کدام میخواهند بر دیگری برتری جویند در تظاهر و خود نمائی و در غالب این صفت آنهارا براهای کجی هدایت مینماید (مادام ژیر آر دین) میگوید زن قناعت بمدح خویش نمیکند در صورتیکه شریك در مدح داشته باشد و در آن حال خود را ممدوح ندیده ــ و بلندی

شان دیگری را پستی خویش فرض مینماید و منشاء دشمنیهائیکه
بین زنان مرسوم و ضرب المثل است همین حس تنافس وحسادت
بر یکدیگر است — ودر این خصوص لازم است مراقبت کاملی درتربیت
دختران شده که شاید این حس در آنها کمتر وبالا اقل زیاد —
نگردد — خیلی از دختران هستند که جوانی انها مسموم شده است
در اثر این خلق مذموم — وخیلی تمام است ـ که منافسه لبدیل بحسد
نگردد واین معنی علت اتهام زن شده است که این دو صفت در زن
فطری وطبیعی است — بلی غیرت امر ممدوحی است ـ چنانچه
منشا ئش خوف در آوردن دوستی باشد از دست ودل دوست
دیگر — و لکن بین غیرت زن و مرد فرق زیاد
اساسی است که فیلسوف [کنت] بیان کرده و میگوید مرد
وقتیکه دوست ندارد محکوم میشود — ولی زن دوست نداشته
مغلوب شده و تول میخورد و هر چیزی را که اقران او دارند
بمنزلهٔ دوستی که از دستش گرفته‌اند فرض کرده و در مقام منافسه
بر می آید (حسد) — کاهی میشود که میکشاند زنرا بوخیم ترین
عواقب — بواسطه آنکه برای برابری و همدوشی در هر چیز ناچار
بفروش جواهرات و اساسیه خویش میشود — برای انکه حریر
بپوشد مثلا ـ و ازرگترین خطر هائی که بزن متوجه است ـ در اثر
این صفت رذل لغزش او است ـ در راه زناشوئی و فساد — وخیلی
از اوقات دیده میشود ـ حتی در زنهای شریف ـ که میل خفی دارند
در جذب کردن عشاق و دوستداران اقران و همدوشهای خود —

گذشتة از اینکه مورث حقد و کینه و دردهای دل کشنده است نویسنده لاثیق (نوویرس) مینویسد در شدیدترین مراتب کینه و بغض آن کینه و بغضی است که منشأش دوستی است " و ما بر این کلمه زیاد میکنیم (و آنکه منشائش - کثافت داو طلب ظهور است)

﴿بلند پروازی﴾

آیا زن میل بارتقاء و بلند پروازی دارد؟ و آیا اینو طمع در طبیعت زن هست؟ دشوار است بر ما جواب دادن از این سؤال - برای اینکه زن فرصتی که این تجربه را نماید نداشته - زیرا که درهای سعی بروی او بسته بوده است - ولکن در مدرسه این طمع ورزی درهر دو دیده شده - بلکه بعضی از مربیات گفته اند - که بلند پروازي دختر بیش از پسر است - و شاهد آورده است - قصه یکه ختر از شاگردهاي خودرا بانکه همیشه - در صف خود اول بود - یکروزی اورا دیده با حالت حزن ایستاده و گریه میکند - و پس از تفحص از حالش معلوم شده - با اینکه درجهٔ اول را امروز نیز حائز است - ولی فرقش با روز هاي دیگر اینست - که اندازه فرق بین او و شخصی بعد خود در امروز کمتر از روز هاي دیگر است اما طمع و میل ارتقاء بمراکز عالیه بین مردم شکي نیست که نهایت میل را بان دارد - برای آنکه اورا بمقصد اصلي خود که حب ظهور باشد مي رساند - علاوه بر اینکه در این عاطفه

یك امتیاز دیگری است که فوق العاده طرف میل زن و یکی از آرزوهای اوست — و او سر بلندی تمام خانواده است — والبته مایل است که شوهر و اولاد و خانواده اش همیشه در تقدم باشند و غالبا تجاوز از مفاخره باصل و نسب خود نمیکنند — و این تفاخر در مرد نیز هست ولی نه بان شدت و شاید علتش اینست که مرد چون خودرا صاحب قوه و اقتدار میداند اعتمادش بر نفس و آثار خود بیشتر است — و زن ناچار است بیك تکیه گاهی خارج از خود و لذا غالبا فخریه اش بشوهر و باولاد و اصل و نسب خویش خواهد بود و طمع وورزی زن غالبا متعلق است بشوهرش — و مرکزش را فوق العاده تعظیم — و او را در انظار بزرگ مینماید و عنایت او بمرکز شوهر در خارج بیش از حقیقت اوست و از این جهة اهتمامش در ارتقاء رتبه شوهر زیاد و رغبتش خیلی است

حب سیطره وغلبة

آیا در عداد صفات زن این صفت را میشود شمرده جواب مثبت در این موضوع نمیتوانیم بدهیم مگر اینکه مقصود ما از سیطره میل فطری زن باشد بر تسلط بر قلب مرد خاصه شوهرش و البته این از وظائف زن بودن اوست و چیزیکه دارا است همان بزرگ کردن خویش است در چشم مرد و اما سیطره بمعنای حقیقی و واقعی خود که استبداد و استعباد باشد از طبائع زن نیست برای آنکه می بینیم پسر آقائی و ازرتواری را دوست داشته در

حالیکه دختر غیر از احترام وتعریف چیز دیگریرا دوست نمیدارد بلکه زینکه حس اطاعت او بشوهر و خضوعش برای مرد زیاد است نسبت بزیر دستان خویش زور گوئی و خشونت مینماید و گویا خشونت با مرئوس انتقامی است از رئیس و این صفت در هر کس که وضع زندگانیش انطور باشد یعنی هم رئیس باشد و هم مرئوس موجود است و اختصاصی بزنان ندارد

فصل هفتم

در اینکه احساسات زن تابع امیال غیر است

اشخاص بصیر در اخلاق زن بخوبی میدانند که حیات اجتماعی اتصالش بزن بیشتر است تا بمرد برای آنکه زن طاقت بر انفراد ندارد — و اگر گاهی دیده شود بعضی از مرد ها در یک احوال مخصوصی در مقام گوشه گیری و انفراد و ترک عالم و آنچه در اوست بر میایند — و بقصد کشتن نفس قیام بگوشه گیری جسته — اعترافی است از خودشان خروج از جریان طبیعت ـ و حقیقة در زنها مثالی در این موضوع نداریم ـ بلکه کلمه (ناسك) در معظم لغات مؤنث ندارد — چون موردش کم است ـ بلکه خمیره زن بر معاشرت و انس سرشته شده است ـ و قدرة بر مقاومت با این صفت ندارند — دیده ایم که جهد زن بر این است که جلب رضایت مرد را امودة ـ و خود را در نظر او جلوه دهد و خویش را محبوب او قرار داده ـ این یک طبیعت

فطری زن است - و بلکه این فطرت خاصیة دیگری نیز دارد که تسلط آن بر نفس زن زیاد و در زندگانی او اثرات مهمی مینماید - و او محبت پیدا کردن اوست برای آنکه محبوب میخواهد بشود - برای آنکه خود دوست بدارد - و شاید کار هائیکه میکنند از قبیل راضی نمودن مرد در نتیجه ان میل است - و در هر صورت این دو میل با هم کمال ارتباط و اتصال را دارند و غالبا - محبة - متبادل است اگرچه کلیه ندارد - و میشود شخص محبوب باشد و محب نباشد و بعکس و در هر حال - انسان خوب است که در وجودش احساس دوستی نماید خواه او را دوست بدارند یا نه (روشفو کولد) میکوید و از عجایب محبة - اینست که اگر کسی قلبش دارای دوستی غیر شد حب ذات در او نابود و نشته خواهد کردید - و حب ظهور و تاثیر را باطل می نماید - بلکه اینست صفة محبة که در پاکیزه ترین صور خویش در زن ظهور میکند - چنانچه دوستی او خالص ومحکم باشد - ولکن آیا این قسم از دوستی کم نیست؟ و آیا این عاطفه در زن شدیدتر نیست؟ در نزد من شکی نیست - برای اینکه اساس حیاة زن محبت است و بس - اگرچه ممکن است در مرد ان دوستی بهمین شدت پیدا شود ولی جائی را که دوستی زن در عالم اجتماع اشغال میکند دوستی مرد اشغال نخواهد کرد - بعلت آنکه قلب مرد بغیر از محبة شاغل چیزهای دیگر هم خواهد شد - گفته اند محبة جزء حیات مرد است - ولی تمام حیات زن محبة است برای اانکه

زن چه شوهر داشته باشد و چه مادر باشد و چه خواهر زنده است باین عاطفه و تمام همش مصروف این حالت است — در حالیکه مرد کار های دیگري عقلی و جدی دارد — که فکر و انتباه — بلکه عقل و قلب او را مشغول کرده اند

(دوستی مادر)

عاطفه حب صورتهاي مختلفه دارد و طاهرترین موارد این عاطفه دوستي زن است با شوهر عزیز خود — و دوستی مادر است بفرزندش و عاطفه مادري عمومیت دارد در زنان و اگر چه ممکن است تمام آنها را مادر خطاب نمائیم زیرا در آنها کم است — زنیکه عاطفه مادري نداشته باشد — با اینکه مادر نیست — واکن طبیعة مرد آن است که شوهر باشد نه پدر خاصه اگر زن جوان واولاد کوچك داشته باشد — و غالبا میبینیم عاطفه زن نسبت باولادش بیشتر است از عاطفه پدر و گویا طبیعت عاطفه مادري را اختصاص بمادر داده چنانچه وظیفه مادري اختصاص باو دارد — برای آنکه وظیفه ایست که غیر از مادر کسی نمیتواند باو قیام کند — مادر — اولادش را به تمام جوارحش دوست میدارد و این دوستي دوستی خالص بي آلایشی است — خاصه در اول — حیاتشان که احتیاجات آنها به مادر و عاطفه اش زیاد است — اینست ان محبت خالص که خود خواهی و غرض و مصلحت شخصي در او راه ندارد و اگر قلب مادر نبود نهایت درجه دوستي و فدا کاری در راه ان مصداقي

نداشت — و چون این عاطفه عالیتر و بزرکترین عواطف زن است گفته اند هر چیزی را که زن بخواهد دوست بدارد از محبت مادری باو ضمیمه و خلط می نماید - عناصری که این عاطفه از ان ترکیب شده — مدارات ورقه است و چشمه این دواب شیرین قلب پاك زن است و از انجا جریان پیدا کرده — و هر ضعیفی را مثل طفل شست وشو میدهد — و زنها غالبا قلب انها نازك و زود میشکنند براي کسي که از انها استرحام نماید (مادام دوو موزا) میکوید اکر کسی انتظار ما عدلی از زن داشته باشد باید مساعدتی که از کمك او غیر میرسد براي او بیان نماید و اکر کمك از کسی بنماید میل دارد — همیشه او همراهی نموده و او را تائید کند و اکر کاهی حب ذات او را وادار بخود نمائی و منافسة نماید — ممکن است از راه مهربانی قلب او را نرم و از تنافس او کاهید و فورا آن حسادت بدل بمحبت میکردد — اکر چه در این حال زن خطرات بزرکی متوجه میشود و ممکن است او را در یك سلسله زنجیر هاي محکمي مقید نماید و در هر صورت دیدن ضعیفی که حاجت بکمك داشته باشد — در او تاثیر نموده - و کاهی این رقت و نازکی قلب او را وادار مینماید بفدا کاري جان ومال در راه کسیکه ازاو استرحام نموده دلیلي بر برتري به زن از مرد در این خصات بهتر از آنچه در مقدمه بي وكه در وصف کورها نوشته شده است نیست در آنجا مینویسد که خیلي اتفاق افتاده و می افتد - که دختر راضي میشود بشوهر کور ولي مرد هیچ وقت راضی نخواهد شدکه دختر

کور بگیرد و این نیست مگر از روی حس فداکاری که در مردها باین پایه نیست — و بیش از این احتیاج ایسط و مثال زدن برای اثبات این عاطفه در زن نداریم برای اینکه در زن بخوبی واضح ومحسوس است و بهترین آثار مترتبه براین صفت لیاقت وصلاحیت زن است برای تربیت نوباوگان و اهلیت اوست برای تهذیب اطفال متفرقه و قیمت دادن نفوس آنها و معلوم است که مهربانی زن و عنایتهای دقیقی که در تربیت دارد از عهده مرد خارج است — و این صفت اختصاص در تربیت اطفال ندارد — بلکه نسبت بمریض — و محتاج همین مهربانی و عنایت را مینماید — وسر جاذبیه وحسن معاشرت ولطافت زن همین است و بنا بر این زن بهترین روابط اجتماعی است — برای اینکه — مردها ناچار میشوند که لباس خشونت را در حضور آنها از تن درآورند — و با نیکوترین طبایع خویش خود را بآنها جلوه دهند — و بنا بر قول (فولیتر) که یکی از اعاظم نویسندگان فرانسه است (وظیفه زنها تهذیب اخلاق مردان است)

﴿مخاصمه﴾

چگونه تصدیق کنیم — انچه را که نسبت باین جنس داده‌اند از قساوت وپستی و کینه ورزی — اینها صفتی است که نزد یك است رأی عمومی براو قرار گرفته بلکه نویسندگان اخلاقی — از نوشتن این اوصاف خودداری نکرده اند (فیفس) میگوید (زن اظهار

عاطفه نمیکند ـ مگر بکسیکه باو احتیاج دارد ــ این تهمة باطلی
است ـ ودامن زن از این تهمة پاك ــ بلکه چیزیکه هست ــ
ممکن است در یك حال دو عاطفه متباین در قلب او حکومت
نماید ــ آنهم بواسطه تجاوز از حد اعتدالی است ــ که از صفات زن
است ــ پس عاطفه ایکه قلب اورا مشغول میکند کم کم ضخیم
شده و بر سایر عواطف قلبیه او غلبه خواهد نمود و چنانچه
قساوت گاهی ناشی میشود از خود خواهی و طلب ظهور ـ گاهی
نیز ناشی میشود ـ از حب غیر ـ چنانچه در راه آن دوستی مانعی
پیدا شود ـ و لذا کینه سخت تر از کینه که ناشی از دوستی است
نیست ـ اما اینکه زن ـ متخصص است در کینه ورزی و بد دلی ــ
تهمة صرف است که باو زده اند ـ وبسیاری این تهمة را موضوع
استهزاء و مسخره قرار داده اند ــ و از آن جمله است ــ نقشی که
بر قبر زن و شوهری ــ کنده اند (بایست ای عبور کننده و اعجوبة
ببین ــ زن و مردیکه باهم مخاصمه نکرده اند) و چنانچه تسلیم
نمائیم که میل زن بمخاصمه بیشتر از مرد است ـ برای آن جوش و
حرارتی است که در اثر فشار و تحمل ناشی شده است ــ و از
صفات زن کوتاه نظری است زن تعظیمش باشخاص بیشتر است ــ تا
تعظیمش باداء (مادام گیزو) میگوید ــ ما زنها در حوادث
عمومی ـ مجری وسبب آنرا تعظیم نمیکنیم ـ و شاید یك قسمت
از این میل ــ ناشی از عادات مالوفه آنها است ــ و انچه در
این باب مسلم است ــ این استکه زن ـ قلب خود را کمتر
مشغول میکند باموو عامه ــ مثل ـ تعاون و مساوات بشر ــ وحب

انسانیت ـ و امثال اینها — بلکه عواطف خود را نسبت بافراد معلومی صرف مینماید ـ (فولس دوده) رومان لویس فرانسوی معروف — میکوید زن غیر از دوست خود کسی را نمی بیند و آنچه دارد از رأفة و مهربانی و نیکی و دوستی و فداکاری تمام را در راه او صرف خواهد نمود (باوویس) . بله این حرف تمام است در صورتیکه معنی محبت را (بعشق) محصور نمائیم ـ خانمی که یکدوستی داشت — و بر آن خانم مصیبتی وارد شده — دوستش برای تسلیت او بمنزل او رفته و کلمات تسلیت آمیزی باو کفته بود — و بعد آن شخص چنین اظهار میکرد — که از رفتن من بیشتر تسلیت خواطر او فراهم شد — تا آن — کلمات تسلیت آمیز که باو کفته بودم (و باین حال اثبات کرد که زن است حقیقة) و باین واسطه است که زن نمیتواند — احسان یا کار خیری بکند ـ مگر اینکه نظرش را در اشخاص معینی محصور نماید (امیال) میکوید ـ زنیکه خود را در راه دوست خود متلاشی و نابود میکند ـ الجابة از وحی طبیعت خود نموده و مستحق است که زن باشد در حقیقة ـ برای اینکه ملاشاة در هر زنی طبیعی است و از کلش برداشته شده ـ و بعکس او است مردیکه تمام حیات خویش را ـ وقف در خدمت زنش نموده ـ او نصف مرد است ـ و کسیکه اینطور باشد نائل باحترام مردم حتی زن خود نخواهد بود — و زنیکه حقیقة کسی را دوست بدارد آرزو میکند — تمام واجبات خود را فدای کسی که مالك قلب اوست بنماید برای انکه عظمت

و قوة و نشاط او زياد گرديده و بوظائف جنسى خود
به بهترين شكل از قيام نموده زن از معدات مرد و مرد از
معدات جامعه است و در حقيقة خلق شده است براي يكي كه
از براى همه است — و هيچگدام از زن و مرد سعيد نخواهند
شد مگر در خضوع از براى آن قانون — و سر فرودي باحكام
آن و در اين كلمات شيرين مبالغه شده و اعتقـاد من اين
نيست كه زن ملك خاص مرد گرديده و تمام واجبـات خود را
در محبت مرد متلاشي و مضمحل نمايد — و مرد عاقل عـادل
نيز نبايد اين توقع را از زن داشته باشد — بلكه زن خلق
شده است — براي مشـاركت با مرد در لذت انسانيت عقلي و
جسمى واجتماعى — اگر چنـانچه دوستي او با شوهرش نهايت
درجة را سير نمود — پس از انصـاف دور است — كه آنچه
دارد از رأفت و مهرباني و عاطفه در اطراف شخص مرد خود
صرف نموده — بلكه لازم است — نسبت بخـانواده خود و
ابناء جنس خويش نيز يك قسمت از آن عواطف را صرف
نمايد — والبته تربيت اين جهت را نيز بايد اصلاح نمايد —
تا آنكه زن ارتباط خود را بجامعه و اطراف خود حس نموده
و واجبات — وطنيه و قوميه خويش را نيز درك نمايد — و
عجبي نيست كه مرد در حب وطن خود احساسش بيشتر از زن
است — براي اينكه مرد با وطن خود علاقه مباشرتى داشته
— اما زن علاقه اش منحصر بچيز هـائيسكه از كوچكى با آنهـا
مـانوس بوده است — و بواسطه ضعف خلقى اوست كه اين

احساس در او کمتر است ولازم است تربیت واصلاح دائره محبة ر ادوا
توسعه داده ـ و در حب السانیت نیز همین حرفیکه درحب
وطن گفتایم هست در عین اینکه زن ـ نسبت بیك فقیر وصاحب
حاجتی متالم شده واظهار عاطفه و مهربانی مینماید از آلام
و مصائب وارده بجامعه ـ متاثر و متألم نخواهد شد : بلمه
عموم زنها متاثر نمیشوند مگر از چیز هائیکه برای العین
مشاهده میکنند و در غیر از آنها مشکل است تصور آلام
دیگر عمومی را بنماید این نیز نقص دیگری است در زنان که
تربیت عهده دار اصلاح اوست؛

تقلب

آیا صحت دارد توصیف زنرا بتقلب وانتقال و تلون؟ غالب نویسندکان
زنرا باین تهمت متهم نموده اند ــ وگفته اند ــ ثبات و استقامت
از طبیعة زنان نیست و نیز گفته اند (حکم پری) را دارد در
باد) و لیکن من اعتقاد بصحة این کلمات با اینکه در
زبانها جاریست ــ ندارم ــ بلکه میلهای زن در نتیجه بی محبتی
تغییر میکند ـ و این تغییر ناشی از خالی بودن فکر او و بی
کاریست و البته ممکن است ــ اصلاح این حال بعادت دادن
باعمال جدی که ذهن او را باز نماید و چنانچه عاطفة حب
حقیقی در او قوة پیدا کند ــ ثبات واستقامتش نیز برقرار خواهد
بود ودر غریزهٔ دوستی ثبات وطهارت زن بیشتر از مرد است ملالت زدل و سردی
ازطرف مرد بروز میکند و امازن هرچه دوستی او طول بکشد در سوختش

بیشتر خواهد شد - (آلیبه) - میگوید شقاوت مانع دوستی زن نیست اگر دوستی او حقیقی باشد - و کمتر دیده میشود که بزرگواری زن و فکر او غلبه بر عاطفه‌اش بنماید

راستگوئی

باتفاق همه نویسندگان و مطابق رای شائع و عام زن دارای صفة صداقة صحیحه نیست (لابرو بیر) میگوید مردها فضیلت دارند بزنان در هر چیزیکه متعلق است براستی و صداقت - و (لاردوشفوتوا) میگوید (اگر ذائقه زن بطعم دوستی پذیر بن شد - لذتی از راست گوئی نمیبرد و از این کلمات بلکه بالاتر از اینها در انکار این صفت در زنان گفته شده است ولکن بعقیده من صداقت و راستی خالص از هر شائبه کم است - و زن و مرد یکسان هستند - در نداشتن این صفت و در زن یك مانع خصوصی از این عاطفه نیست و مظاهر این عاطفه در زن و مرد اختلاف دارد پس صداقت زنان غالبا خالی از عقل و متانت و سنگینی و مال اندیشی است و لکن باید سرشاری و نشاط خانمه پذیر خواهد شد - و این تهمة در زن منحصر است با دو دسته اولا آنکه با هم جنس خود را ستگو نیست زیراکه حسد و مناقشة مانع اوست ثانیا با مرد آن راستگو نیست زیرا که ممکن است راستی با آنها بدل شود بمحبة اما در قسمت اول باید تصدیق نمود زیرا که راستی حقیقتی در بین زنان کم است اگرچه در دختران زیاد دیده میشود قبل از زواج وبعد از زواج

قلب آنها بعاطفه دیگری مشغول میشود ودر غالب دوستی زنان با یکدیگر سطحی است و از اینجهت گفته است (بول بورجة) راستی در زنان و مردان تفاوت کلی دارد زیرا که مردان با هم دوستی نمیکنند مگراز روی وثوق بیکدیگر ولی زنان هیچ گاه وثوق بیکدیگر پیدا نخواهند کرد — و ابدا تصدیق نمیکنند آنچرا که دوستش باو میگوید — و با اینحال صورة با هم بتبادل دوستی مینمایند و گاهی هم میشود که با هم راست بگویند (دیدروا) که میگوید — در زنان دوستی با یکدیگر تم است — ولی بواسطه منافع مشترکه بین خود یك رابطه مخفی بین آنها هست — و لذا دیده میشود — که ردیف خود را دوست نداشته ولی ازاو دفاع مینماید — برای حفظ مصالح مشترکه خودشان ، و این رابطه جنسی را — [شونهور] [ماسونیه النساء] خوانده — و این دلیل است که زن معنای تعاون را فهمیده — و اعتقادش این است که صداقة بین زن و مرد ممکن — و تنها ملاءمة راجع بزنان ایست چنانچه این قسم از دوستی کم باشد — پس شکی نیست که در زنان استطاعة آنکه با افراد معلومی راست بگویند هست — و مثال زیاد است — (لابرویبر) مینویسد چنانچه در زن خوشگل صفات مرد لیك — پیدا شود معاشرت با آن لذیذ ترین زندگانیهای دنیاست برای آنکه فضائل هر دو جنس در او جمع است و چون بعضی بر نخورده اند بزنیکه دارای صفات لیك و صداقت باشد این قدر قیمتی را در زن انکار کرده اند

فصل هشتم

تتمه از عواطف مرکبه و عواطف عالیه

لازم است که در بعضی از قسمتهای عواطف که در اطراف اشخاص نمیگردد بلکه متعلق است بنفوس از قبیل عدالت شرف حقیقة وارد شویم و در مقام آن هستیم که چگونه زن احساس خیر احساس حق احساس دین احساس جمال مینماید؛ هیچ کس منکر نیست که این احساسات عالیه شاغل قلب زن بوده و هست برای اینکه اینها از لوازم طبیعت جنس بشر است و لکن بعضی مدعی هستند که در آنها بطور وضوح نیست و غالبا در جنب میلهای طبیعی دیگرش فانی و مضمحل میشود و زن در نظر آنها ابو الهوس و او را مشکل است که متصف باشد چنانچه بی حوصله است و راستی آنها را نمیشود امین نمود و قبل از ورود در این بحث لازم است طبقه از صفات مرکبه — که ناشی از میلهای طبیعی زن است — بیان نموده قبلا گفتیم — که امیال زن بر دو قسم است — بعضی راجع است بخود — خواهی و بعضی راجع است بحب غیر و این امیال گاهی — با هم ترکیب شده — قسمت اعظم حیات زن را اشغال می نماید — و او را فرصت اینکه — از صفات عالیه استفاده نماید نمیدهد — و در مقدمه آن دو صفت و خلقی که مرتب است از حب ذات — و حب غیر ذکر می نمائیم — و پس از آن وارد صفات

عالیه خواهم گردید

غیرت

غیرة مرکب است از خود خواهی وحب غیر — و این عاطفه نزدیك است — از صفات ممیزه زنان گردد — گفته اند زن حمیة میکشد بر هر چیزی — بر شوهر — بر اولاد — چه تزویج کرده باشند چه نه — و چیزیکه آتش غیرة را در قلب او شعله ور میکند — خیالی است که در بعضی اوقات عالم موهومی را نه وجود خارجی ندارد در قلب او ایجاد — و معلوم است غیرت قلب را مسموم مینماید و هر وقت این صفت در زنی پیدا شد — هرچند فطرت خوش خلق و پاك دل هم باشد — او را مهموم و مغموم و حزین می نماید و در او تلخی حقد و کینه و رغبة در انتقام را اولید می نماید — و دل او از ملکات رذیله پر خواهد شد

پرحرفی و ثرثره

تشبیه کرده است کتاب مقدس زبان زنان را بتازیانه — از برای ثرثره زنان با آنچه در اوست از فضولی — و مداخله در شئون مردم و پرده دری اسباب دیگری غیر از غیرت نیز دارد — زیرا که این حالات از نتایج آن اوصافی است که در زن کشف کردیم — مثل حب ظهور که او را ناچار مینماید که انظار را بطرف خود جلب و آنها را بخود شیرینی و ملاطفت مانوس

نماید و نرمی طبیعی او که او را محبوب المعاشره نموده — گذشته از اینکه — کیفیت زندگانی او در زمانهای پیش این صفت را در او متمکن نموده است — و معلوم است که اشتغال زنان در سابق منحصر بوده بعمل دست و انگشتان — و در کارهای بزرگ جدی هیچ مداخله نداشتند و زبان و خیالشان آزاد بود در هرچه بگویند و تصور کنند و در عالم خیال باز امور اشتغال داشتند — و بدیهی است که اگر درهای اطلاعات را بروی آنها ببندیم خودشان در مقام استطلاع بر می آیند — و چنانچه آنهارا شریك در کار های بزرك ننمائیم — بکار های کوچك پست خود را مشغول مینمایند — و اگر بخواهیم انصاف دهیم منشاء — زیاد حرف زدن مخلوط بهم را همان کیفیت زندگانی و عادات قدیمهٔ آنها می دانیم — و از این جهت — مردیکه بیکار باشد — بهمین مرض مبتلا — و نظیر زن خواهد شد — چنانچهٔ مرد هم تا یك اندازهٔ از این خصلت خالي نیست — برای آنکه او هم تظاهررا دوست دارد ولیکن فرق بین این دو این است که زن مداخلهٔ در کارهای مردم نموده — و مرد در اطراف کار های خویش خود نمائي میکنند — زن — قدرتش بر حفظ اسرار خویش — و افشاء اسرار مردم بعکس مرد است — و اما مردان چنانچه نما باشد (شرثره) نمایند غالبا در قضایای عمومی پر حرفي نموده — و تقریبا تا یك حدی وقوف پیدا میکنند — و بالاجمال — نزدیك است — که آراء

متفق شده که زنان عاجز از حفظ اسرار هستند (اسکندر دوماس)
میگوید خداوند بزن ذقن عطا نفرموده — برای آنکه در اثناء
تراشیدن نمیتواند ساکت بماند (آرسموس) در زیاد حرف زدن
زنان میگوید « هفت مرد معادلند با یکزن در حرف زدن —
و البته باید دو چیز را در این موضوع بدانیم — قدر حرف
زدن — و موضوع حرف زدن انها — اما قدر او — زیاد حرف
زدن دلیل است — بر کمی فکر (فناون) می نویسد — قسم اعظم
زنان مطالب کمي را در لفافه های زیادي بیان میکنند — ولي
فصاحتی که در این موضوع اعمال می نمایند منشائش — مهربانی
و شفقت آنها است — و با یك شوق و نشاطی کلمات خود را ادا
نموده — و آن شعف بر ملاحت و حسن منظر انها می افزاید —
و غالبا پرگوئی انها در چیزهائیستکه ضرر و نفعی ندارد —
اما نوع کلام البته مربوط است بقدر ان — زیرا از قیمة
کلام کم میشود هرچه زیاد باشد — و معلوم است کسیکه میل
بزیاد حرف زدن داشته باشد — ناچار است در هر موضوعي داخل
شده چه اهمیت داشته باشد چه نه — بلکه گاهی شخصی را به
نمامی — و پرده دری ملجاء میکند — بله — زن دارای ضعف فوق العاده
ایست در موضوع حفظ اسرار با اینکه در حفظ اسرار خود — قدرت دارد —
(لابر ویر) میگوید قدرت زن بر حفظ اسرار خویش بیشتر است
تا حفظ اسرار غیر — و با وجود این قدرت ممکن است در —
مکنونات قلبي زن از ضمن کلماتش آگاه شد و بالاختصار — پرگوئی

از علامات ضعف زن است اگر بنهامي و پرده دري منجرلشود — و الا از صفات رذيلة پستي خواهد بود — و در ضمن معلوم‌شد كه اين دو صفت در مرد نيز هست و اختصاص بزنان ندارد

﴿شرف﴾

از چيز هائي كه متعلق است بشرافت زن (حيا وحشمت او است) و كسي منكر اين عاطفه — در زن نيست — ولكن بعضي اين عاطفه را نسبت ميدهند باسباب پستي — مثلا — (لاروشفوكوا) عقيده اش آنستكه حياء زن — يا از ترس — رأي عام است — و گفته حياء زن بيشتر از اوقات بواسطه ترس از حرف هاي مردم — و براي راحتي خود او است — يا از اقسام عشوه و ناز است — و در اين خصوص نيز گفته است — حياء در زن بمنزله خضاب يا زينت ديگري است كه بجمال او افزوده و در جلوه اش مدخليت كاملي دارد — و يا يك بروة فطري است در مزاج زن — و ميگويد — تندي و خشونت زن تمام نميشود — مگر در اثر كراهت او از چيزي — (اما شپنهور) آن بكاه دشمن زن ميگويد حياء در زن در اثر آن معاهده سريه ايست — كه بين زنان هست — براي زياد نمودن قيمت خود — و وادار نمودن مرد را در اقتران بآنها — انكاري ندارم در اينكه اين حرفها خالي از حقيقت نيست — خاصه درقسمت ترس از رأي عام — و آن ترس — حكومتش در زن بيشتر از مرد است — براي آنكه زن استقلالش كمتر از او است — و

این عامل در زندگانی او تاثیرات عظیمهٔ دارد (فنلون) میگوید پس ضامن حفظ فضیلت زنان است پس باید قیمت این فضیلت را دانست — و او را در حفظ و صیانت زن از خطرهائی که باو متوجه میشود استخدام نمود — پس اگر برای مرد ممکن شود — احیانا که خود را از قید حرفهای مردم بیرون آورده و اعتنائی برأی عام ننماید بر زن لازم است که خود را تا یك اندازهٔ مقید بحرفهای مردم دانسته و از رأی عام بترسد چنانچه میترسد — زیرا که حالت اجتماعی زن ایجاب میکند از اوزیر بار قیود و آراء عامه رفتن را و آنکه حافظ خوبی است برای او از پرت شدن در گودالهای فساد و البته در اصلاح حال خویش باین اکتفاء نباید کرد و قبل از هرچیز باید احترام نفس خود و قیمت خویش را دانسته و کرامت خود را بفهمد

❁ واجب ❁

بزرگترین عواطف انسانی این عاطفه است — چه تاثیراتی در حیاة زن دارد —؟ خلاصه از تمام آرائی که در باب این عاطفه در زن گفته اند این است — که عاطفه — واجب — عاطفه — سرد و خشکی است و آنقدر حرارت و جاذبهٔ که برای جلب نمودن قلب زن لازم است — ندارد — و صحت این کلام موقوف است بر اینکه بگوئیم — احساس واجب صورهٔ مجرد خالی از هر چیزی دارد — و این کلام تمام نیست — زیرا که خداوند متعال بین عقل و قلب فاصلهٔ قرار نداده — وعاطفه واجب — مرکزش

این دو جا است .. برای آنکه اولا واجب را باید شناخت پس از آن او را دوست داشت .. و با وجود این در اینمقام ناچاریم باینکه بگوئیم .. در این عاطفه آنچه وظیفه قلب است در زن بیشتر از مرد بروز مینماید .. و در حقیقة .. واجب از زن معلوم نمیشود .. مگر در صورت مساس بقلبش .. و برزن مشکل است . قیام بواجب مگر از راه قلب .. و چنانچه قیام بواجب موافقت کند .. با یك هواي دیگر .. زن بهتر از مرد قیام باو مینماید .. و بعبارة دیگر . اگر قیام بواجب .. از راه عدل و انصاف باشد مرد قدرتش در قیام باو بیشتر .. وچنانچه احتیاج بخود کشی .. و فدا کاري و انکار نفس داشته باشد .. زن قدرتش بر قیام باو بیشر از مرد خواهد بود .. و عمل خویش را آسان شمرده .. بلکه لذت میبرد .. وقصد ما از این نیست که بگوییم .. احسان فضیلة خاصهٔ زنان .. و عدالت وظیفهٔ خاصه مردان است پس بر هر کدام از زن و مرد لازم است .. که باین دو فضیلت خود را زینت داده .. بلکه غرض ما این بود که شریف و عالی ترین مراتب اسانیت را زن میتواند حائز شود .. برای آنکه .. حتي از خود کشی در آن مقام دریغ نخواهد نمود .

رفتار زن

(لابرویر) میگوید در زن مبدئي که عملش از روي اراده باشد نیست .. و مرشد زن قلب اوست .. و عدالت نمیشود

مکر بوجهي کسیکه اورا دوست میدارد اگرچه این حکم حکم قطعی مستبدانه ایست ـ و لکن در حقیقت تامل زن در اختیار مسلك و طریقه کمتر از مرد است — و شکی در آن نیست — برای آنکه زن عادت کرده است بداشتن قائد و راهنما و هیچ وقت کارهای خود را برأی خود انجام نمید هد و تمام فضیلت هاي زن منشائش طبیعیات اوست نه عقل و حکمت و گفته اند زن در اصول واجب فکرنمیکند مگر در وقتیکه بخواهد ازعهده آن واجب بر آید و معلوم میشود فرق بین این دو جنس از روی تربیت و تهذیب بر داشته شده و یك فرق اساسی نیست گذشته از اینکه مسافت بین این دو جنس را مرور زمان دور کرده است و برای هر کدام سلوك مخصوصي معین نموده است پس رفتار و سلوك زن از روی احکام طبیعیهٔ اوست و مستند بیك قاعده منطقي یا یك قضیه عقلیه نیست (دوماس) مینویسد زن بدون مرشد حکمي از او صادر نخواهد شد و تا شخص مطلوب در محاکمه را نبیند و نشناسد حکم نخواهد کرد و بالجمله عواطف زن مانع است از صدق نظر و صحت حکم و کسانیکه وقوف بر حالت زنها دارند اعتراف باین ناموس نموده و تاثیراتي که در نفس زن است از خضوع برای مرد و کوشش او برای جلوه دادن خود در نظر مرد اورا از استقلال و آزادي و طرفداري از منافع عمومي باز میدارد پس سلوك زن در هر جاده موقوف است بجلوه کردن آن مسلك در نظرش یا اعتراف

قلب او بحسن آن طریقه بدون تامل و فکر و لذا
مسلك جذابرا ترجیح میدهد بر مسلك حق .برای آنکه کیاست
در نظر زن مقدم است بر صواب و حق بنا بر قول (میشله)
بلکه عاطفه مادری او رأ از جاده اعتدال و انصاف دور مینماید و
شده است که یکی از اولادشرا بر بقیه ترجیح داده اگر چه
این عاطفه خصوصی متوجه بضعیف‌ترین آنهاست ولی از خروج
از عدل و انصاف تفاوتی ندارد و تقریبا دو این صفت شبیه به
حیوانات است برای آنکه علاقه وربطی بین حیوانات و اولادشان
نیست — مگر در دور طفولیت و شیرخوارگی و اما در چیز
هائیکه مخصوص عالم اجتماع است زن غالبا بعادات همیشه‌گی
خود متمسك شده واصطلاحات را از دست نمیدهد و آمیزش بین
آنچه معمول است و آنچه باید معمول باشد کم است و این تمسك
دلیل بر استعداد فطری اوست در قیام بواجب چنانچه دلیل بر
کج سلیقگی و کج مسلکی اوست و لازم است اورا تعدیل نمود
و از صفات نادره بین زنان استقامت است (توافق بین قول وعمل)
و غالبا متلون در عقیده ورای و عمل هستند خاصه در موقع تفره از
چیزیکه طرف میل آنها نیست (فنلون) میگوید زن در حالت
تصنع و قدرة بر رنگارنگ شدن اعجوبهٔ غریبی است پس از
آنکه سبب این خلق در زن معلوم شد که ناشی ازکیفیت زندگانی
و بتربیت اوست این اوصاف نقصی در او حساب نخواهد شد
(روسو) میگوید (مکر) یکی از مواهب جنس ضعیف است و
گویا انرا عوض از قصور و عجز خود قرار داده است اینهم از

همان منشاء است اگر چه در بعضي از زنان مشهوره که بااستقامت رای لیز بوده اند — میل بخدعه و مکر — و حیله دیده میشود بعضی گفته اند — که در هر ده پاکتي که بدون امضاء به قصد نمامی و دو بهم زنی میرسد هشت یا نهتاي آن از زنان است — ولی این حرف بمبالغه نزدیک تر است تا بصحة — و در هر حال تربیت از عهدهٔ اصلاح تمام این نقائص — چون فطری نیست بر مي آید

پیروی از حق

و این صفت در اثر کمتر از صفت واجب نیست — و در زن این غریزه ضعیف و کم مایه است — پس بر عهدهٔ تربیت است — که این صفت را در زن تقویت نموده بدو جهت — یکی حسن ذاتی او و دیگر آنکه چون بهترین حافظ — شرافت زن — و معاون خوبی است — در اداء واجبات او — زیراکه دروغگوئی و بر خلاف واقع و حق گفتن — طریق و دهلیز بقیه کار های فاسد و بست است — و ما نمیتوانیم — این تهمت را در زن بکلی منکر شده (لابر ویر) میگوید « بر زن آسان است گفتن چیزیکه او را حس نکرده است و (کنت) فیلسوف آلماني — مینویسد — که از وظیفه پدران آنست که صفت راستگوئی — و حق دانی را در اولادشان رسوخ بدهند — برای اینکه مادران اعتنائي بااین صفت چندان ندارند — و در قرون وسطی — بقدری دروغ گوئی از این جنس معروف بود

که شهادت آنها در محاکم — از درجهٔ اعتبار ساقط گردید و ممنوع شدند از شهادت دادن — و شاید از آثار همان‌زمان‌است و تا کنون باقی است که از اقدام در بعضی از اعمال قانونی ممنوع شده اند ـ و سزاوار این است که تحقیقا وارد اینموضوع شده — قطع نظر از حالات مکتسبه زن از عادات و اخلاق محیط بر او — آیا زن پست تر است از مرد — در این صفت — بدیهی است که زن عاجز از ادراك بعضی از حقائق است ـ خاصه اگر مساس بمصلحة او داشته باشد — و خودم امتحانات زیادی نموده ام در چیز هائیکه متعلق است بطلاق و اباحه او — و زنهائیکه با آنها در این موضوع صحبت میکردم — عموما اظهار داشته و تصور میکردند — که اباحهٔ طلاق سعادت آنها را متزلزل میکنند — و یك زن را ندیدم که در این موضوع با رویه و اعتدال وارد شود — و مخصوصا باینها تذکر داده ـ که اگر چه طلاق با یك مبدء اخلاقی منافات داشته ولی از ضروریات جامعه است — و در بعضی از احوال بشر ـ ناچار است به اعتراف در اباحهٔ او و مخصوصا یکی از خانمها ـ که با وجود اینکه با این عقیده — که اباحهٔ طلاق باشد — موافق بود — اتفاق افتاد ـ که دخترش برای اتفاق مهمی ناچار بخواستن طلاق شده بود ـ پس از شنیدن ـ حالش فوق العاده تغییر — و در مزاجش این خبر تأثیرات سوئی بخشید — . فقط چیزیکه باقی مانده این دو سؤال است — که از خوانندگان محترم

بنمایم - اگر در تفاوت مردان تفحص نموده - آنها را نزدیکتر بحقیقة می بینید ؟ - آیا بین زن و مرد فرقی قابل ذکر در این خصوص دیده میشود یا نه - بلکه دروغگوئیهای زن ضررش کمتر از دروغگوئی مرد است - و ممکن است بتربیت این جهة را نیز اصلاح نماید - و خیلی از زنان بواسطه تربیت این رذیله در آنها مفقود گردیده است - و در این مقام ناچارم که این کلمه را نگفته نگذارم - راستگوترین شخص را که میشناسم و بنا برعقیده من دورترین مردم است از دروغگوئی - زن است نه مرد

حس جمال

شکی نیست که این حس از فطریات زن محسوب و عمومیتش در زنان و اهمیت آن در نظر آنها بیش از چیز های دیگر است زن عادتا خشگلی را بر نفع ترجیح میدهد و هر طور باشد این اندازه مسلم است که قسمت اعظم از حیات و زندگانیش را صرف درچیزهائی میکنند که او را خشگل مینمایند و از این جهة (کنت) فیلسوف آلمانی میگوید که سزاوار است بر زن اطلاق جنس جمیل بنمائیم و در هر صورت این احساس بطور ابتکار در آنها نیست بلکه از روی عادات و اصطلاحات متعارفه است که در حقیقة چیزی را که مردم خوب بدانند آنها خوب دانسته

شاهنور) میگوید زن مرد را دوست نمیدارد مگر در حال و لباسیکه مردم اورا دوست میدارند و اگر در این کلام زیاد ... باشد . حقیقتش این است که از آراء متعارفه

در جمال و خشکلی خارج نخواهند شد و گاهی ترجیح میدهد ظرافت و یا کیزگیرا بر خشکلی سادهٔ چنانچه سادگی متعارف نباشد کتابهای ادبی را هرچه سبکتر و لطیف تر باشد ترجیح می دهد بر کتابهای جدی علمی و زن یك شاگرد خوش کاری است در فنون جمیله ولی فکر ابتکار ندارد چنانچه کم اتفاق می افتد در غیر اسلوب های عادی و راه های معمولی راه دیگری اتخاذ کند حتی در فنون جمال استنباط و بدعت او کم است و کم است مور دیگه زن چیزی را که ذاتا خوب است ترجیح دهد بر چیزیکه در نزد مردم خوب است مثلا از مرد ادیب صحیح الخلق متین ولی ظریف و حرکات جالب توجهی نداشته باشد خوشش نمی آید — خانمی را می شناسم که یك زن ومردی که از طبقه شرفاء و مردمان عزیزی بودند بر صالون او وارد شده در حالی که خانمش دستهای خود را شبکه کرده در دست شوهرش گذارده بود خانم میزبان از این وضع فوق العاده دلگیر شده و بنا کرد ملامت کردن و این را یك گناه بزرگی تصور کرده اما اعمال فنی آنها کم است برای آنکه در های عمل همیشه بروی آنها بسته و تربیت فنی نداشته اند مگر تازگی که شروع بتربیت آنها در این جهت هم شده است و متابعت کرده اند از مردان در این قسمت و برجستگی دربعضی از فنون مثل تصویر ونقاشی پیدا کرده اند اگر چه غالبا در تصویر های خفیف دست دارند مثل تصویر گل و تصویر طبیعت و تصویر های ریز (منیاتور) بلکه در تصویر جزئیات بهتر میتوانند ازعهده بر آیند تا تصویر

يك منظره عمومى يا يك صورة اجمالي كويا بر جستكى آنها در لطافت تصوير است و بس — در بعضى از آثار ادبي نيز مهارت داشته و در بعضى ندارند چنانچه در تمثالهاي معروف ومشهور هيچيك از صنايع زنان نيست و خلاصه اين شد كه زن براعت فني او كم است و البة بتربيت اين صفت در آنها تكميل خواهد شد و بپايه مردان نخواهند رسيد

احساسات ديني

اما شعور ديني باتفاق همه در زن زياد و بروزش در او فوق العاده و مالك قلب اوست ولى تعظيمش بمحسوسات بيشتر است از امور معنويه بلكه كاهى متمسك ميشود بصورت و رسوميكه روح ديانت در او نيست ولي اخلاص و صدق نيت زن است كه اورا مجبور بتوسل باين كونه امور مينمايد و البته سزاوار است بر ما كه احترام كنيم هر چيزيرا كه تسليت قلب بشر در اوست پس دين ملجاء امين زن است در ساعتهاي فشار و تنكى بواسطه ضعف وترس و اضطراب) زن در غالب قضاياى ايماني بدون شك و ترديد قبول مى نمايد بلكه بتمام جوارحش تعلق پيدا ميكنند بانها ولي مرد بواسطه تامل وفكر و دقت و فلسفه بافي ايمانش ضعيف ميشود [رينان] ميكويد هميشه زنها با هر انتقاد وتحقيق كه در اطراف دين ميشود مقاومت مينمايند و آنها مار از مسائل ديني — تصديق نميكنند — و اين صفة قابل تقديس است — وبايد مسرور شويم — و معلوم است اين شعور در زن اثرات عظيمة

داشته ـ بلکه قوهٔ بزرگی است که باید او را تهذیب و پاك نمود از چیز های دیگر که با او خلط شده و استخدام کرد آن را برای فائده زن و فائده جامعهٔ بشری ـ زن فطرتا متدین است — و ناچار بتمسك بیك دینی خواهد بود — بلکه زن هر وقت کسی را دوست داشت ـ حبیبش را بمنزلهٔ دین خویش فرض نموده و با او مخالطه دینی که ورع و عبودیت باشد می نماید — اگر چه بواسطه — تازه جوئی هم ممکن است از این صفت دست کشیده ـ و بهر جهت لازم است این صفت را در او تکمیل نمود ـ برای اینکه می بینیم تربیت دینی خاصه برای دختران ضروری است و سعید ترین مردم در دنیا کسی است ـ که دارای قلب ایمانی و یقین بیك غرضی داشته باشد ـ این عالم بدست او خواهد آمد

فصل نهم

ذکاوت

طبیعة زن دارای ذکاوت فوق‌العاده ایست که چنانچه مردان را مجرد کنیم از تربیت ممکن است ـ که بگوئیم ـ زنها کمتر از مردان ـ در قوه و اقتدار بر رفع حوائج خود نیستند بلکه ممکن است که زن در تدبیر اموری که بهر دو جنس مساس دارد بر مرد برتری جسته — در طبقات عامه ـ و اهل زراعت ـ غالباً زنها هم صاحب خانه و هم مدیره هستند ـ اگر

چه تظاهر باین جهت مینمایند و مهارت و برجسته گی آن ها
در این خصوص بیش از مردان است - چنانچه مال اندیشی -
و احتیاط آنها در آتیه خودشان و اولادشان زیاد - و اگر
یك مکروهی بخوانه وارد شود کیفیت خلاص از آن مکروه را
خوب دانسته و هر عارضه که بر خود واهل خوانه وارد میشود
از عهده خلاصي از آن بخوبي بر می آید یکی از اطباء (ریف)
میگفت زنها در سئوالاتی که لازم است طبیب از حالت مریض
بنماید بهتر جواب داده و مردان آنها از عهده جواب برنمي
آیند اگرچه حرفهاي غیر مربوط بسئوال هم میزنند ولی طبیب استفاده
خودشرا مي نماید و اما در طبقات متوسطه خاصه اهالي شهرهای
معتدل الحال مردها تفوق عقلی آنها بیشتر است و اینهم
راجع است بتربیت و تهذیب اگر چه برابری آنها نیز تجاوز از
کارهای خودشان نمیکنند در باره این مردها گفته اند که اگر از
کارش فارغ شد دیگر چیزي نمی داند و اما طبقات عالیه زنان
غالبا برتری پیدا میکنند بر مردان و در زکاوت و هوش
بپایه میرسند که مردها عاجزند از رسیدن بان بلکه مردها مشغول
بلذات حیاتي محسوسه و بازی و ملاهی هستند و مراد ما از زکاوتي که
در زنان اعتراف نمودیم زکاوت بمعنای عام است که قدرت برفهم حوادث
و چیزهائیکه هر روز بر انسان عارض میشود باشد و اما در زکاوت
بمعناي دیگر که شامل انواع دقت و تامل و فکر در نظام و ترتیب
و قوه انتقاد و تحقیق در امور راجعه بمالکات بشری آیا زن
نصیبي دارد ؟ خیلی دوست میدارم که از این فراز نیز جواب

گفته ولی از خوانندگان اجازه میخواهم که مراتب زکاوت عمومی را بیان و ممیزاتش را شرح داده و پس از آن جواب بگوئیم

ممیزات هوش زن

ممکن است توصیف نمودن زکاوت زنرا بچهندگی برای آنکه تامل او کم و زود بنتیجه میرسد یکی از خانمها در وصف زکاوت هم جنس خود میگوید هرچه بما تلقین کنند علم بان پیدا نکرده بلکه اورا حفظ و نگاهداری می نمائیم و کلام این خانم دوچیز را میرساند یکی آنکه معلومات زن شبیه است بسحر و غیب گوئی و دیگر آنکه کمی تربیت ورا دارای یک فضیلت دیگری کرده است که آن ملکه اقتدار بر حفظ امور باشد و گاهی این اقتدار ناشی میشود از نرم بودن زن که مطالب را بیک اشاره و یک نظر استکشاف مینماید و بعضی گفته اند زن یک مهارت و سرشاری و زرنگی دارد که مطالب را با سرعت و یقین درک می نماید و این ناشی است از اضطراب دائمی که در مراقبت احوال مرد و ردفهای خود دارد [رو سوا] میگوید مرد در فلسفه باقی مقدم است بر زن در دلهای مردم ولی زن مهارت در درآوردن مکنونات قلبی مرد دارد زن مطالب را کشف و مرد در فلسفهٔ او وارد میشود و گویا در زن یکنور طبیعی است که پیش روی اورا روشن نموده و در مطالب و مشکلات اورا هدایت مینماید در حالیکه مرد مشغول فکر نمودن در یک مطلبی است زن اورا کشف کرده و بنتیجه اش میرسد و این قدرت

خیال بکی - از صفات معلومه و واضحه در زن است—خیال
است که همیشه آنهـا را مضطرب و سریع الانفعال در هر چیزی
مینماید «مادام دولا میتر» میکوید - چون زنها از اعمال جدي
محروم بودند - این قوه در آنها بروز نمود - و بدل از بقیه
صفات کردید - هر الم و مصیبتی که بزن وارد میشود - در
برابر بر او جلوه میکند چنانچه خالق مصیبت اباشد-و منکر
- نیستیم - که اکر این صفت تعدیل نشود — از مراتب
لذات کم کرده - زیرا که خیال زنیت میدهد هر چیزیرا
اکر چه وهم صرف باشد ولیکن - چقدر از آلام را خیال
ایجاد میکند — وبین شخص وحقیقت حائل میشود —هر جا
که خیال آمد — عقل میرود -بله - سلطنت خیال در زن
خیلي فوق العاده مهم است نه فقط بر احکام زن سلطنت دارد
بلکه در اراده او نیز حکومت مینماید لذا زیاد تر و مجالش
وسیع تر میشود در صورت ضعف جسم و اعصاب - پس ناچار
باید این صفت را در زن تعدیل نمود و معدلي بهتر — از
سلامتي ذوق - و توازن در تربیت نیست — و اکر این
معدل نبود خیال همیشه منشأ اوهام و خطاهای دیکر میکردید
و معلوم است که خیال منحصر باین قسم - پست نیست -
بلکه خیال —(مبدع)— که بر جستکی و تلالوء شخصی در
اوست از اقسام خیالات عالیه است - و وظیفه اش فقط
تصور اشیاء و بزرك کردن آنها نیست بلکه در حکم
قوه ایست که مطالب را تحلیل کرده و —تجزیه— و ترکیب

مینماید و یك سوز نهای تازه ایجاد نموده و صر اختراع و ابتکار نیز همین است ـ و شکی نیست که زن از این وادی دور و از مرد متخلف است خیلی کم اختراعیست که باسم زن مسجل شده باشد و با اینکه بفنون موسیقی مایلند یك جمعیتی تا کنون از آنها تالیف نشده است در این فن چنانچه شاعر مهمی نیز در آنها دیده نشده است ولیکن عقیده من در این مطالب این است که قصور راجع است بتاریخ زن و تربیت گذشته او لذا اگر کسیکه تتبع کرده باشد ـ از پیشرفت زنها در سنوات اخیره ـ یعنی بعد از اینکه درهای سعی وعمل بروی آنها باز شد — چقدر در فنون جمیله باختلاف انواع آن ـ تقدم پیدا کرده اند ومارا بیك آتیه درخشانی نوید میدهد ـ پس باید طبیعت بشری را توسعه داد زیرا که در او قوه ذخیره شده که احیانا از راهی که بصیر ترین حکما انتظار آنرا نداشته اند منفجر خواهند گردید آیا قصه عجیب تر از قصه (جاندارك) آن زن چوپان بی سواد هست ؟ که باین صفت در سن بیست سالگی فرماندهی یك لشکر عظیمی را با یك مهارت محیر العقولی متصدی شد؛

(حب پی جوری)

رغبة در استطلاع مبدء هر علمی است ـ وقتیکه انسان از چیزهائیکه در اطراف خود دیده متحیر شد و موقعی

که حس کردیک دافعی او را بمعرفه آنها سوق میدهند اول نمو پیکره علمیست - پس آیا این موهبة دو زن هست؟ بدیهی است - که این صفت دو مردان کم - و در زنان کمتر است در صورتیکه حب استطلاع را دافع داخلی دانسته - که شخصی را وادار بکشف حقایق و استظهار امور خفیهٔ مینماید - و چیزیکه انسان را تحریص مینماید - بر استخراج حقیقة از جای خود طبیعة - یا اجتماع -) این است حب استطلاعیکه - ایجاد عالم یا مخترع مینماید - اما حب استطلاع و بی جوری در اطراف امور جزئیه وقضایای غیر مهمه - البته ظهورش در زنان بیشتر از مردان است - و این دو اگر چه مظهر یك حقیقه هستند - ولی در خارج متناقض با یکدیگر - و هیچ وقت با هم - جمع نخواهند شد قسم عالی دانی را دور چنانچه قسم دانی عالی را خارج مینماید. از مراجعه ترجمه حال بزرکان و مشاهیر استنباط می شود - که این عزیزه از کوچکی در آنها بروز نموده - یك رفیقی در مدرسه داشتم - یك روزی بر قائمه حروف (هیروغلیفیه) مطلع شد - و پر خود بدون اینکه کسی را مطلع نماید - و کسی او را ترغیب کند - الزام نمود - که این لغة را یاد گرفته و احدی بمقصود او آگاه نبود و هر چه پول بدست و ر ه قصد کتاب فروشهای قدیم نموده - و آنچه متعلق بلغة مصر بود خریداری مینمود - و بهمین منوال تا ده سال متوالی گذشت . . . . . رفقای خود را از اطلاع خواهش بر این لغت آگاه

نموده و مبهوت و متحیر ساخت – و پس از آن بزرگترین مطلع بر تاریخ مصر قدیم گردید – او است علامه مشهور (غاستون مبسر) پس مثل این موهبه فطریه در استطلاع و پی گیری در استظهار در زنان جدا کم است اگر باالمرة معدوم نباشد – و در مردان نیز بندرت اتفاق میافتد – و اما آنچه بنظر من میرسد آن استکه چنانچه از برای زنان اسباب انصراف باعمال – جدی فراهم شود و زندگانی و تربیت آنها اصلاح گردد این صفت در آنها ترقی کرده و از این مرتبه پست به آن مرتبه عالی خواهند رسید. –

آیا کفائة در بحث علمی دارد

و این کفایة قوامش بچیز هائیستکه که تمام ملاحظین در احوالات زن انهارا دواو متکرند و میکویند زن مثل طفل از معنی مجرد کناره گیری میکند (چیزهائیکه مداول محسوس) ندارد و عاجزاست از استخراج افکار عامه و احکام و مصالح عمومی و بالاجمال میشود کفت این کلام صحیح نیست و چنانچه معنای حرفی وسطحی انرا ملاحظه کنیم او را بی پایة و اساس و سست دیده برای انکه تعلیم و تعلم زن علوم ریاضیه را مثل جبر هندسه خیلی سهل و از عهده تعلم آن بر می ایند و شهادت لیسانس در ریاضیات اولین شهادت عالیة بود که زنها در ریاضیات حائزشدند در فرانسه و بیشتر اوقات با یك مهارتی این علوم را یاد گرفته و تحصیل می نمایند و اگر بخواهیم اسامی تمام خانمهائی

که در این علوم بر جسته شدند ذکر کنیم طول خواهد کشید
و اقتصار بر بعضی مینمائیم در قرن هجدهم یك عالمه بروز
کرده اسمش [لورا یاسی] در ایطالیا در شهر بولونیا موفق بامتحان
دوکتری در فلسفه گردید عمرش ۲۱ سال بود پس از ان
بر کرسی تعلیم در دارالفنون بولونیا نشست و در ان مقام باقی
و تعلیم فلسفه مینمود بعد از انکه شوهر نمود و اولادهم داشت
و همچنین (مدام کوفالفسکا) که تازه فوت کرده است معلم بود
در جامعه استوکهلم و اکادمی علوم فرانسه در سنه ۱۸۸۸ جائزه
بزرکی در علوم ریاضیه باو داد و مثالهای دیگری نیز در این
بین هست که جای ذکر انها نیست پس از اینجا معلوم میشود
که زن استطاعت بر جستگی درعلوم ریاضیه دارد و درطبیعت اوچیزی
که مانع او از کسب این علوم باشد نیست — و فرق بین زن
و مرد در این امور اضافی است ـ و این فرق نیز بلا شبهه
ناشي از زندکانی و تربیت و عادات آنها است ـ ولي آیا از
آنچه گفتیم میشود استفاده نمود — که قصور زن از استخراج
افکار عامه و درك معانی مجرده ـ باطل و اساسی ـ ندارد ؟ نه
بلکه همیشه این تهمة صحیح و بجا بوده است — ولی بواسطه
آنچه گفتیم اطراف و حدود این تهمة معلوم شد ـ زیرا که
اگر زن موفق بمعلم و مربی خوبی شود ـ در قسمت های ادبی
و ریاضي فائق ـ ولی در استظهار طبیعیات و امور اجتماعی
چندان مهارتي نخواهد داشت ـ و نمیتواند احکام عامه را از
حوادث جزئیه و فردیه استخراج نماید و جاي تعجب نیست زیرا

که آنچه از حالات زن بثبت آوردیم انتظار ما را صحیح -
برای آنکه زن غیر از محسوسات بچیز دیگر عنایتی ندارد وهمچنین
معلوم شد که ذکاوت زن فطری و مستمد از قلب او است - پس
نتیجه این میشود که درس های تحلیلی و معانی مجرد را کمتر
درك نموده و بر او مشکل است انتقال از خاص بعام - واز
فردی باجمالی - و آنکه صبر ندارد - بر ملازمهٔ قواعد منطقی
و زنهائیکه در این موضوع نوشته اند تمام معترفند باین اصول -
یك خانمی در جواب سؤالی که باو القاء کردم . گفت - قواعد
منطقی کار زن نیست و برای این هم خلق نشده » و علامه
مشهور (ریبنوا) سؤالاتی از بعضی زنان در خصوص استدلال
بر آنکه معانی مجرده را درك نمی کنند نموده است مثل معنی
سبب - و معنی - عدد - و دیده است که غالباً تصور آن
معانی را نکرده - مگر در صورت های محسوس آنها - یعنی
بدون اقتران - بیك چیز هائی که در دائره معلومات او باشد
درك نمیکنند -- و مثل همین حرفرا در حکم میگوئیم -- تروی و
تانی در احکام از صفات زنان نیست -- بلکه دفعة از مقدمه
بنتیجه منتقل میشوند -- و اعتماد شان بریك دسته از براهینی است
که در منطق قیمت ندارد و مطلبی را که محتاج است باثبات
او را یقینی فرض نموده - و در جاهائی که باید بعقل فقط
گوش داد - بقلب خود اعتماد مینماید - و چیزی خسته نمیکنند
مگر مجادله بازیکه متنوره و تا یك اندازهٔ عالمه باشد --
زیرا که بر او مشکل است -- حلقه های مجادله را جمع نموده

و کلمات خود را محصور در موضوع مذاکره نماید = روزی
برای یکی از خانمها نقل کردم - که امروز یکی از خطباء
مشهور در موضوع فقر - نطق مفصل خیلی خوبی کرد - ولی
انتظار مردم از او بیش از اینها بود و در این موضوع
حرف تازهٔ نزد - فوری آن خانم جواب داد - آقا اگر احسان
از دنیا برداشته شود - جای او چه مینشیند ؟ گویا من موضوع
انتقاد خود را بطلان احسان میدانستم - این قصه مثال خوبی
است - در خروج خانمها در اثناء مذاکره از موضوع بحث
و مثال دیگری که دلالتش بر این دعوا زیاد تر است آن است
که یکروزی — رشتهٔ صحبت بین من و یك خانمی بادخترش
کشیده شده در موضوع زواج - دختر اظهار کرد - که من
شوهر نمیکنم مگر بکسیکه - مثل پدرم باشد - جواب دادم .
بله ولی خانم گمان مینمائید پیدا کردن کسی مثل پدر آسان
است ؟ و قصد من از این جواب این بود که پدرش را احترام
کرده و او را دارای یك مقامی فرض کرده باشم - بعد - از باب
صدقه مطلع شدم - که آن خانم جوان از این جواب متاثر شده و گریه کرده
است و اظهار کرده بود - که فلانی - مرا دوست نمیدارد - و سعادت
مرا نمیخواهد — و چقدر لازم است — از برای خانمها یاد گرفتن
— قیاس صحیح — و تأنی در حکم و تحقیق در دلیل
و برهان — و تمیز مثبت از غیر مثبت — و ظن از یقین
— تا در مقام مجادله و مذاکره از موضوع کلام خارج نشده
و بطور صحیح از مطلب خارج نشوند — و چنانچه اطلاع بر این

جهات در غیر زنان کم است در زنان کمتر است ـ و لذا
احتیاجشان باصلاح بیشتر است و خلاصه این بحث این شد ـ
که زن مقدار عظیمی از زکاوت را داراست و ذکاوتش تند و
جهنده است ـ ولي کم عمق و منشاء این نقص طبیعة و
تربیت است چنانچه تروی و تاملش نیز کم است و زود
خود را بنتیجه میرساند و از صفات تیز هوشی او آن است
که دقت او در ذکاوت بیش از متانت اوست چنانچه هوش
فطري او بیشتر از اکتسابی است ـ و این اوصاف دلیل
بر جلو گیری از تقویت آن حس نیست بلکه بعکس باید آن را
تکمیل و تقویت نمود ـ و غرض ما همراهي با (شراولیز) که
میگوید زن علمش را مثل ساعت خود حمل مینماید و غرضش
این است که بداند ساعت دارد کار نکند یا منظم کار نکند
برای او تفاوتي ندارد نیست بلکه همراهی با قول مادام
﴿ دو منیترن ﴾ نموده و میگوئیم علم زن نصف علم است ـ
برای آنکه اکتفا میکند بانچه شنیده و در مقام تحقیق از
صحت و سقم آن بر نیامده و در صدد نیست که خودش
مطالبی را کشف نموده باآنکه استکشاف اساس علم و معرفت
نیك است و آنچه من در زنمي بینم از ذکاوت فطری برتری
دارد بر آن علم ومعرفتیکه کسب میکند ـ پس لازم است که
تعلیم زن قائل آن صفات وملکات فطریه او نشود وا ترمواهب عقلیهٔ ومختلف
است این امتیاز را هم دارد که اورا قادر بر کشف مطالب
خفیهٔ بنماید و از امیال مردم پي جوری کند و ازاین جهت است

عجیب از قلب صادر میشود (بول ورجه) مینویسد ممکن است هر چیزي را در قلب زن وارد نمود از راه عواطفش و این کلام داراي یك حقیقة قابل تاملي است و شکي نیست که قلب زن التهاب و زیرکي اورا زیاد میکند و گفته شده است از براي قلب احکامی است غیر از احکام عقل چنانچه قیاساتی دارد غیر از قیاسات عقلي (لامارتین) مینویسد خداوند تلالؤ زنرا در قلبش قرار داده — و فوق و صحة نظر و محکمی برهان از صادرات قلب اوست (فولیتر) میگوید تمام فلسفه مردان معادل با یك عاطفه زنان نیست حرارة عاطفة با تمام اعمال و افعالش ترکیب گردیده

نقص در زکاوت زن

عین این حرارت که بر گشت تفوق و قدرة اوست برقانع نمودن مرد عقل و زراکی و زکاوت آنهاوا ناقص نموده — زیرا که مانع است از صفاء ذهن و انصاف در امور براي آنکه وادار میکند عقل را بر حکم نمودن بدون تامل وتحقیق (مادام اکر دوسیوسور) میگوید عقل حکومت عادلانه نمی نماید مگر در صورت آرامی و چنانچه در حال اضطراب حکمي ازاو صادر شود مشوش خواهد بود و زنان تمام است نه در حال آرامی وسکون باشند خاصه در سن جوانی و لذا ناچاریم که دراحکام صادره از آنها شك کنیم بین چیزهائي که دوست میدارند وآنهائیکه دوست نمیدارند و البة متانت و سنگینی فوق العاده لازم است

که شخص بر میلهای خود تسلط یابد و بدیهی است که بر صاحبان نفوس حساسه مشکل است که از طریقه عقل و انصاف تجاوز ننمایند خانم نویسنده معروف باسم (ژورژ آلیوت) مینویسد = اشخاصی که طبع حساس دارند اینطورند و غالبا افکار آنها مایهٔ عواطف آنهاست و خلاصه نقص در ذکاوت زنان رکون بواقع و اعتماد براوست (واقع درنظر خودشان) و قطع نظر ازتأثیراتی که عواطف در احکام زنان دارد اسباب دیگری نیز هست که مانع از صحة نظر و رای آنهاست و از آن جمله است کثرت نظر در جزئیات و ملاحظه دقائق و این از اوصافیستکه بر او دشوار میکند مطالب را با جمالش درك نماید و در وصف زن گفته اند که دقت آنها در منازل مانع است ازدیدن شهر چنانچه تماشای درختان مانع اوست — از دیدن منظره باغستان — پس اگر از برای زن میسر شود — چیزیرا که بر مرد مشکل است تمیز او در یك لحظه استکشاف نماید — از الهامات طبیعت اوست — و بعبارت دیگر — سرعت انتقال دارد — نه خوش فهمی — و لذا ممکن است که بگوئیم — ذکاوت زن سطحی است — [شوابنهور) میگوید — زن کوتاه نظر است — این صفت او را از تمیز دادن در امور بطور صحت باز میدارد چه دور و چه نزدیك — و شکی نیست که این اوصاف * بد و خوب * تطبیق بر حالات زن میشود — لکن معلوم است — که فضائل و نقائص با هم

مرتبط بوده — و هر چیزیکه دارای فضیله است از جهتی دارای منقصة است از جهت دیگر — ولی چیزیکه هست — ملاحظین در احوالات زن طرف افراط ـ و تفریط رفتة الله — بعضی جهت ممدوحه را گرفته اند — و بعضی جهت مذمومه را — ولی در حقیقة مطلب یکی است — کاهی به صورتی بیرون آمده و کاهی در لفافه و صورت دیگرش (مادام دوریموزا) میکوید یکی از نواقص ما زنان آنستکه افکار خودرا مربوط بهم و اطراف او را در موقع ورود در مسائل عامه نمیتوانیم جمع کنیم — و اگرچه سرعت ادراک ما زیاد است — و شاید از این جهت برتری بر مردان داشته باشیم — ولکن تأثر و انفعال ما زیادتر — و البته این حال ما را از انصاف — و راستی نظر — وصحت حکم — ومتانت دور می نماید و تأمل زیاد در یك موضوعی بر ما مشکل است (مادام دو لامیر) میگوید قدرت و قوت عقلی — و دقت تأمل ـ در زن نیست — برای آنکه عاطفه او را بازیچه خود قرار میدهد — و افکار در ذهن او منظم و مرتب میشود — ولکن به دستور طبیعت او نه به تأمل ـ و دقت وفکر ویك خانم دیگر میگوید از نواقص ما این است قوة که مغز را از پوست جدا کنیم — نداریم و تمام این اقوال بمنزلة دلیلی است بر آنچه مشهور است که زن دارای متانت صحیحه نیست و در هر صورت عاقل و نادره ترین زنان — از این نقص سالم نیستند (غوته) شاعر آلمانی نقل میکند که یکروزی که مادام دوستال برای دیدن

من آمده بود — (در ایامی که نفی بالماز شده بود — و گاهی بدیدن من میآمد — لدی الورود اظهار کرد — که این طاغیه (ناپلیون) رو.وا) فرمانده و بعضی از رفقای او را بتهمة خیانت گرفته است — میگوید و منهم مثل سایرین این شخص در نظرم اهمیت داشت — در فکر رفتم که بفهمم - چه پیش آمده است - که نتیجه اش گرفتاري این شخص مهم گردیده - ولي چیزی نگذشت که مادام از این موضوع صرف نظر نموده و بمطالب متفرقه دیگری پرداخت — و اما من همانطور در حال سکونت و آرامی و در فکر بودم - و نتوانستم بحرفهای او جوابی گفته باشم — مادام مرا ملامت نمود و اظهار کرد — شما همیشه عبوس هستید - و هیچ نمیشود با شما با یك بشاشتي صحبت نمود - من نتوانستم صبر کنم - گفتم خانم — گویا شما در حرفهاي خودتان جدي نیستید — و نمیتوانید - عنایت تامي بـه مطالب داشته باشید — شما لدی الورود بمن خبري دادید که اسباب اضطراب فکر من شده و حال میخواهید — با شما در هر صحبتي وارد شده و خارج شوم و حقیقة این قصه فوق-العاده مربوط ببحث ما است - خاصه که طرف این قصه مادام دوستال ادیبه معروفه است - و این خانم در زنان کمتر از (غوته) در مردان نبوده بلکه از نادرات دختران هم جنس خویش محسوب میشود - از حیث فطانت و عقل و با وجود همه این مطالب که ذکر شد از این عقیده که ذکاوت زن بیشتر از مرد است دست بر نخواهیم داشت . بله . مظاهر ذکاوت آنها تفاوت

دارد — پس بنا بر این لازم شد — اجزاء و عناصری — که زکاوت از او مرکب می شود — تحلیل نموده و این مواهب زن و مرد مقابله نمائیم

❁ ادراک ❁

قوهٔ ادراک بمعنای حقیقی آن — قوهٔ عقلیه ایست — که بیان میکند برای ما مبادی اساسیهٔ بدیهیهٔ را مثل — مبدء سببیة و هر حادثی محتاج است بسبب و مبدء مناقضه و اینکه دو صفت متناقض با هم جمع نمیشود — این قوه مشترک است بطور تساوی بین این دو جنس — و فرقی بین زن و مرد در این جهة نیست و اگر این واحد نبود — تفاهم بشر محال — پس نقص در زن چیست ؟ از جهة دقة حواس نقصی ندارد — و هرچه در این خصوص نوشته شده است بجائی نمیرسد — و فرضا همراهی نمیم با کسانیکه قائلند که حاسه شامه و ذائقه زن خشونت دارد ولی هنوز نتوانسته اند اثبات نمایند — و زن و مرد در این جهت نیز تفاوتی ندارد — و در بقیهٔ حواس دیگر نیز کمتر از مرد نیستند (لامسه و سامعه و باصره) و شکی نیست که این حواس اهمیتش بیش از آن دو است — برای آنکه معلوماتی که اینها جلب مینمایند برای عقل زیادتر از آن دو است — و در هر صورت دقة حواس و خشونت آن مربوط به قوه عاقله نیست — ونیوتن — و دیکارت — صاحبان حواس ممتازه نبودند

﴿قوهٔ ذاکره﴾

بدیهی است و باتفاق همه این قوه در زن بروز و ظهور
فوق العاده دارد و شاید بعضی که این قوه را در زن منکر
شده اند — برای آن بوده که چیز های دیگر را در او منکر
شوندوالا تخصص زنها در این موهبه ـ از بدیهیات اولیه است وشواهد
زیادی بر تفوق زنان در این صفت داریم ـ امتحانات عدیده وتجربیات
بر ما ثابت کرده است که دختران در هر چیزیکه حفظ اولازم
است گوی سبقت را ربوده و حتی در جاهائیکه حافظه تصرفاتی
نمیتواند بکند فوق العاده میل باعاده آنچه بانها تلقین شده
است دارند زیراکه اعتمادبه خودشان انداشته و همیشه مطالبی
که بانها گفته میشود ناچار بحفظ آن هستند و از شاگردان
دارالمعلمات فرانسه یك وقتی در موقع امتحان این سؤال شد
آیا میل خاصی در موضوع یکي از درسها دارید چهار نفر از
پنج نفر آنها بتاریخ مایل بودند و در تاریخ مخصوصا مهارت
تامی دارند هر وقت از آنها وقائع گذشته سؤال شود اگرچه
بر آنها مشکل است اسباب و نتائج حوادث گذشته را نقل نمایند واز
اینجا معلوم میشود علاقه ارمي و اطاعت آنها و صفات دیگري که
تمام معلمین متفقند که در دختران لازم است حتی اینکه یك
معلمي رامی شناسم که همیشه شکایت داشت که هرچه سعی میکنم
که شاگرد ها ی من درسهای خود را بغیراز ترتیبي که برای انها
[illegible]

بواسطه انطباع آن صورت است در ذهن آنها و برای استاد و معلم محبوب ممکن است هر مطلبی را بآنها یاد داده و آنهارا قانع نماید و اما اعتماد بر ذاکره تنها بقیه قوارا مهمل نموده و ضرر عظیمی متوجه آنها میشود و معلوم است که این نقص مختص بزنان نیست (غوله) میگوید چقدر در این عالم صدا کم و صدا زیاد است وسزاوار است که خیلی مرد ان کلامیکه (مادام دو سیفیتیه) که در حق خویش گفته است انها نیز در حق خودشان بگویند میگوید من چون یك مخلوق انیس الیفی هستم چنان چه میدانید — اکتفاء میکنم همیشه بتردید در رای آخری که میشنوم — و سبب اینکه آراء شخصیه در آنها کم و غالبا تابع آراء عموم و محیطی که در او زندگانی میکنند خواهد بود — و سبب محافظت زنها بر عادات قدیمه که با آن انس داشته اند این معاشرت است (ابتکار) باتفاق تمام مطلعین از حالات زن این قوة در او نیست — و خلاصه کرده است این تهمة را (کرل فوجت) سویسری در مقاله که می نویسد راجع باین موضوع — و میگوید من مواخذه بر کسالت شاگردان خود ندارم — بلکه آنها بعکس همیشه آماده و متنبه هستند — و مواظبت در حفظ دروس خود و نوشتن یاد داشتها می نمایند ولی چیزیکه انتقاد بر آنها دارم — همان اطاعت کور کورانه ایست که از معلم می نمایند — میگوید امتحانات من بر

من معلوم کرده است که دختران بر پسران برتري میجویند — در امتحانات و چنانچه سئوالاتی که از آنها میشود — خارج از ان چیزهائیکه — در صف گفته شده — یا در کتاب بیان شده است نباشد — نتیجهٔ امتحانات انها فوق العاده جالب توجه خواهد بود — ولي در صورتیکه سئوالات بغیر طریقي که معلم بار آموخته یا در کتاب دیده است نباشد — عاجز از جواب می باشند — برای آنکه در تشخیص سئوال عاجز اند — و نتیجه مطلب — ﴿دکتر فوجت﴾ این شد — که زن بمنزله خزینه ایست — برای محفوظات خویشتن — ولي در چیزهائیکه ابتکار لازم دارد قاصر اند — اگر چه یکنفر از همقطار هاي دکتر با او مخالفت نموده — و در مقاله که بعد از مقالهٔ دکتر منتشر نموده میگوید — ما یك امر ذاتی ظاهری در عموم شاگردان چه پسر و چه دختر ندیدیم ﴾ — و برای سهل شدن این موضوع لازم است صفات دیگری — که مرتبط است — باین موضوع ذکر نموده — مثل خیال — حب بي چوري لیاقت در بحث علمي

☆ خیال ☆

اجمالا خیال در مزاج زنان قوه فوق العاده دارد — که آنها را وادار می کند — بر مبالغه در هر چیزی — از خسته گي و هموم — و آرزو — و برآنها خیلي مشکل است که امور را بطوریکه هست دیده و آنرا بزرگ نکنند — بالاتفاق تمام —

که در فن گفتگو و در مراسلات دوستانه مهارت تامی نشان داده
و لکن تقصیر انها در چیز هائیستکه صدق نظر و صحة قیاس ومنطقی
بودن انها لازم است و اجلا زنها در ادبیات بهتر از علوم مهارت
دارند و ممکن است انهارا بتدریج در افکار علمي واصلاح زیادبهای
از حسن خضوع و طاعت و تصدیق بلاتصور وادار نمود و بدیهی است
اصلاح این امور ممکن است اکرچه مدت زیادی لازم داردو
البتة باید آن موانعي که عقل زنرا مقید نموده برداشت ودر
مقام تربیت و اصلاح ان بر امد و ما امي توانیم موقع بدست
امدن نتیجه را پیش بینی نموده وروزکار وقت انرا معین مینماید
بلکه سزاوار انست که وقت و موقع نتیجه را بخود خلقتها
واکذار نمائیم که تعیین نمایند و ما باستبداد خود معین نکنیم
و درهر صورت غرض ما هم دوشی زنان با مردان دربحث های
علمی و دقتهاي فلسفی نیست و لکن تقدم وپیشرفت بشر درکار
خانه عالم با مکتب فیلسوف تمام نمیشود و ناچار زنان نیز
باید معاون با مردان بوده و بار اجتماعرا که بار سنکینی است
بکمك یکدیگر بکشند و بدیهی است که آرزوی زن آن نیست که عالم
یا فیلسوف شود بلکه از جامعه عقب نیفتاده و تایك اندازهٔ با
روزکار بزرك شودو حسن زندکانی خودرا بما نشان داده و از
حیات لذت ببرد و ممکن است التزام بروح محفظه بر قدیم که
در زن موجود است برای این فائده باشد که در مقابل هجوم
مردان بر آنها بچیزهاي تازه مجهول مقاومت نموده و توازن

معنوی بین بشر محفوظ بماند

فصل دهم

اراده زن

تعریف اراده

وظیفه احساس در حیات قبول تاثیراتی است که منجر بعمل میشود و وظیفه ذکاوت ارشاد و تمیز است قبل از اقدام درعمل و بعبارة دیگر احساس مارا وادار بعمل نموده و ذکاوت راه عمل را بما نشان میدهد اما اراده مجری این احساس و محرك ماست طرف* مقصود و معلوم است که این تحلیل تحلیل عقلی است زیرا که این عناصر مستقل و از یکدیگر جدا نیستند برای آنکه ما در هر لحظه حس نموده و فکر میکنیم وعمل می نمائیم و فرق در ظاهر بودن یکی از این قواست یکدسته از فلاسفه حریة اراده را در انسان منکر شده اند و انسانرا بمنزله یك آلت میکانیکی دانسته که قواي مختلفه او را حرکت میدهد و باضطرار متوجه میشود طرف قوه ایکه غالب است با آن جهتی که تفاعل قوا تعیین می نمایند و لکن عقیده من برخلاف آنهاست و معتقدم که در نفس انسانی قوه ایستکه تکوین خلق نموده و چگونگی نفس با اوست و بعبارة دیگر بشر دارای یك اراده آزادیست که آنچه بخواهد میکند و چون در اینجا مقام توسعه این بحث نیست از آن صرف نظر مینمائیم چیزیکه سزاوار

ملاحظه است این است که قوه اراده غیر از قوه حیاتی است
برای آنکه در مردم دیده میشود کسانیکه دارای نشاط جسدی
و قوه حیوانی عظیمی هستند ولیکن ارادات آنها ضعیف
است و بعضی از مردمان لاغرنحیف دارای اراده قوی هستند
و ارادة دو معنی دارد خاص و عام اراده بمعنی عام شامل
تمام اعمال و افعال انسان میشود و اراده خاص اراده ایستکه
از روی بصیرت و دانائی باشد و بر یك مبادی معلومهٔ متینی
باشد که انسان آنها را در عالم حیات میزان زندگانی خود قرار داده
و چنانچه مرد را توصیف کنند بانکه صاحب اراده است
مراد این است ـ و مقصود از این جمله اشعار داشتن باینکه
مالك اختیار خویش و قادر بر تدبیر امور خود میباشد و بنا براین معنی
در انسان دو نوع اراده دیده میشود — اول قوه ایکه
تعیین مراد نموده و ثانی قوهٔ ایست که تنفیذ مراد میکند
پس فقط تعیین مراد و استقامت در او کفایت نکرده بلکه
اجراء لازم دارد و شکی نیست که قوه تنفیذ و اجراء اهم
از قوهٔ جزم و ثبات است گذشته از اینکه قوه تنفیذ واجراء در مردم کم
و فقط اکتفاء می کنند بعزم و آنها ئیکه عزم خود را تنفیذ
میکنند بسیار کم هستند — پس مرد اراده مردیستکه اگر
عزم بر مقصدی کرد — در مقام تنفیذ واجراء آن بر آید و
هیچ چیز را مانع از تنفیذ اراده اش نبیند — و بعضی هستند
که اگر در راه مقصود خود مانعی تصور کنند — از مقصد

استعفا داده و از این جهت است که همیشه مقاصد مختلفة داشته و ثبات واستقراري ندارند والبته اینها مردمان ضعیف الارادة هستند و اینجا یك ضعف دیگری در اراده هست — که او را عناد میگویند خیلی فرق است بین عناد و — ثبات عناد بمنزلة جمودی است در اراده و کاشف است از نقص خلقی در تکوین — مظاهر اراده در زن چیست ؟

(جرئة)

ضعف معنوي زن ضرب المثل است . وچنانچه مردیرا تشبیه بکنند بزن در این جهت توهین خود دانسته — ودر نظر مردها اهانتي از این بزرك تر نیست — که شبیه باشد بزن در جبن و ترس — و نوبازنان این معنيرا تصدیق نموده اند ﴿ مادام دو منتیون ﴾ میگوید از فضائل جنس ما رقة است باس و جرئة در میدانهاي جنك را بمردان تخصیص میدهیم و با اخلاق ما غیر از حیاء وتواضع چیزي ملائم نیست و با این وجود شواهد زیاديبر شجاعت زنان در بعضي اوقات داریم و لازم نیست که یك ستونی باز نمود و اسامي زنانیکه در این صفت ممتاز بوده اند ذکر نمائیم و از مثالهائیکه بموضوع ما مربوط است قضیه ایست که تاسیت نقل میکند از زن استیکا فیلسوف که در موقع وفات شوهرش خود را با تیغ مجروح نمود و نزدیك بهلاکت رسید . و باز تاسیت نقل میکند قصه یك زن رومانیرا درموقعیکه او را احضار بمحکمه

نموده بودند — برأی محاکمه خود را خفه کرد — برای آنکه در مقابل قضاة اثرش بر او مستولی نشود چنانچه بر همقطارهای او جبن مستولی شده و تهمة را متوجه بهمدیگر نمودند وقضایای زنان هند ورا که خود را با جنازه شوهر در آتش انداخته و میسوزانند مشهور است و در تاریخ از این قضایا زیاد وچقدر از زنان بامرد در جنك شرکت جسته خاصه در موقع انقلابات و چنانچه این قضایا اتفاقیه باشد این اندازة دلالت دارد که طبیعت زن حاضر برای اینگونه فدا کاری و شجاعت متدی ایز هست — و معلوم است — که شجاعت زن نوع خاصی است مخصوصا در موقعیکه حال مقتضی صبر و تحمل باشد

قوه جمع و تفریق

شکی نیست که این قوه درزن ضعیف تراست از مرد آیا منشاء این ضعف و سستی فطری است در زن ؟ نه بلکه در حقیقت از شدت انفعال اوست پس مانع زن از نداشتن قوه جمع و تفریق که در حقیقة عدم استقلال فکر باشد نیست مگر حدت ذاتی وزیادی آرزو و تلون در میل آنها و البته این صفت اورا از استقلال در حکم و رای دور نموده و معلوم است که استقلال در حکم اولین کاشف از استقلال ذاتی است و برای اینکه موجبات واسبابیکه مآ را جلب میکنند در امور تبدیل باحکام و مقرراتی بشوندو شرط لازم دارد یکی استمرار اثر آن سبب و موجب و دیگر

آنکه بایستی آن سبب با فکر وتامل مزوج شده باشد تا آنکه عقل او را قبول کرده و با اوموافقت نمایدو این دو شرط غالبا در زن موجود نیست یا بواسطه میل و آرزو های اواست یا بواسطه غلبه یك آرزودر زندکانی او میباشدد. حالة اول آرزوها متوالي ودنبالهم بر قلب او وارد شده و استقرار ندارند و در حالت ثاني بندكي عشق کور بیحاصلي را مي نماید که تمام اعمالش را خاضع نموده بعضی کفته اند زن یا هیچ جزئة ندارد یا آنکه در جزات نیز منطرف وتازه جو است واین هردو از ضعف خلقی زن است و یکی از صفاتیکه زنرا از استقرار و ثبات دور مي نماید حس تقلید است برای آنکه زن طبیعتا قاصر است از اعمال فکر و افکارش همیشه تابع افکار خانواده خویش یا عادت یا عرف یا رای عام بوده یا تابع فکر کسي است که اورا دوست میدارد و زن محتاج است همیشه اورا معاونت و ارشاد نمایند باموورمادي و معنوی و چنانچه احیانا دیده شود که یك زنی پس از رفتن تکیه‌کاه زندکانی خود را خودش متصدی شده و اداره مینماید بزودي احساس خستکي فوق العاده نموده و بنزدیکان خود شکایت خواهد نمود و چنانچه بصیرت و بینائی در احوالات دختران داشته باشی می‌بینی که آن نقص خلقی که احتیاج بمتانت معنوي و اعتماد بر نفس باشد از صفات مرغوبة آنهاست و عامه دخترانی که صاحب استقلال در راي و اعتماد بر نفس باشند نمی پسندند واین نقص را بتربیت صحیحة باید اصلاح نمود تا قوه

حکم و عزم در آنها تقویت شود بشرط آنکه از ظرافت او چیزی کاسته نگردد و شاید این مسئله اهم مسائلی است که در تربیت دختران لازم است

(قوهٔ تنفیذ واجراء)

مایهٔ قدرت زن در اجراء نمودن آنچهرا که خیال در او تثبیت نموده و آن خطوطی که برای او رسم کرده بچه اندازه است؛ در این خصلت از مرد نیز متخلف است برای آنکه در ابتداء هر امری خوب وارد شده ولی در آخر از عهدهٔ ختم و انجام آن بر نخواهد آمد و سبب این ضعف طبیعی همان تلون و تفنن در آرزوست — چنانچه در شدت قابلیت تاثر بیان نمودیم (ریشتر) میگوید میشود مرد دنبال هوس خود را بگیرد ولی زن هوسهای او را بسوی خود میکشانند — مرد متابعت از یکراه و مجرای شدیدی می‌نماید ولی زن مجاری مختلفه او را بازیچه قرار میدهند و از این جهت زن موصوف بتلون شده در حالیکه تعمد باین تلون نداشته بلکه طبیعی اوست و (ریتوا) یکی از امراض اراده زن را صفت تلون قرار داده و تفصیلا او را بیان مینماید اگرچه ما او را مرض نفسانی نمیدانیم مگر در وقتیکه از حدود خود تجاوز نماید و نیز (ریتوا) ضعف انتباه را در زن از امراض اراده بیان مینماید ولی در حقیقة اینها نتیجهٔ عجز انسان است از مالك

بودن نفس خویش و مسلط نبودن بر عواطف برای آنکه در شخص صورتهای جذابهٔ منعکس شده و غلبه می‌کنند بر موانع و اقدام مینماید در عمل بدون رویه و فکر و گفته است (رفیو) اطفال و زنان و اصحاب عقول خفیفهٔ قدرت بر حصر انتباهات خود تا یك مدتي ندارند زیرا که تاثیرات نفسانی که اشیاء را در خارج ایجاد مینماید در نفوس آنها ضعیف است و خلاصه این شد چیزیکهٔ مانع زن است از محصور نمودن انتباهات خود تا یك حدی — مالك نبودن اراده و انفعالات نفسی اوست با کثرت و تناقض آنها و از آثار مالك نبودن اراده تفرق اغراض و آرزوهاست — و بدیهی است که مرض عصباني در زنان زیاد و از آن امراضی است که بر اراده و استقامت وثبات حکومت مینماید و زنرا همیشه متزلزل و مضطرب در رای و عقیده و مسلك خواهد نمود ،

(جلادت)

و با اینکه انتقال و تلون هر تازه جوئی را در زن تسلیم نمودیم — چنانچه محکوم یکی از عواطف بشود تحمل و صبرش زیاد حتي بر صبور ترین مردان برتری خواهد داشت — و بدیهی است که این تحمل و صبر باید در نحت تاثیر یك عاطفه باشد — وآن عاطفه — یا دوستي قوی یا ایمان محکمي

است – که .بز قلب او حکومت مینماید و نمیدانم قبل از من کسی این امتیاز را درزن ملاحظه کرده است که در آلام و واردات مهمه صبر و جلا دتش بیشتر از آلام و واردات جزئیه است – کمتر زنی دیده میشود که از دیدن یک موش یا یک حیوان غیر مهم دیگری مضطرب نشود و لکن در امور عظیمه یک صبر و تحملی .بروز میدهد که اسباب حیرت و تعجب خواهد گردید و قصه غرق شدن (کشتی اوریفون) که در موقع اصطدام با کشتی دیگر در شرف غرق بود در ۱۸۸۶ یکی از مسافرین آن کشتی نقل میکرد که ثبات و صبری که آنروز بزرگ زنها بخرج دادند مرد ها نتوانستند ولی با وجود آنها گاهی در مقابل اتفاقات کوچک چنان خود را گم کرده و مضطرب میشوند که تصورش مشکل است مثلا در سواری درشکه چنانچه تصادف با درشکه – دیگری بکنند یا با یک جمعیتی نزدیک شود – یکمرتبه از جای خود حرکت کردة و اظهار اضطراب مینمایند – و در شدائد و آلام فوق العاده صبور و متحمل است و در زن استطاعت تحمل فقر زیاد است خاصه اگر فی الجمله درایت و متانت معین او باشند – ولکن زنهائی هم دیده میشوند – که در راه اتفاق و تبذیر شوهر های خود را وادار بر هر کار پستی مینمایند – برای آنکه باروز های خود برسند و در چنین حالی مرد ملامت میشود از متابعت خود از همچه زنی – یک خانم انگلیزی برای من نقل کرد که انگلیس ها میل ندارند که زنها در بعضی از دوائر دولتی

استخدام شوند از قبیل پست تلگراف — زیرا که غالبا صبر و تحمل و مهربانی آنها کم است — خاصه با زنان — و دیده شده است که مردها در خدمتگذاری ملائم و نرم تر هستند — و یکي از عقبات مانعة از اجرای — قوه تنفیذیه — روح خلط و تعقیدی استکه در انها هست — یعنی هر مطلبی را که بخواهند بیان کنند بی سر و ته و گره خورده و بي محصل است و از فطرت زنان است کج گوئی و طول دادن در صحبت و بطور ساده و طبیعی هیچ چیزرا نمي بینند چنانچه در مقصد خویش راه نزدیك را کمتر اختیار میکنند گفته اند متعذر است یك زنیرا دیده که بگوید تمام شد بدون شرح و تفسیر یا آنکه بگوید بله یا نه بدون آنکه خطبهٔ در شرح آن بخواند

عناد

[مونتاین] نویسنده فرانسوی میگوید صدها از زنان شناخته شده اند که ممکن است آنها را وادار نمود که بآتش نفتیده خود را بسوزانند و از راي خود بر نگردند مثلی است معروف در فرانسه که میگویند تخم کردن سنك ممکن است ولی اصلاح زن ممکن نیست و گفته شده است عناد ثبات ضعفاء است و خیلي مشکل است بر زن از رای خود بر گشته و اعتراف بغلط خود نماید و این کلمه خیلي کم از او صادر میشود (خطا کردم) و از این جهت غالب ارادات زن بصورت عناد بیرون آمده و

معلوم است که مراد از این مثل معروف که هر چه زن میخواهد خدا میخواهد همان عناد است و البة این صفة را در او باید اصلاح نمود و بتربیت صحیح او را مالك اراده و مسلط بر نفس خویش نموده تا از انفعالات شدید متاثر نشود

(فصل یازدهم)

برگشت زن و عاقبت او

غرض از تربیت اساسی انماء و پرورش دادن صفات غرس شده در هر مخلوقی است که صلاح تربیت را داشته باشد تا آنکه بغایت وجودی خویش برسد و لذا باید آن غایتي که زن برای آن خلق شده بدانیم تا انکه بتوانیم خط سیر معینی براي او تعیین و مشی او را در عالم حیاتی معین نمائیم

غایت زن در وجود

جواب عقل و فلسفه صحیحه از این سؤال این کلمه است — (که زن خلق شده است برای اینکه شریك مرد باشد) مادام دوستال) میگوید وجوب تربیت دختر براي آنستکه یکوقتي رفیق مرد خواهد بود — مقصد نهائی آن استکه زن زوجه — یا مادر بشود — پس بر عهده تربیت است که او را اهلیت این — مقام داده — تا آنکه آن راهی که برای او تعیین شده است شناخته

و بوظایف خود قیام و سعادت خود را جلب نماید ــ این یك حقیقتی است که مجال جدال در او نیست ــ بلکه اساس نظام اجتماعی است ــ و تربیت نمیشود مگر آنکه آن حقیقت را راهنمای خود قرار دهد ــ و من بخدا پناه میبرم — از اینکه این مبدء اساسی را اهمال نموده و از اشخاصی هستم که عقیده ام این استکه مرد هم خلق شده است برای اینکه شوهر — یا پدر باشد بلکه ــ آنهائی که از وظیفه مردی خود داری مینمایند آنها را مجرم میدانم چنانچه در مرد این عقیده را داشته باشم در زن بطریق اولی دارای این عقیده هستم بلکه اعتقاد صراح من در غایت وجود زن این است و بنا بر این میگویم — که غایة اولیه زن آن است که شوهر کند در وقت استطاعت و چنانچه خداوند باو مرحمت کند اولادی داشته باشد پس از آن آنها را تربیت کند ــ پس زنیکه این طریقه برای او ممکن است و خود داری می نماید بایستی بر او گریه کرد و بدیهی است که این مبدء اساسی را باید تحدید نمود و در انچیزهائیکه لازم است در تحفظ و نگاهداری او نظر داشت تا بطور صحیحی موفق نتیجه بشویم — مفری نیست از اینکه زن و مرد تاسیس عائله مینمایند ــ و این امر بتنهائی موکول بزن نشده است زیرا که می بینیم خیلی از آنها شوهر نکرده و آنهائی که شوهر کرده و مادر نشده اند زیاد غیر از آن دسته که شوهر مرده . وقسمت أعظم از زندگانی خود را به تنهائی

میگذرانند اینها امور مسلمهٔ ایست که غافل از آن نمیشود گردید و فرض میکنیم زن معنای مادری و شوهر داری را فهمید آیا بهمین میشود اکتفا کرد؟ — نه — بلکهٔ سزاوار است که زن را در چیزهای دیگری که از خواص بشریت است با مرد شریك نموده پس هر کدام از زن و مرد یك جزء از جنس بشری را ترکیب میکنند و صفة (بشریة) در هر دو اصیل است مرد انسان است قبل از اینکه شوهر باید ر بشود و براو لازم است که صفات انسانیت را قبل از صفات رجولیة بر خود متحتم نماید و همچنین بر زن لازم است که صفت انسانیت خود را قبل از صفات جنسي خویش بر خود واجب نماید؛

(زن در خارج از حیات زوجیت)

گفتیم که زنان همیشه موفق بزواج نیستند قسمت اول از زندگانی خود را در عزوبت گذرانیده و بعضی اوقات تمام عمر شرا در آن میگذرانند چنانچه پس از زواج ممکن است بیوه شود و این احوال غالبا از تحت اختیار و سلطنت او خارج پس آیا از عدالت است که بگوئیم خلق شده است از برای آنکه زوجه باشد یا مادر و در غیر این حال شانی ندارد؟ وآیا صحیح است که بگوئیم حکم زن در این باب غیر از حکم مرد است؟ آیا زن غایتی از حیاة ندارد

چنانچه شوهر انکرد؟ و مرد اگر زن نگیرد خطائی در غایت حیاتی خود
نکرده؟ همیشه از مردها میشنویم که میگویند چنانچه زن نگیریم از
مردیة ما چیزی کاسته نمیشود و در همان کمال خویش باقی
هستیم بلکه بعضی مدعی هستند که عزوبت برای اهل علم وفن
و عمل لازم و ملائم با عمل آنهاست باعتقاد من این اوهام باطله
ایست که در مغز آنها جایگیر شده و چنانچه مرد از لذت
زواج و هموم آن خبردار نشود مرد کامل العیاری نخواهد
بود و منافاتی بین زندگانی زوجی وبین زندگانی علمی و فنی ایست و
آنهائیکه عزوبت را بر تزویج ترجیح میدهند تصور از آدی مینمایند در
حالیکه بندگی عزوبت بیشتر از عبودیت ترویج است و بزرگان از
علما سیاست و اداره شوهر بوده اند و پدر و زندگانی عائلی مانع از کارهای
اداری و سیاسی و علمی آنها نبوده چگونه میشود بین زن ومرد
در این جهت فرق گذارد چرا خوب از برای هر دو خوب
نباشد — و بد از برای هر دو — و کسی گمان نکند که من
فراموش کرده ام آنچه را که پیش گفتم از اینکه زن ارتباطش
بوظائف اجتماعی بیشتر است تا ارتباط مرد آن بلکه خود
همین فرق ایجاب میکنند که از ظلم بآنها خود داری نموده
و آنچه را که طبیعت ازاو کم کرده است ابزلك نکنیم —
آیا از انصاف است که ترجیح بدهیم مرد را بر زن در
این چیز ها ؟ و چرا او را مختار در انتخاب زندگانی که
در ذائقه او شیرین می آید ننمائیم در حالیکه مرد این

اختیار را دارد چنانچه در عزوبت امتیازی است چرا این امتیاز را برای آنها نمیخواهیم – و اگر گفته شود زواج زن برای حفظ نوع ضروری است زواج مرد هم نیز برای این غرض ضروری است و در پیشگاه طبیعت زن و مرد دارای یك حکم هستند و عقیده من این است که یکی از آن دو جنسی که محتاج است کیفیت زندگانی را باو یاد آوری نمود مرد است و در نظر من تنها سببی که گاهی ما را وا دار مینماید که بگوئیم زن برای زواج خلق شده است فقط اضطراب و تزلزلی است که در او دیده و تصور میکنیم که باید بطور اعتماد بر شخص و با داشتن تکیه گاه زندگانی کند ولی این تزلزل و اضطراب در اثر تربیت و عادات محیطه بر او بوده است نه طبیعی و چنانچه این امر برای هر زنی میسر میشد بسیار خوب بود ولی متاسفانه این معنی برای همه میسر نیست و اسباب مهیا نشدنش مختلف است و اهم از انها اعتقاد مرد ان است بحسن عزوبت پس در این جهت باید فوق العاده احتیاط در تربیت نمود برای انکه آنها اگر مهیا نشوند مگر برای زواج چنانچه موفق باین غرض نشوند کل بر دیگران شده و اما اگر مرد تعامی و تجاهل از این حقیقة نمود و آنها را مهیای – زندگانی نکرد ذات زنرا خواسته و میخواهد بایك حال فشار و سختی – ادامه حیاة دهد حوادثی که هر روزه مشاهده میکنیم بما نشان میدهد

که چقدر از زنان هستند که باید با اعتماد بخودشان زندگانی کنند وهمچنین عدد ارامل و بیوه زنانیکه تربیت اولاد و زندگانی عائله خویش بر عهده ایشان است ز یاد تمام اینهاوا دار میکنند که بضرس قاطع بگوئیم که واجب است بر مردان که مهیا کنند زنها را برای مقابله با آلام و آن اتفاقاتی که از برای انها ممکن است رخ دهد تا اینکه بتواند از عهده احتیاجات خود و کسیکه بر گردن اوست بر آید و این یك حقیقي است که از براي هر کس که در حالات زن تا ملی کند معلوم خواهد شد و باین حقیقة ممکن است یك قسمت از استقلال ذاتی برای بلند کردن شان خود پیش از زواج بلکه بعد از زواج دارا شود

مشارکت مرد با زن درخواص بشریت

ومعلوم است که اگر فرضا تسلیم کنیم که اولین غایت زن مهیا شدن اواست از براي زواج ولی اکتفا بآن نتوان کرد بلکه مشارکت او با مرد در خواص اساسی بشری لازم است و از آنچه گفتیم معلوم میشود که تمام مواهبي که مرد دارد زن هم ممکن است داشته باشد اگرچه مظاهر آن مختلف است در آنها و فرق آنها در این جهت عرضی است نه جوهری و اساسي پس میتوانیم بگوئیم زن مثل مرداست در قابلیة ترقی از تمام وجوه و بعد از اینکه مبادي اساسي تربیة و رفتار در هر دو یکی است حق دارد زن که وارد شود

در مناهلی که از وظایف اوست و در هر چیزیکه مرد متمتع است از وظایف خویش زن هم باید متمتع شود نسبت بخصائص خود از روی جامعه انسانیت و از این جهت لازم است که تمام صفات و طبایع زن را تقویت و تهذیب نمود تا اصلاحاتی در میلهای فاسد او بشود و البته بر وفق مقتضای مصلحت شخصی و عائلی وبشری باید عهده دار این اصلاحات گردید (فنلون) میگوید آیا خرابی و تعمیر خانها بر عهده زنان نیست؟ آیا تدبیر خانه داری و حفظ عائله و جمع آوری آنها و اصلاح امور داخلی از تکالیف آنها نیست؟ چگونه مرد انتظار سعادت وخوشی را دارد درصورتیکه حیاة زوجیة او متزلزل باشد؟ آیا تکلیف اولاد که مردان فردا هستند با عدم عنایت مادر آنها — چیست؟ پس این علل واسباب لازم است که آنها را تهذیب و مهیای سعادت نمود و بمقام مادری رسانید چنانچه بر خود آنها نیز لازم است خود را مهیای عمل و حفظ مرکز خود نمرده تا بتوانند ضعفیکه در طبیعت آنهاست مانع از تربیت شدن و مستعد نمودن آنها در مقام استفاده از وظایف راجعه به آنها نیست



خاتمه

زن در دیانت اسلام

اگرچه ذکر علل و جهات در احکام شریعت مقدسه اسلام از وظائف ما خارج است و بطور اجمال احکام تابع مصالح و مفاسدیستکه شارع در اثر آنها امر یانهي نموده است و بالاختصار آنکه پس از ثبوت وجود صانع حکیم و نبوت حضرت محمد ابن عبدالله صلي الله علیه واله بتمام احکام باید بطور تعبد اعتراف نمود ولی از آنجائیکه ممکن است بعقول قاصره خود تصور حکمتی در تشریع بنمائیم لذا در تحت عنوان فرق مینکارد کسانیکه دیانت اسلامي را عاملی از عوامل انحطاط و تقهقر در شرق دانسته و نظام آنرا نظام جور و پامال نمودن حقوق زنان میدانند چنانچه به خواهیم باسان ادبي اعتراضات آنها را رد نمائیم ناچاریم به اینکه بگوئیم جهل آنها بنظامات و احکام مقرره در این دیانت آنهارا وادار باین رأي نموده است یا آنکه با نظر دشمنی و تنقید آن احکام را تلقي نموده اند و در مقام آن هستند که رویه لاقیدی و لامذهبی را ترویج نموده و از مقام دیانت بکاهند

﴿دیانت اسلام﴾ حقوق زنرا در جامعه اسلامي حفظ نموده است چنانچه حقوق مرد را حفظ نموده و آنهارا اقتدار بر التذاذ و تمتع از حیات کامله خود از آزادی و سرور وخوشي

داده است و تمام آرزوهائی که زنان در جاده سعادت ومعیشت دارند ضمانت نموده است بلی دیانت اسلام امیزی این زن و مرد در ارث و در بعضی احکام دیگر در اثر مصالح و جهاتی که اشاره بیان مینمائیم داده و هر منصفي پس از اطلاع بر آن مصالح اعتراف بصحة تمیز و فرق خواهد نمود گذشته از اینکه یك عده از احکام تکلیفیه را اختصاص بمردان داده است و زنها را از آن تکالیف آزاد نموده از قبیل جهاد و دفاع و چیزهای دیگري که از مراجعه بکتب احکام و قرآن کریم معلوم خواهد گردید علاوه از احکام اخلاقیه دیگری که از حد وجوب و متضمن حقوقي است از برای زن بر مرد و اما (ارث) چنانچه پسر بزرك شود البته متکفل امور عائله خود از زوجه واولادیکه نتیجه عمر او هستند بحکم دیانت خواهد گردید و دختر چنانچه بسن رسد رسید بدیهي است اتخاذ شوهری خواهد کرد که احتیاجات او را از نفقه و لباس و مسکن و واجبات دیگر عائلی سد خواهد نمود پس آیا در اینحال باز هم تخالف در ارث حکم جزافی است و اگر بگوئی که دختر کاهی موفق بزواج نگردیده ودرتمام مدت عمر خود را باید اعاله نماید و چنانچه متساوی در ارث باشند قسمت مهمی از زندکانی خویش را اداره مینماید میگوئیم این کلمه تمام نیست زیرا که کمتر اتفاق مي افتد که زن درمدت عمر بدون شوهر زیست نموده گذشته از اینکه همچه زنی با برادر خود که ناچار است بزواج فرق مهمی از حیث خرج دارد

علاوه بر اینها اتفاقاً نمیشود میزان یك حکم عامی قرار داد
چنانچه خیلی اتفاق افتاده است که اولاد ابوین فقیری داشته اند
که برای آنها ارثی نگذاشته اگرچه شریعت اسلام برای فقرا از
مسلمین حقوقی معین نموده است که بایستی از بیت المال بآنها
داده شود و در هر حال عیب از ما مسلمین است نه از اسلام
و اما در قسمت شهادت دیانت اسلام جهت عصبیت زن وشدت
انفعالش را در مقابل اغراض نفسانی و دوست داشتن آراء خود
را بدون رویه و فکر و ضعف اراده اش را کاملا مراعات
نموده و شهادت دو نفر از آنهارا در حکم شهادت یکمردقرار
داده است تا آنکه بشود در آراء متزلزله آنها مناقشه نمود
و آنچه بر آنها مخفی است واضح شود بلکه گاهی میشود که بعضی از
خانمها عقل صحیح و قلب ثابت و عاطفه راسخي دارند و لکن فردنادر
را نمیشود مقیاس قانون و میزانیهٔ شریعت عامي که باید عموم
از او استفاده نموده و بهره مند شوند قرار داد و اگر در
در این حکم مقدس که از ناحیه شرع در قسمت تحریم جمع
بین دو خواهر رسیده است ملاحظه شود معلوم خواهد شد
که چگونه مراعات کاملي از زنها نموده زیرا که یکي از موارد
غیرت شدید و رقابت فوق العاده که بین زنان معمول است
چنانچه در تحت عنوان مناقسه گفته شد بطور شدت در این
مورد اشکار خواهد گردید و مفاسدي که ازناحیه این
صفت ناشی است بر احدی مخفی نیست و اما چیز های

دیگری که باین دین مقدس از موهومات و خرافات نسبت میدهند روح این دیانت مطهره از آنها آگاه نیست و چنانچه از وادی غرض رانی دور شونه و از رذیله هوای نفس خارج گردند و یا یك نظر دقت باین احکام مقدس نگاه کنند تصدیق خواهند نمود که این دیانتی که نسبت قتل نفوس وکشتن همت و شعور را باو میدهند و آن را سدی در مقابل ترقی و مدنیت میدانند ضمانت کاملتری از حقوق زن نسبت بادیان دیگر نموده است آیا تمام آزادي در آن است که خانمها در شوارع و خیابانها با صورت و سینه باز و بازوهای بی ساتر خود بیرون آمده و از تمام حقوق خویش صرف نظر نمایند ؟ آیا آنها از حقوق دیگر زنان که اساس تشکیل عائله است ضمانت مینمایند ؟ آیا زن مسیحی که مطلق العنان و در ظاهر آزاد است چه استفادهٔ از رقیت خویش در تمام عمر نسبت بیك مرد مینماید در حالیکه انفصالش از او ممکن نیست مگر با یك سبب قهری که بدست آوردن آن بسیار مشکل بلکه محال است (البته معني حریت و آزادي این نیست) وچگونه این دیانت دیانت آسان و سهل التناولي نباشد در حالیکه ابناء خود را در نهایت آزادي قرار داده که بهر طریقی از حقوق خویش متمتع شوند در حدود عدل و قانون و آزادی بقیه افراد

دیانت اسلام بفطرت اولیهٔ خویش —(بطلاق)— و خواهر آن

(تعدد زوجات) که مخالفین دیانت اسلام این دو را از نقائص و عیوبش میدانند اثبات نموده است که دایرهٔ آزادی این دیانت وسیع تر است از دایرهٔ آزادی دیانت مسیح (ع) آیا خانم مسیحی که شوهر خود را دوست نداشته و میل معاشرت با او را بواسطه عیوبی که در این دیانت اسباب خیار زن مسلمه است ندارد برای خلاصی از آن درد بیدرمان و آن (خفتگی) که نزدیك است او را خفه نماید چه فکری نمود؟ زیرا که میداند تمام تشبثات او در اطراف خلاصی خود بیهوده و عبث خواهد بود و چنانچه خانم مسلمان گرفتار بعین این بلیه شود فاقد الوسیله برای قطع این رابطه نیست پس کدام یك از این دو دیانت بیشتر مراعات جانب زنانرا نموده است (دیانت اسلام) از برای خانم مسلمان جایز نموده است که امور خویشرا خود متکفل شده و والی امر نفس خود گردد و در تمام شئون خویش از تجارت و ثروت متصرف شود و در امر زواج و اختیار نمودن شوهر او را مختار نموده که چنانچه رضایت نداشته باشد زواج صحیح نیست واما کسانیکه از حدود خدا وند تجاوز مینمایند و حقوق زنانرا پایمال نموده مربوط بدیانت نیست ودیانت از آنها بری است

پس در قسمت طلاق آنچه گفته شد که دیانت اسلام حق تخلص از برای زن قرار نداده بلکه این حق را تخصیص به

مردان داده است

تهمة صرفی است که باین دیانت حنیف میزنند

زیراکه شرع مطهر حق داده است بزن نه آنچرا میخواهد بر شوهر خود شرط نماید که چنانچه مرد تخلف از آن شروط نمود حق داشته باشد که خود را خلاص نموده و اسوده خاطر کردد

و اما در قسمت تعدد زوجات چون با عینك های معکوس به این حکم نظر نموده اند لذا در غیر صورت اصلی خویش در نظر انها جلوه کر شده زیرا که من الاتفاق یکی از احکامی که در حد اعجاز است این حکم شریف شمرده میشود

دیانت اسلام تشدید و تحریض فوق العاده در تعدد زوجات با شروطی که دارد مثل عدالت نمودن با انها و بطور تساوی رفتار نمودن نموده و مردم از مصلحت این حکم دور مانده و اهمال نمودند و مصلحت ان وقتی بر انها معلوم خواهد شد که در اثر جنگها و کشته شدن مردان زنها بدون سرپرست و کل بر جامعه باقی مانده یا انکه مواود اناث طبیعة زیادتر است چنانچه کفته اند از ذکور پس این حکم شریف ضامن حفظ نوامیس بشر و دواء ان درد اجتماعی است که در اثر آن اتفاقات رخ خواهد داد و چنانچه این حکم شریف در اروپا رواج داشت پس از ان جنك خانمانسوز که جوانهای انها را اتلاف و نابود نمود یا در موقع فقر و اضطرار زنها مجبور بارتزاق از طریق عرض خویش نمی شدند

پس چنانچه زن تربیت شده و عقل نورانی پیدا کند و بنعمت آزادی که در زیر سایهٔ این دیانت دارد حسن نماید و حقوقی را که شرع برای او قرار داده است بداند البته از ظلم بخویش دفاع خواهد نمود و با یك بصیرتی امور خود را اداره نموده و نمیگذارد از جهل او استفاده نمایند و آلت اغراض مردمان ظالم منفعت پرستی که آنهارا وسیله از برای هر مقصدی مینمایند نگردد

پس تمام این ظلمهائی که بر او میشود از آثار جهل او است بدیانت صحیح و شاید تصور نموده است که پارهٔ از موهومات جزء دین و از ضروریات مذهب است و بر اولیاء دختران واجبست که آنها را تربیت نموده و در قسمت دینیاتی که راجع است بزندگانی عائلی پیش از همه چیز بانها تعلیم نمایند و اقتصار بر طهارت و نجاست و چیز های دیگر از این قبیل احکام مقدسه ننمایند و شاید اوضاع حاضره صحت این کلمات را محسوس نمایدو از خداوند متعال موفقیت همه را خواستار است

جعفر الحسینی النجفی

